

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## نشانی از مطالب

### آثار و مقالات:

- سرمقاله: بیانیه ی آیت الله حاج شیخ علی صافی پیرامون همایش ملی عرفان شرق  
متن سخنرانی حضرت آیت الله صافی کلپایگانی مدظله العالی پیرامون همایش ملی عرفان شرق  
عقل و عشق / حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی  
سنخیت، عینیت، تباین (۳) / حضرت علامه آیت الله حاج سید جعفر سیدان  
معی الدین در آیینه ی فصوص (۱۲) / حضرت علامه آیت الله حاج شیخ مرتضی رضوی  
آسیب شناسی گرایش فلسفی علامه طباطبایی در تفسیر المیزان / استاد کریم زارع  
پاسخ به مطالب انحرافی مطرح شده توسط دفتر تبلیغات اصفهان / سمات  
مخالفان و منتقدان فلسفه در شیعه / استاد سید احمد سجادی  
بت پرستی و حقانیت ادیان در عرفان ابن عربی و پیروان / حجت الاسلام سید محسن طیب نیا

### ویژه ی پاسخ به نامه ی آیت الله سبحانی:

فلسفه یا فرقه ی باطنیه! / حجت الاسلام و المسلمین حاج سید عباس روح بخش

### اخلاق و معارف:

اخلاق و معارف (شوق وصال (۶)) / آیت الله حاج شیخ حسن صافی اصفهانی (قدس سره)

### نظرها و اعترافها

### با خوانندگان نورالصادق

### معرفی کتاب

## بیانیهی آیت الله حاج شیخ علی صافی پیرامون همایش ملی عرفان شرق

همایش ملی عرفان شرق و ترویج از بایزید و خرقانی و مولوی و امثال اینها ترویج

از کفر، بدعت، تحریف، فساد، بی بند و باری، بی دینی و بی غیرتی است.

بسم الله الرحمن الرحيم

خبر ناگوار و تأسف بار برگزاری همایش ملی عرفان شرق برای معرفی بایزید بسطامی و ابوالحسن خرقانی دل ما و هر مسلمان پیرو قرآن و عترت را جریحه دار کرد و همه را در غم و اندوهی عمیق فرو برد.

از گرداندگان معلوم الحال این همایش و امثال آن و حرکت های مرموز آنان در مقابل معارف قرآن و عترت و اساطین شیعه که موجبات وجد و نشاط و رقص و پایکوبی استعمار پیر انگلیس را فراهم می کنند و برای نابود کردن فرهنگ و اندیشه ی پرفروغ اسلام و تفکر دینی در این مرز و بوم تلاش می نمایند تعجبی نیست، از طبایع دون و ذوات نامیمون و صاحبان خبث سریره جز خباثت و شقاوت، و از ابلیسان جز هجوم بی رحمانه به خانه ی وحی انتظاری نیست، کما این که همزادان اینان در زمان امام صادق (علیه السلام) برای دشمن قسم خورده ی اهل بیت (علیهم السلام) یعنی سفیان ثوری همایش می گرفتند و از او تبلیغ و ترویج می کردند و امام بحق ناطق را خانه نشین کردند و سخن گفتن از آن حجت الله الکبری را سخن از (نستجیر بالله) قشریون و اهل ظاهر به حساب می آوردند و سفیان ثوری را که دیوانه ی دنیا بود و سر به حکومت جائر سپرده بود امام عالم! تاج دین و دیانت!، شمع زهد و هدایت!، علما را شیخ و پادشاه!، قدما را حاجب درگاه! دانسته که در علم ظاهر و باطن نظیر نداشت! و در ورع و تقوی به نهایت رسیده بود!!! (۱)

و امروز نیز خلف نا صالح همان حق ستیزان روباه صفت در یک نقشه ی حساب شده که از آن سوی مرزهای این مرز و بوم هدایت می شوند با برنده ترین سلاح ها یعنی سلاح سحر آمیز فلسفه و عرفان التقاطی به جان عقاید شیعه و رهبران دینی ما افتاده اند و در صدند تا همان راه جهنمی نیاکان کافر و ظالم خود را ادامه داده، به بایزیدها و خرقانی ها که در مقابل قرآن و عترت پرچم ننگین برافراشته اند جلوه و جلال بخشند و اساطین و فقهای بزرگ و شخصیت های

برجسته شیعه را که جانشینان برحق امام صادق(علیه السلام) هستند و ائمه هدی(علیهم السلام) مردم را فقط به آنها سپرده‌اند و لاغیر کوچک و سبک شمرده آنها را اهل ظاهر و قشری و جاهل و مخالف عقل و خرد معرفی کنند.

آری از تلاش‌های نامشروع و ضددین گردانندگان این‌گونه همایش‌ها تعجبی نیست بلکه تعجب و تحیر و تأسف عظیم از بعضی از کارگزاران نظام جمهوری اسلامی است که ادعا دارند اساس و شالوده‌ی این نظام بر قرآن و عترت ریخته شده و بر طبق آن عمل می‌نمایند و در صدد پیاده کردن احکام و قوانین اسلام هستند و با بیگانگان و فرهنگ بیگانه و بیگانه پرستی به شدت مخالف‌اند، اما در عمل می‌بینیم که برای امثال بایزیدها و خرقانی‌ها که نماد کفر و زندقه و خرافات‌اند همایش می‌گیرند و از این ملحدان تجلیل و تعظیم و تکریم می‌شود و مردم را به سوی دشمنان قرآن و عترت سوق می‌دهند و علمای راستین و معارف حقه‌ی جعفری را به طور کلی از جامعه‌ی مسلمین دور و منزوی می‌نمایند و تأسف بارتر این که مسؤولین ذی ربط علی‌رغم اخطارها و اعتراض‌ها و بیانیه‌های شدید علما و مراجع تقلید، یا از یاران و گردانندگان این مفسده‌ها هستند و این‌گونه جریان‌ها را عن علم یا عن غیر علم حمایت می‌کنند و یا حداقل در مقابل این مفساد سکوت اختیار می‌کنند.

این‌جانب به عنوان یک شهروند شیعه و یک طلبه‌ی پیرو مکتب امام صادق(علیه السلام) و لاغیر ضمن ابراز انزجار از این‌گونه تحرکات شوم و مرموز و دین‌برانداز اعلام می‌نمایم که اگر این روش و مرام در این مملکت ادامه یابد در آینده‌ای نه چندان دور کار به جایی خواهد رسید که مشروعیت این نظام زیر سؤال خواهد رفت و انقلاب اسلامی ما را به انقلاب بایزیدی و انقلاب خرقانی تبدیل می‌کنند کما اینکه صدرویان این زمزمه‌ها را به راه انداخته‌اند که انقلاب ما صدراپی است!!

ای واسفا بر آنان که ادعای مسلمانی دارند و علی‌الدوام دم از دین و اسلام می‌زنند و از این‌گونه مزخرفات و پاره‌ها حمایت می‌کنند و عملاً این مملکت عزیز ما را در کام جهان خوران اعتقادی قرار می‌دهند.

بایزیدی که ۳۳ سال بعد از شهادت امام صادق (علیه السلام) به دنیا آمد (۲) و در زمان سه امام معصوم زندگی می کرد اما خدمت هیچ کدام نرسید جز این که در مقابل جعفر کذاب زانو زد و اگر سقائی کرده باشد، سقای جعفر کذاب بوده است نه امام جعفر صادق (علیه السلام).

بایزید سنی مذهب حلولی که می گوید سبحانی ما أعظم شأنی (۳).

و می گوید لا اله الا انا (۴).

و می گوید لواء من از لواء محمد عظیم تر است (۵).

و می گوید لیس فی جبتی سوی الله (۶).

و به مردم سمرقند گفت: یا قوم، انا ربکم الاعلی (۷).

و می گوید: در خواب خدا را به صورت پیر زمین گیری دیدم (۸).

و می گوید: خدا را در خواب دیدم، به من گفت من تو هستم همان طور که تو من هستی (۹).

و می گوید: عرش منم، لوح منم، قلم منم، عزرائیل منم، اسرافیل منم، میکائیل منم، جبرائیل، عیسی، موسی، ابراهیم، محمد من هستم (۱۰).

و می گوید: در دل من هیچ بغضی نیست حتی بغض شیطان (۱۱).

و معتقد است: کسی که علی (علیه السلام) را از عمر و ابوبکر و دیگران به خلافت شایسته تر بداند هیچ عمل صالحی از او سر نمی زند (۱۲).

آیا یک ذی شعور و صاحب عقل و خرد و اندیشه ای هست که به خود اجازه دهد از این گونه خرافات و مزخرفات ترویج کند؟

اما متأسفانه امروز دیده می شود که بعضی در زیر سایه ی نظام جمهوری اسلامی به نام اسلام و عرفان بدون هیچگونه مانع و رادعی از این گونه کفریات به شدت حمایت می کنند و مخالفین را هر چند علامه ی دهر باشند، بی سواد، جاهل و قشری معرفی می نمایند و چون از تمامی امکانات برخوردار هستند به راحتی حق را وارونه جلوه می دهند و در صدد اطفاء نور خدا می باشند غافل از آن که (( يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ )) (۱۳) و بدتر از بایزید، ابوالحسن خرقانی سنی متعصب صوفی است که می گوید: من مصطفای زمانه هستم، من خدای و قتم. (۱۴)

و می گوید من تنها دو سال از خدا جوان تر هستم و خداوند ملازم من است. (۱۵)

و می گوید: عرش خدا بر کتف من استوار گشته است و بهشت و جهنم در نزد من هیچ ارزشی ندارند. (۱۶)

و می گوید: خداوند مرا از حالت آفریده و مخلوق بودن خارج ساخت و سِمت خود به من داد که مقام من در حد هیچ مخلوقی نبُود. (۱۷)

و می گوید با خدا چند مرتبه کشتی گرفتم و در مرحله آخر خدا بر من غالب شد. (۱۸)

سلطان محمود غزنوی که به سنی متعصب و شیعه کش معروف بود از مریدان سر سخت خرقانی بود که مدام به دیدارش می رفت و از او راهنمایی می گرفت. (۱۹)

این جا مملکت ولایت است، این مردم اصول و معارف دینی شان را از صاحبان ولایت اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) گرفته اند و لاغیر چرا باید به یک عده لامذهب منافق اجازه داده شود که به نام عرفان و معارف توحیدی با مقدسات این ملت مظلوم بازی کنند و پای بیگانگان را به این مرز و بوم باز کنند و موجبات فساد اعتقادی و بی بند و باری و لابیگری در دین را فراهم سازند.

همایش ملی عرفان شرق و ترویج از بایزید و خرقانی و مولوی و امثال این ها ترویج از کفر، بدعت، تحریف، فساد، بی بند و باری، بی دینی و بی غیرتی است.

بزرگ نشان دادن این گونه اشخاص و تبلیغ از مرام و مسلک آنها که در سرتاسر تاریخ اسلام از طرف حتی یک فقیه دین دار تأیید نشده اند به معنای کنار زدن اهل بیت عصمت و طهارت و به خصوص حضرت بقیة الله الأعظم ارواحنا فداه است که بیمنه رزق الوری و بوجوده ثبتت الارض و السماء و به معنای خروج از دین است.

و نیز به زاویه کشاندن فقها و اساطین فقه و حدیث و کلام است.

ای وجدان های بیدار و ای پیروان راستین قرآن و عترت و ای بازماندگان سلف که شجاعت و غیرت دینی آنها اسلام را به این جا رساند و پاسداری کرد، برخیزید و این مملکت را از لوث وجود صوفیان و صدرائیان متعصب و بی منطق و عرفان های کاذب که خطر آنها از خطر یهود و نصارا بیشتر است، نجات دهید در مقابل بدعت ها و خرافات و تحریفاتی که این گروه ضال و مضل مأموریت پیدا کرده اند در دین راه بیندازند بایستید و جهاد کنید

((وَمَنْ أَنْكَرَهُمْ وَرَدَّ عَلَيْهِمْ فَكَأَنَّمَا جَاهَدَ الْكُفَّارَ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم)).))

و بدانید که این یک جهاد است و کشته شدن در راه دفاع از مکتب مقدس امام صادق (علیه السلام) و در راه دفاع از معارف قرآن و عترت اجر عظیمی دارد که تنها یکی از آن ((احیاء عند ربهم یرزقون)) و مقام عنایت است.

اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ فَقَدْ نَبَّيْنَا وَ غَيَّبَةَ و لَيْبْنَا وَ كَثْرَةَ عَدُوِّنَا وَ قِلَّةَ عَدَدِنَا وَ شِدَّةَ الْفِتَنِ بِنَا وَ تَظَاهِرَ الزَّمَانِ عَلَيْنَا

۸ شوال ۱۴۳۳

اصفهان - مدرسه ی صدر بازار

علی صافی اصفهانی

## پی نوشت ها:

- ۱- تذكرة الأولياء - سفیان ثوری
- ۲- شهادت امام صادق (علیه السلام) سال ۱۴۸ بود و تولد بایزید سال ۱۸۱.
- ۳- تذكرة الاولياء ۱/۱۴۰
- ۴- شرح گلشن راز شیخ محمد لاهیجی / ۵۶۱، گلشن راز / ۵۰
- ۵- تذكرة الاولياء / ۱۷۶
- ۶- مثنوی، دفتر چهارم / ۷۳۰ بیت ۲۱۲۵
- ۷- شرح شطحیات روزبهان بقلی شیرازی / ۹۹
- ۸- حدیقة الشیعه / ۵۶۱
- ۹- تحفة الأخیار/ ۲۲۳
- ۱۰- تحفة الأخیار/ ۲۲۳
- ۱۱- تحفة الأخیار/ ۱۴۵
- ۱۲- روضات الجنات ۴/۱۷۹ به نقل از صواعق ابن حجر
- ۱۳- صف: ۶۱
- ۱۴- تذكرة الاولياء / ۳۸۵
- ۱۵- عرفان ایرانی / ۲۴۱
- ۱۶- تحفة الأخیار / ۱۵۱
- ۱۷- تذكرة الأولياء / ۳۸۳
- ۱۸- به نقل از آیت الله العظمی صافی گلپایگانی
- ۱۹- تحفة الاخیار / ۲۱۴



## متن سخنرانی حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی مدظله العالی

### پیرامون همایش ملی عرفان شرق



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على سيد الاولين و الآخريين و خاتم الانبياء و المرسلين سيدنا ابى القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين و لاسيما مولانا بقیة الله فى الارضين و اللعن على اعدائهم اجمعين الى يوم الدين.

((اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا الْمُرْتَضَى الْإِمَامِ النَّقِيِّ النَّقِيِّ وَ حُجَّتِكَ عَلَى مَنْ فَوْقَ الْأَرْضِ وَ مَنْ تَحْتَ الثَّرَى الصَّدِيقِ الشَّهِيدِ صَلَاةً كَثِيرَةً تَامَةً زَاكِيَةً مُبَارَكَةً مُتَوَاصِلَةً مُتَرَادِفَةً مُتَوَاتِرَةً))

بنده خدمت شما عزیزان عرض ادب دارم، و از خداوند متعال مسألت می کنم که در این زمان و این اوضاع دنیا، انشاء الله موفق باشید و بتوانید قله های علم، معرفت و بینش اسلامی را فتح کنید؛

شما هم باید از خدا بخواهید که در خدمت به اسلام و کسب عنایت آقا حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف از آنچه در توان دارید کوتاهی نکنید، خصوصاً در عرصه دانش و معرفت، باید اهتمام ما بیشتر شود و مجهولاتی که بشر دارد، از آن کاسته شود و روز به روز رو به پیشرفت و ترقی باشیم.

دانشگاه علوم اسلامی رضوی با این اسم بزرگ و با عظمت علاوه بر آن سوابقی که داشته است و تحت عنوان مدرسه خیرات خان و مدرسه میرزا جعفر بوده که علمای بزرگی در اینجا تربیت شده اند.

انتظار است که مرکزی جهانی به نام حضرت رضا علیه الصلاة و السلام عالم آل محمد صلوات الله عليهم اجمعين باشد.

همه ائمه (عليهم السلام) از جهت علم «كلهم نور واحد» بودند، ولی حضرت رضا علیه الصلاة و السلام از لحاظ موقعیت ها و فرصت ها یی که برای ایشان فراهم شد، توانستند بسیاری از مطالب و علوم اسلامی را که تا آن وقت حتی مخفی مانده بود به مردم برسانند و تبلیغ کنند.

حال در جوار روضه مقدسه حضرت ثامن الحجج علیه الصلاة والسلام دانشگاهی با این اسم بزرگ، باید مرکزی جهانی برای علوم اسلامی باشد، و آوازه آن در بین دانشگاه ها در شعب مختلف تفسیر، حدیث، رجال، اصول، فقه و علوم دیگر، بیشتر اسباب افتخار عالم اسلام باشد.

الحمد لله اوضاع و احوال هم نسبتاً فراهم است، باید قدر دانست و روز به روز بر ترقی و استکمال در رشته های علمی مختلفی که اینجا هست افزود و خلاصه باید یک دانشگاه نمونه شد.

این اسم و شرایطی که برای این دانشگاه است اقتضاء دارد که اینجا دانشگاهی باشد که در عالم اسلام معروفیت پیدا کند، و اساتیدی تربیت کنند که این ها جوابگوی همه سؤالات علمی باشند.

کسانی در اینجا تربیت شوند که بتوانند در تبلیغ دین جوابگوی شبهات باشند.

الحمد لله ما از جنبه ذخائر علمی هیچ چیز کم نداریم، یعنی همه مایه های علمی در اختیار شیعه است؛ اولاً قرآن مجید، ثانیاً مثل نهج البلاغه، کتب اربعه و سایر آثاری که از اهل بیت (علیهم السلام) به ما رسیده است، مثل صحیفه سجادیه، صحیفه اولی، ثانیه، ثالثه، و صحیفه رابعه.

شما خطبه هایی که از حضرت رضاعلیه الصلاة والسلام رسیده است را ملاحظه کنید. اگر بخواهید نظیری برای خطبه های نهج البلاغه پیدا کنید همین معارف و خطبه های حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) است.

ما حتی این دعاهایی که می خوانیم همه اش علم و معرفت است؛ انسان را می سازد و تربیت می کند.

الحمد لله همه ذخایری که باید داشته باشیم داریم، مهم این است که این ها را به عرصه ظهور برسانیم، و مثل این دانشگاه هم باید این رسالت را بر عهده بگیرند.

امیدوارم که این مرکز، در این زمان با این اساتید محترم و خلوص نیتی که انشاء الله هست بتوانند برای خدا و به قصد ترویج دین و تعظیم شعائر و رساندن پیام های قرآن به دنیا به نحو احسن انجام وظیفه کنند.

آنچه که باید به آن توجه داشت این است که حیثیت بشر به علم است؛

در روایات است که ((تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ))؛ به اخلاق خداوند متخلق و آراسته شوید. دو صفت از صفات خداوند متعال که از همه صفات بالاتر است و می شود گفت که سایر صفات ثبوتیه هم به این دو بر می گردد؛ صفت علم و قدرت است. تَخَلَّقَ به این دو صفت یعنی تخلق به اخلاق خداوند.

هر چه بروز این دو صفت در جامعه بیشتر باشد، آن جامعه بیشتر حیات دارد، مخصوصاً در جنبه علم و مایه های علمی. البته معلوم است که علوم حقیقی و انسان ساز علمی است که از محمد و آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) به ما رسیده است؛ علمی که معنویات را کامل می کند، اگر چه در کنار آن سایر علوم هم هست و باید در همه جهات مسلمانان جلو باشند و پیشرفت داشته باشند، همان طور که در روایات است:

((إِنَّ أُمَّتَكَ فِي الْأَرْضِ كَالشَّامَةِ الْبَيْضَاءِ فِي الثَّوْرِ الْأَسْوَدِ هُمُ الْقَادِرُونَ وَ هُمُ الْقَاهِرُونَ يَسْتَعْدِمُونَ وَ لَا يُسْتَعْدَمُونَ)) (۱)

البته این خدمت و استخدام که در اینجا هست نه به معنای استخدام و استعمار و استحقاری که الان در دنیا وجود دارد. می فرماید:

امت اسلام در ظلمت ها و تاریکی ها درخشندگی دارد؛ مسلمان هر کجا برود به علم و دانش و به معرفتش جلوه می کند. ما مسلمانان از دیگران بی نیازیم و دیگران به معارف ما نیازمند هستند و باید از ما کسب علوم و معرفت کنند.

اوضاع دنیا بسیار خاص است؛ انتظار از مسلمانان و کسانی که در رشته های علوم اسلامی وارد هستند این است که اینها به احسن وجه آماده شوند برای اینکه اسلام را و معنویت و اخلاق را به همه دنیا برسانند.

دشمنی ها و هجوم های مختلفی که الان علیه دین اسلام مطرح شده است زیاد است، باید در دانشگاه ها جواب همه این ها مطرح شود.

باید برای این دین ستیزی و دین گریزی که در بعض جوانان پیدا شده است فکری کرد البته نمی خواهیم بگوییم تحت چه عواملی این ایجاد شده است و طوری شده که برخی به اشتباه بعض نواقصی که مثلاً در بنده وجود دارد را مربوط به اسلام می دانند و نمی دانند که در واقع این نواقص از روی عمل نکردن به اسلام است.

هر کجا نقصی باشد، از جهت این است که ما به اسلام و هدایت های ائمه (علیهم السلام) عمل نکرده ایم.

اگر خوب عمل شود مردم و جوانان به دین و قرآن روی می آورند. نواقص موجود در جامعه نه تنها هیچ ارتباطی به دین و قرآن ندارد، بلکه همه از عمل نکردن به قوانین شرع مقدس و عدم پایبندی به احکام می باشد. همه این ها مطالبی است که وظایف روحانیت و وظایف مثل این دانشگاه و اساتید و دانشجویان عزیز را زیاد می کند. باید که بیشتر از این ها آماده باشیم. باید تمام تلاشمان این باشد که علم و قدرت جامعه را افزایش دهیم؛ علمی که انسانیت انسان را کامل می کند، فضایل معنوی انسان را بالا می برد، دوستی و همکاری بین بشر را ارتقاء می دهد. اصلاً اساس دعوت اسلام و هدایت های اهل بیت (علیهم السلام) بر تعاون در بقا است، یعنی بشر همه با هم باشند، و نباید تنازع در بقا داشته باشند.

خلاف این چیزی که الان بر بشریت و دنیا حاکم است که همه برای بقا تنازع دارند؛ طوری است که بقای همدیگر را نمی خواهند و بقای دیگران را منافی با بقای خودشان می دانند.

این اوضاع ناامن برخی کشورها برای این است که همه تنازع در بقا دارند؛ ولی اسلام این را نمی گوید. شعار اسلام ((تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى)) (۲) است. اگر این طور باشد مطمئناً دنیا به سمت خیر و سعادت پیش می رود.

ولی متأسفانه الان دنیای اسلام و بلاد مسلمانان به این مکتب و شعارها توجه نمی کنند، و راه های دیگری پیش گرفته اند؛ راه هایی که نهایتش ضلالت و گمراهی است.

به طور مثال همین چند روز ملتفت شدم که قرار است همایشی در شاهرود به عنوان همایش ملی عرفان شرق برای ابوالحسن خرقانی و بایزید بسطامی برگزار کنند.

شما اگر تذکرة الاولیاء را ببینید، متوجه خواهید شد که این ها چه عقایدی دارند. اگر ما بخواهیم مثل بایزید را معرفی کنیم و بگوییم سابقه ما این است واقعاً اسباب خجلت می شود؛ حرف هایی در تذکرة الاولیاء از قول او نقل شده است که انسان واقعاً خنده اش می گیرد، و هیچ توجیه و تأویلی نمی پذیرد.

ما هیچ وقت، خودمان را به این سوابق معرفی نمی کنیم. همه از اطراف و اکناف بیایند و در این معرفی ها چه چیزی را ببینند؟!

اگر بخواهید کسی را مثلاً در منطقه شرق؛ طوس و خراسان معرفی کنید شیخ طوسی را معرفی کنید که آن همه علوم و خدمات داشته است.

در مورد ابوالحسن خرقانی هم بزرگ ترین کاری که توانسته انجام دهد این است که می گوید با خدا چند مرتبه کشتی گرفتیم و در مرحله آخر خدا بر من غالب شد. (اینها حاکی از جوّ جاهل و جهالتی است که وجود دارد). شما اگر واقعاً به دنبال علم و معرفت هستید، نهج البلاغة را ترویج کنید.

مکتب ((تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لَا نُشْرِكْ بِهِ شَيْئًا)) (۳) و ((يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ)) (۴) را تبلیغ کنید و به مردم بشناسانید.

مکتب اهل بیت (علیهم السلام) که مغفول عنه واقع شده است را معرفی کنید.

همین عهدنامه مالک اشتر را که نمی شود برایش قیمتی تعیین کرد به مردم بگویید.

جرج جرداق آن دانشمند بزرگ مسیحی در کتاب «الامام علی صوت العدالة الانسانية» منشور ۲۸ ماده ای سازمان ملل را با این عهدنامه مقایسه می کند؛ عین عبارت آن منشور را نوشته و در مقابل هر ماده یک جمله از همین عهدنامه نوشته است.

آن وقت در آنجا گفته که شما بیایید این را مقایسه کنید ببینید که بعد از هزار و چهارصد سال که دنیا با این همه تحرکات و انقلاب روبرو بوده است، این عهدنامه بسیار کامل تر از این منشور است.

سپس جرج جرداق چهار فرق عمده بین این دو می گوید که دو جهت آن این است:

یکی اینکه وقتی می خواستند منشور بنویسند به قول خودشان همه حقوق دانان و دانشمندان و اشخاص مطلع را در جلسات و کنفرانس هایی جمع کردند و به ادعای خود جمله هایی نوشتند که کامل تر از آن نباشد. بعد هم در روزنامه ها نوشتند که هر کس نظری دارد ارائه بدهد ولی این عهدنامه را امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بدون مقدمه فی البداهه نوشتند و به مالک دادند.

یک فرق دیگر اینکه این هایی که این منشور حقوق بشر را نوشتند اول کسی که به آن عمل نمی کند خودشان هستند و اوضاع دنیا گواه آن است، اما این که امیرالمؤمنین عهدنامه را نوشتند اول کسی که متعهدتر از همه به آن بود به شهادت تاریخ زندگانی حضرت، خود ایشان بود.

غرض اینکه قدر اهل بیت (علیهم السلام) و هدایت های آن را ندانستیم و نشناختیم و به همین خاطر به حرف های دیگر که گمراهی است دچار شدیم.

به هر حال بنده امیدوارم که دانشگاه علوم اسلامی رضوی که اسم بسیار با مسمایی دارد، آوازه و افتخاراتش بیش از این شود و شما عزیزان طوری سعی و تلاش کنید که اسباب افتخار همه مسلمانان باشد.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

---

## پی نوشت ها:

۱- بحار الأنوار ۱۰ ب ۴۳/۲

۲- مائده: ۲

۳- آل عمران: ۶۴

۴- حجرات: ۱۳

منظور از آفرینش بشر چیزی جز سعادت و خوشبختی او نبوده، برای تأمین این مقصد خداوند دو نیروی مهم برای بشر قرار داده است یکی حجت ظاهری یعنی انبیاء و دیگری حجت باطنی یعنی عقل، در این میان قوای دیگری هم به نام غریزه به عنوان تکمیل و پشتیبانی از حجت باطنی و ظاهری برای بشر آفریده شده مانند: غضب، شهوت و ... که افراط و تفریط در هر کدام از این غرایز مفسد بشمار می‌آید، یکی از این غرایز عشق یا حب مفرط است که سعادت و بدبختی هر کسی ارتباط مستقیمی با آن دارد.

در این نوشتار نویسنده ابتدا به طور مستند به جایگاه عقل و عشق در فرهنگ تصوف اشاره نموده آنگاه آن را با معارف دینی مقایسه می‌نماید و نتیجه می‌گیرد که: کاخ سعادت انسان در واقع روی سه پایه قرار گرفته است:

۱- علمی که از سرچشمه‌ی نبوت و ولایت صادر شده

۲- به کار انداختن نیروی عقل و تفکر

۳- تقوا و پرهیزکاری و تهذیب نفس و در پایان به میزان توانایی عقل نیز اجمالاً اشاره‌ای می‌نماید



## عقل و عشق

«آیت الله العظمی مکارم شیرازی»

«إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْنِي وَفَرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا» (۱)

به یقین خداوند متعال منظوری از آفرینش بشر جز سعادت و خوشبختی او نداشته است، و برای تأمین این مقصد، او را به دو نیروی مهم مجهز گردانیده است که هر کدام به نوبه‌ی خود شایان اهمیت فراوانند:

یکی نیروی عقل و دیگری ارسال پیمبران با کتابهای آسمانی است، و مسلم است که پس از تکمیل این دو نیرو، هیچگونه جای عذری برای احدی باقی نمی‌ماند و هر ناامیدی و ناکامی که برای او پیدا شود از خود او سرچشمه گرفته است، چنانکه از حضرت مولی‌الموحدین علی (علیه السلام) نقل شده که فرموده:

((انَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجَّةً ظَاهِرَةً وَ حِجَّةً بَاطِنَةً فَمَا الظَّاهِرَةُ فَالرَّسُلُ وَ الْاَنْبِيَاءُ وَ الْاِئِمَّةُ (عليهم السلام) وَ اَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ)):



خداوند بر مردم دو حجت دارد یکی آشکارا و دیگر در نهان، اما حجت آشکارا و پیمبران و ائمه هدی (علیهم السلام) هستند و حجت نهانی او همان عقلهای مردم است. (۲)

گاه هم از عقل به رسول باطنی تعبیر می‌شود، چنانکه پیمبران را عقل ظاهری نیز می‌گویند یعنی این دو در راه یک هدف و یک مقصد قدم بر می‌دارند.

در این میان قوای دیگری هم در میان جسم و جان بشر به نام غریزه و فطرت، آفریده شده که هدف از آن تکمیل دو نیروی سابق و پشتیبانی از آنهاست؛ این غرائز بسیارند و شاید شمارش آنها کار مشکلی باشد؛ مانند قوه‌ی جلب منفعت و فرار از ضرر و غریزه‌های غضب و شهوت و... بدیهی است افراط و تفریط در هر کدام از این غرائز، مفسد بیشماری در بردارد که علم اخلاق متکفل بیان آنها و طرز پیشگیری از آنهاست.

«عشق» یا حب مفرط یکی از این غرایز است به شمار می‌رود که در سرنوشت هر فرد تأثیر عمیقی می‌گذارد و سعادت و بدبختی هر کسی ارتباط مستقیمی با آن دارد.

ما کاری با لفظ «عشق» و ماده و مبدأ آن نداریم چون در اینجا اثر و ثمری بر آن مترتب نیست، مورد بحث ما همان معنایی است که گاهی از آن به حبّ مفرط و زمانی به علاقه شدید، و گاهی به عشق یا احساسات شدید تعبیر می‌شود.

در تاریخ بشر این غریزه کارهای برجسته‌ای انجام داده و به همین دلیل همیشه مورد توجه بوده است. ولی به هر حال نباید فراموش کرد که حب و عشق بازوی عقل و انجام کارهای بزرگ است آری به منزله بازو است.

عقل به انسان آگاهیهای لازم می‌دهد و عشق او را به حرکت در مسیر آگاهیها و می‌دارد، و اگر عشق از عقل جدا شد جنون است و مایه‌ی تخریب.

ولی صوفیان معتقدند: که این پدیده را سلطان کشور جان است و عقل دست نشاندۀ اوست! بلکه عقل را کوچکتر از آن می‌دانند که در مقامات بلندی که همای عشق پرواز می‌کند، راه یابد، پاره‌ای از اوقات قدم را فراتر نهاده و عقل را «راهنم راه حق» شمرده، و در خلوت خانه اسرار الهی او را اجنبی دانسته‌اند! بر عکس عشق را محرم اسرار نهانی و رازهای نگفتنی می‌دانند، آثار این عقیده در سخنان آنها اعم از نظم و نثر منعکس است (در اشعار و کلمات غیر صوفیها از کسانی که به افکار عرفانی داغ علاقه‌مندند نیز این مطلب منعکس است).

حافظ می گوید:

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد  
عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد  
عقل می خواست کز آن شعله چراغ افروزد  
برق غیرت بدرخشید و جهان برهم زد  
مدعی خواست که آید به تماشاگه راز  
دست غیب آمد بر سینه‌ی نامحرم زد

هلالی گوید:

جهان یک قطره از دریای عشق است  
فلک یک سبزه از صحرای عشق است  
چراغ بی زوال آفرینش  
فروغ گوهر یکتای عشق است  
اگر روح است اگر عقل است اگر دل  
شرار آتش سودای عشق است!

دیگر می گوید:

آزمودم عقل دور اندیش را  
بعد از این دیوانه سازم خویش را!

در جای دیگری گفته است:

عقل را هم آزمودم من بسی  
زین سپس جویم جنون را مغرسی

دیگری گوید:

با عاقلان بگو که ارباب ذوق را  
عشق است رهنما نه اندیشه رهبر است!

دیگری از طرفداران این اندیشه می گوید:

ورای طاعت دیوانگان ز ما طلب  
که شیخ مذهب ما عاقلی گنه دانست

شیخ عطار در منطق الطیر گوید:

عشق جانان آتش است و عقل و دود  
عشق کآمد در گریزد عقل زود

بالاخره حافظ مطلب را تمام کرده و در شعری که از او نقل شده گوید:

ما را به منع عقل مترسان و می بیار      کین شحنه در ولایت ما هیچ کاره نیست!

بهر حال صوفیان از روی همین اصل نتایج بسیاری گرفته‌اند و در حقیقت آن را یکی از پایه‌های مسلک خود قرار داده و بنای کاخ تصوف را روی آن ساخته‌اند، و چون خشت اول کج نهاده شد، این بنا تا کنید دوار کج است.

یکی از نتایج این اصل این است که سالک و طالب جلوه‌ی حق، باید دم از استدلالات عقلی فرو بسته و آن را در کشف حقایق تکیه‌گاه خود قرار ندهد و این «پای بی‌تمکین چوبین» را در این راه، مرکب خود نسازد مولوی که زبان گویای این جمعیت است گوید:

پای استدلالیان چوبین بود      پای چوبین سخت بی‌تمکین بود

پی آمده‌های تحقیر و بزرگ‌نمایی عشق را در صفحات آینده مطالعه خواهید فرمود.

## مبارزه با دانش‌ها!

روی همین اصل بسیاری از سران صوفیه علناً با دانش‌های آموختنی و کتاب و دفتر به مخالفت برخاسته، بلکه مبارزه و دشمنی می‌کردند و رسماً از آنچه مربوط به علوم آموختنی و استدلالی بود ابراز تنفر و بیزاری می‌نمودند. بعضی به اندازه‌ای در این موضوع پافشاری کرده‌اند که مطالعه‌ی احوال آنها هر خواننده‌ای را دچار حیرت و تعجب می‌کند.

ممکن است بعضی این سخن را باور نکنند که کسی با علم و دانش این‌گونه مخالفت نشان دهد.

چند نمونه از این مبارزه و دشمنی را از کتاب «تاریخ تصوف / ۵۰۸» تألیف دکتر قاسم غنی در اینجا می‌آوریم.

۱- جنید بغدادی که یکی از سران بزرگ صوفیه و شاگرد شیخ «سری» بوده است معتقد بود که: «خواندن و نوشتن سبب پراکندگی اندیشه‌ی صوفی است!» نگارنده گوید: خوب بود می‌فرمودند سبب اطلاع و بیداری او و کناره‌گیری از رویه‌ی تصوف است.»

خوب فکر کنید ما و تمام دنیا هر چه داریم از برکت همین خواندن و نوشتن است، با اینحال جای تعجب نیست که دسته ای این دو را سبب پراکندگی حواس بدانند؟ دیگران به فکر تعلیمات اجباری افتاده‌اند اما در اینجا بعضی قول جنید بغدادی خرافی را به رخ ما می‌کشد هیچ فکر نمی‌کند که اگر مردم به این دستور عمل کنند، جامعه به عصر جاهلیت باز می‌گردد.

۲- شیخ عطار در شرح حال بشر حافی نوشته: «نقل است که هفت قمطره (صندوق) از کتب حدیث داشت همه را در زیر خاک دفن کرد و روایت نکرد...» (۳)

۳- شبلی می‌گفت: «کسی را سراغ دارم که وارد صوفیه نشد مگر اینکه جمیع دارایی خود را انفاق کرد و هفتاد صندوق کتاب (آری ۷۰ صندوق کتاب!) را که خود نوشته و حفظ کرده و به چندین روایت درست کرده بود در این رودخانه‌ی دجله که می‌بینید، غرق کرد!» مقصود شبلی از این آدم خود او بود! (۴)

۴- احمد بن ابی الحواری که از بزرگان صوفیه است، کتب خود را به دریا ریخت و گفت: ((نعم الدلیل انت؛ والاشتغال بالدلیل بعد الوصول محال)). این کار و این سخن اگر چه در کتاب تاریخ تصوف به احمد بن ابی الحواری نسبت داده شده ولی بعضی دیگر نظیر آن را از ابوسعید نقل کرده‌اند که کتاب‌هایش را به دست خود در زیر خاک کرد و گفت نعم الدلیل الخ. (۵)

از ابوسعید نقل شده که گفت:

((رأس هذا الامر كبس المحابرو خرق الدفاتر و نسيان العلوم))! (۶)

یعنی: آغاز این کار پنهان کردن دوات و مرکب و پاره کردن دفترها و فراموشی علوم است!!...

من نمی‌دانم این افراد تا چه اندازه از تعلیمات اسلام و دستورات پیشوایان این آیین مقدس دور افتاده بودند، کردار و رفتار آنها درست مانند کسانی است که اصلاً در محیط دینی اسلام پرورش نیافته و از سرچشمه‌ی قرآن قطره‌ای نوشیده‌اند، آنها سعی می‌کردند که دفترها را پاره کرده و صندوق‌های کتاب را در آب غرق سازند یا در دل خاک جای دهند، و احادیث پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را اطعمه‌ی ماهیان دریا یا موریانه‌های زمین کنند؛ ولی بر عکس، پیشوایان

اسلام تأکیدات زیادی درباره حفظ کتب و نگهداری آثار پیشوایان بزرگ یعنی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه‌ی هدی (علیهم السلام) کرده‌اند به عنوان نمونه و شاهد:

الف - مرحوم مجلسی در کتاب بحار از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می‌کند که فرمود:  
(من حفظ علی امتی اربعین حدیثا ینتفعون بها فی امر دینهم بعثه الله یوم القیامة فقیهاً عالماً):  
«کسی که برای امت من چهل حدیث حفظ کند و به ایشان برساند تا از آن در امور دینی استفاده کنند، خداوند در روز قیامت او را دانشمند و عالم بر می‌انگیزد» (۷) البته منظور از حفظ، همان‌گونه که بزرگان تصریح کرده‌اند نگاهداری است به هر طور که باشد، خواه از بر کنند و خواه بنویسد و خواه به دیگران بگویند تا یادداشت کنند، این روایت یکی از روایت‌های مشهور در بین عامه و خاصه است و علمای سنی و شیعه مضمون آن را در کتاب‌های خود نقل کرده‌اند. بلکه بعضی گفته‌اند که این حدیث به حد تواتر رسیده است. (۸)

بر اثر همین حدیث و نظایر آن بود که دانشمندان اسلام همیشه اهمیت فراوانی به حفظ و نگاهداری احادیث، از خود نشان می‌دادند و کتاب‌های زیادی در این موضوع تألیف کردند، دسته‌ای برای اینکه کاملاً بر طبق مضمون این روایت عمل کرده باشند به نوشتن اربعین (چهل حدیث) مبادرت کردند که تا امروز نیز ادامه دارد (۹) ما هم اگر چه لیاقت این مقام ارجمند را نداریم ولی خیلی خوشوقتیم که خداوند توانا توفیق داد این افتخار را به وسیله‌ی نقل چهل حدیث در طی بحث‌های همین کتاب کوچک درک نماییم.

((ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ)) (۱۰)

شما را به خدا، این دستور کجا و هفتاد صندوق کتاب حدیث و غیره را در آب دریا غرقه ساختن کجا؟! چه بسا اگر آن کتاب‌ها را نابود نساخته بودند و به دست ما می‌رسید امروز بسیاری از مشکلات دینی و دنیوی خود را به وسیله آن حل می‌کردیم، ولی بسوزد خانه نادانی و جهل!

ب - مرحوم علامه مجلسی در بحار از امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند که فرمود:

((زكوة اليد البذل و العطاء السخاء بما انعم الله عليك به و تحريكها بكتبه العلوم و منافع ينتفع بها المسلمون))؛

«زكوة دست جود و بخشش و سخاوت است به آنچه خدا به تو ارزانی داشته و هم چنین حرکت دادن آن به نوشتن علوم و دانش‌ها، و منافی که به وسیله آن به مسلمانان می‌رسد.»

ج - مرحوم شیخ حر عاملی در جلد سوم وسائل از امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند که به یارانش فرمود:

((احتفظوا بکتبکم فانکم سوف تحتاجون الیها))؛

«کتاب‌های خود را نگاهدارید چه آنکه به همین زودی به آنها محتاج می‌شوید.» (۱۱)

ه - باز در همان کتاب روایت دیگری از آن حضرت نقل می‌کند که به مفضل بن عمر فرمود:

((اكتب و بث علمک فی اخوانک فان مت فورث کتیبک بنیک فانه یاتی علی الناس زمان هرج ما

یانسون فیها الا بکتبهم))؛

«بنویس و دانش خود را در میان برادرانت منتشر ساز و اگر مرگ ترا در رسید آنها را برای پسرانت به ارث

گذار. چون زمان سختی در پیش است که تنها انس مردم در آن زمان به کتاب‌هایشان خواهد بود.» (۱۲)

این حدیث معجز آسا و نظایر آن اهمیت حفظ احادیث و آثار ائمه هدی (علیهم السلام) را به خوبی روشن می‌سازد و

دستور می‌دهد به هر قیمتی که باشد آنها را نگهداری کرده و به نسل‌های آینده مسلمان برسانند.

سلاح کار کجا و من خراب کجا      بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا؟

در پرتو این دستورات مقدس ما مسلمانان همیشه افتخار طرفداری از علم و دانش و نشر آن را داشته‌ایم.

د- شیخ فرید الدین عطار در شرح حال یوسف بن حسین رازی می‌نویسد: وقتی ذوالنون مصری (مرشد او) به او دستور

داد که از مصر خارج شده و به شهر خود بازگشت کند، یوسف دستوری خواست ذوالنون گفت: هر چه خوانده‌ی فراموش

کن و هر چه نوشته‌ای بشوی تا حجاب برخیزد! (۱۳) نگارنده گوید: چقدر مختصر و مفید برای فاتحه خواندن به همه چیز!

قرآن را هم به گوشه‌ای گذارد

۶- از ابوسعید ابوالخیر نقل می‌کنند که گفت: چون «حالت» به ما روی داد دیگر از کتب و دفاتر خود راحت نمی‌یافتیم، از خدا خواستم که مرا آسایش خاطری دهد، خداوند به من تفضل کرد کتاب‌ها را از خود دور ساختم! و به تلاوت قرآن مشغول شدم، از فاتحة الكتاب شروع کرده می‌خواندم تا در سوره‌ی انعام به این آیه رسیدم - ((قل الله ثم درهم فی خوضهم یلعبون)) (۱۴) اینجا کتاب از دست بنهادم هر چند کوشیدیم تا یک آیه‌ی دیگر پیش رویم راه نیافتیم آن (یعنی قرآن را) هم به گوشه‌ای گذاردیم! (۱۵)

عاشقان را شد مدرس حسن دوست      دفتر و درس و سبقشان روی اوست (۱۶)

«نویسنده» گوید: پروردگار متعال در سوره‌ی کهف می‌فرماید:

«زیانکارترین مردم کسانی هستند که کوشش آنها به جایی نرسیده و در عین حال گمان می‌کنند که کار خوبی انجام داده‌اند.»

مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار نقل می‌کند که حضرت علی بن موسی (علیه السلام) در هر سه روز یک ختم قرآن می‌کردند. (۱۷)

باز در همان کتاب از امام سجاد (علیه السلام) نقل می‌کند که در پاسخ سؤال «زهری» از بهترین اعمال، فرمود: بهترین کارها این است که قرآن را از اول شروع کنی و به آخر برسانی و همین‌طور این عمل را تکرار کنی. (۱۸)

خواننده‌ی محترم! به عقیده‌ی شما آیا باید به دستورات پیشوایان بزرگ اسلام رفتار کنیم؛ و یا گوش به سخنان ابوسعید ابوالخیر بدهیم؟ اینها مطابق کدام دستور رفتار می‌کردند و از کدام پیغمبر و امام (علیه السلام) پیروی می‌نمودند؟ آیا به ما حق می‌دهید که درباره‌ی مرتکبین این‌گونه کارها بگوییم:

«إِنَّ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ» (۱۹)

اگر بخواهیم درباره‌ی قرآن و اهمیت تلاوت و تدبر در آن سخن بگوییم شاید از اصل مقصد دور شویم، ولی برای اینکه بدانید مسلمانان هر چه دارند از قرآن است و بهترین راه برای تحصیل روحانیت قلب و صفای دل و بودن به یاد خدا، تلاوت و تدبر در آیات قرآن است این چند روایت کافی است:

۱- مرحوم صدوق در کتاب امالی از پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در حدیث مفصلی نقل می‌کند که فرمود:

((من قرأ عشر آیات فی لیلة لم یکتب من الغافلین...)). (۲۰)

کسی که ده آیه از قرآن مجید را در شب بخواند نام او در زمره غافلین ثبت نخواهد شد.

۲- مرحوم صدوق در امالی از آن حضرت نقل می‌کند که فرمود:

((نوروا بیوتکم بتلاوة القرآن)):

خانه‌های خود را با خواندن قرآن نورانی کنید. (۲۱)

۳- در نهج البلاغه خطبه‌های متعددی از حضرت مولی الموحدین علی (علیه السلام) نقل شده که ما به نقل یک جمله از آن اکتفا می‌کنیم:

((فیه ربیع القلب و ینابیع العلم و ما للقلب جلاء غیره)). (۲۲)

در قرآن است بهار و خرمی دل و سرچشمه‌های علم و دانش، و از برای قلب صیقل و صفایی غیر از آن نیست.

از این کلام شریف به خوبی آشکار می‌شود که یگانه راه برای تقویت روح و تحصیل معنویت و نجات یافتن از وسوسه‌های شیطان، تفکر و تدبر در پیرامون آیات قرآن مجید است، بنابراین آن راه‌های تاریک و پر سنگلاخی که جمعیت متصوفه برای خود انتخاب کرده‌اند، جز ناکامی اثری نخواهد داشت، این سخن را با روایت پر معنایی پایان می‌دهیم.



در عیون اخبارالرضا(علیه السلام) نقل شده که فرمود:

((یابن ابی محمود اذا اخذ الناس یمینا و شمالا فالزم طریقتنا، فأنه من لزمنا لزمناه و من فارقنا فارقناه فان ادنی ما یرج به الرجل من الایمان ان یقول للحصاة: هذه نواة ثم یدین بذلک ویبرأمن خالفه - یابن ابی محمود احفظ ما حدثک به فقد جمعت لک فیه خیر الدنیا و الاخره)): (۲۳)

ای پسر «ابی محمود» زمانی که مردم از راه راست خارج شدند و به طرف چپ و راست تمایل پیدا کردند، تو بر طریقه‌ی ما باش زیرا هر کس با ما باشد ما با او خواهیم بود و هر کس از ما جدایی کند ما از او جدا خواهیم شد، کوچکترین چیزی که انسان را از ایمان به در می‌برد این است که به سنگ‌ریزه بگوید این «هسته» است و به آن معتقد شود و از مخالفین آن بیزار گردد... ای پسر ابی محمود، آنچه گفتم نگاهدار که خیر دنیا و آخرت را در آن از برای تو جمع کردم - از این حدیث شریف مطالب مختلفی استفاده می‌شود که فعلا جای بحث آن نیست.

## علوم عقلی و نقلی را رها کن و بیا!

جامی در نفحات الانس در شرح حال عین الزمان جمال‌الدین گیلی چنین می‌نگارد:

((وی از خلفای شیخ نجم‌الدین کبری است، و بسیار فاضل و دانشمند بوده است در اوائل که عزیمت صحبت حضرت شیخ کرد به کتب خانه در آمد و از لطائف علوم عقلی و نقلی مجموعه‌ای انتخاب کرد که در سفر، مونس وی باشد، چون نزدیک خوارزم رسید، شبی در خواب دید که شیخ با وی گفت: ای گیلک! «پشته را بیانداز و بیا» چون بیدار شد اندیشه کرد که پشته چیست، من از دنیا هیچ ندارم و اندیشه جمع آن نیز ندارم. شب دوم باز همین خواب را دید، در شب سوم از شیخ پرسید که شیخا پشته چیست؟ گفت آن مجموعه‌ای است که جمع کرده‌ای، چون بیدار شد آن را در جیحون انداخت!))

چون به حضرت شیخ رسید گفت اگر آن مجموعه را نمی‌اندختی تو را هیچ فایده نمی‌بود! (۲۴)

نگارنده گوید: تا به حال هر چه دیده‌ایم و شنیده‌ایم راه نجات و رستگاری در پیروی علوم نقلی و عقلی است، حدیث مشهور تقلین را عامه و خاصه از پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرده‌اند (۲۵) و جای هیچ‌گونه شک و تردیدی در آن نیست و در آن تصریح شده که اگر بخواهید در راه خداپرستی و سعادت ابدی گمراه نشوید به دو چیز گرانمایه که من در میان شما به یادگار می‌گذارم چنگ زنید: قرآن و عترت من... این سخن کجا و گفتار شیخ نجم الدین که اگر آن «پشته علوم عقلی و نقلی» را نمی‌اندختی تو را هیچ فایده‌ای نمی‌بود، کجا؟!!

## پی نوشت ها:

- ۱- سوره سبأ: ۴۶
- ۲- اصول کافی ۱۶/۱
- ۳- تذکرة الاولیاء ۱۰۸/۱
- ۴- تاریخ تصوف، دکتر غنی/۵۱۴
- ۵- سهل بن عبدالله تستری گفته: «هر دل که با علم سخت گردد از همه دلها سخت تر گردد و علامت آن دل که با علم سخت گردد آن بود که دل وی به تدبیرها و حیلها بسته شود و تدبیر خویش به خداوند تسلیم نتواند کرد» (تذکرة الاولیاء ۱/۲۶۰).
- ۶- اسرارالتوحید / ۳۳ - ۳۲ چاپ تهران.
- ۷- مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار در «کتاب العلم» باب بیستم را به عنوان «من حفظ اربعین حدیثا» اختصاص داده، و در آن باب، ده روایت نقل کرده است که دهمین روایت همان روایتی است که حضرت استاد در اینجا نقل کرده است (بحارالانوار ۲/۱۵۳ تا ۱۵۶).
- ۸- همین حدیث با همین متن در کتب اهل سنت نیز وارد شده است (کنز العمال ۱۰/۲۹۱۸۵/۲۹۴۸۶) و تمام روایاتی که مرحوم مجلسی در این باره در بحار نقل کرده در منابع اهل سنت نیز نقل شده است (فهرست کنز العمال ۱۸/۱۳۰).
- ۹- مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی در الذریعة (جلد ۱، صفحه ۴۰۹ تا ۴۳۵) از هشتاد و اندی کتاب به نام «اربعین» نام برده است، و اینها غیر از کتابهایی است که به نام «چهل حدیث» نوشته شده است و حاجی خلیفه در کشف الظنون (جلد ۱، صفحه ۵۲ تا ۶۱) به عنوان اربعین حدیث، ۷۳ جلد کتاب معرفی کرده است.
- ۱۰- سوره مائده: ۵۴
- ۱۱- بحارالانوار ۲/۱۵۲ - اصول کافی ۱/۷۳ حدیث ۱۰
- ۱۲- بحارالانوار ۲/۱۵۰ - اصول کافی جلد ۱، باب روایة الكتب و الحدیث حدیث ۱۱.
- ۱۳- تذکرة الاولیاء ۱/۳۱۸.
- ۱۴- سوره انعام: ۹۱
- ۱۵- اسرارالتوحید / ۳۳ چاپ تهران.
- ۱۶- مثنوی دفتر سوم و در دفتر ششم در حکایت «فقیر گنج طلب» می گوید:

ای بسا علم و ذکاوات و فطن	گشته رهرو را چون غول راهزن
بیشتر اصحاب جنت ابلهند	تا ز شرّ فیلسوفی می رهند!
خویش را عریان کن از جمله فضول	ترک خود کن تا کند رحمت نزول

زیرکی ضد شکست است و نیاز  
زیرکی شد دام بر دو طمع و ناز  
زیرکی بگنزار و با گولی بساز  
زیرکی خواهد زیرکی را پاکباز  
زیرکان با صنعتی تابع شدند  
ابلهان از صنع در صانع شدند

۱۷- بحارالانوار ۹۲/۲۰۴

۱۸- بحارالانوار ۹۲/۲۰۴

۱۹- سوره نجم: ۲۳

۲۰- امالی صدوق ۳۶/ - بحارالانوار ۹۲/۱۹۷ - ۱۹۶

۲۱- اصول کافی ۶۱۰/۲، باب البيوت التي يقرأ فيها القرآن جلد ۱ - بحارالانوار ۹۲/۲۰۰

۲۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.

۲۳- وسائل الشيعه ۹۲/۱۸ - باب ۱۰ عدم جواز تقليد غير المعصوم، حديث ۱۳.

۲۴- بنا به نقل تاريخ تصوف در ايران/۵۱۴، پاورقی ۱

۲۵- ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و صاحب کتاب سیر الصحابه از حذیفه روایت کرده‌اند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بعد از اداء خطبه مفصل فرمودند: «أني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي ان تمسكتم بهما فقد نجوتم». «طبرانی» با این اضافه نقل کرده است که فرمود: «فلا تقدموهما فتهلكوا و لا تقصروا عنهم فتهلكوا و لا تعلموهم فانهم اعلم منكم» «دو چیز نفیس و بزرگ را در میان شما می‌گذارم که اگر به این دو چیز تمسک جوئید نجات می‌یابید: یکی قرآن و دیگری عترت من». آنگاه فرمود: «برایشان سبقت نجوئید و تقصیر و کوتاهی ننمایید از آنها که هلاک می‌شوید، به ایشان یاد ندهید که آنها از شما داناترند»، (سنن ترمذی ۲/۳۰۷ — کنز العمال جلد ۱، حدیث ۸۷۴) این حدیث با تفاوت مختصری در عبارت متن، متواتر است و از بیست و چند نفر از صحابه نقل شده است (تفصیل این بحث را می‌توانید در مراجعات مراجعه ۸ صفحه ۲۰ تا ۲۵ مطالعه نمائید، و این حدیث با مختصر تفاوتی در اغلب کتب معتبر اهل سنت نقل شده است).

دفتر تبلیغات اسلامی قم در اسفند ۱۳۸۳ جلسه گفت و گویی بین علماء حوزه تشکیل داد که عده‌ای از فضلاء حوزه علمیه به صورت دعوت عمومی شرکت داشتند.

در آن نشست پیرامون عقل و وحی از منظر فلسفه و مکتب تفکیک، بین اندیشمند بزرگ معاصر علامه سید جعفر سیدان و حجج اسلام آقایان غلامرضا فیاضی و آقای حمید رضا پارسانیا مباحثی مطرح شد و نشست دوم (تکمله این بحث) در اردیبهشت ۱۳۸۴ انجام شد.

به دنبال این مباحث برخی از علماء و فضلاء قم تقاضا نمودند که این مباحث را در حوزه علمیه قم، کنار مرقد مطهر حضرت فاطمه معصومه (علیها السلام) به طور ریز و مستوفی بحث کنند تا کلیه فضلاء از آن بهره‌مند شوند. همان گونه که ایشان در آن دو نشست اجمالاً پاسخ مثبت داده بودند، در خواست آنان را پذیرفتند و روزهای پنج شنبه را از مشهد به قم عزیمت می‌کردند تا ضمن هشت جلسه بحث سنخیت و عینیت حضرت حق با ما سوی الله و رد آن را مطرح نمودند و آن مباحث به صورت نوشتار حاضر در آمد و در اختیار دانش پژوهان قرار گرفت.



### سنخیت، عینیت یا تباین؟ (۳)

« حضرت علامه آیت الله حاج سید جعفر سیدان »

### خلاصه جلسه قبل

همان گونه که در جلسات گذشته بیان شد پیرامون مسأله توحید و نسبت خلق و خالق سه موضوع عینیت، سنخیت و بینونت مطرح می‌باشد. البته گاهی در برخی از تعابیر نسبت ظهور و مظهر یا جلوه و تجلی نیز مطرح می‌شود که اصل این تعابیر نیز به یکی از سه موضوع فوق باز می‌گردد.

مجدداً تأکید می‌شود، روش بحث، تعقل در منبع وسیع وحی می‌باشد به عبارت دیگر با توجه به حاکمیت عقل و حفظ سنَدیت آن به سراغ وحی رفته و مطالب آن را بررسی می‌کنیم.

تا کنون با بررسی آیات و روایات به روشنی، مسأله بینونت اثبات و سنخیت نفی شد. مراد از سنخیت نیز - چنانکه بیشتر

بیان شد - اشتراک در حقیقت است و الاصل وجود رابطه بین موجد و موجد از مسایل بدیهیه می‌باشد.

در بحث گذشته بیان شد قایلین به سنخیت دلایلی برای اثبات مدعای خود مطرح می کنند و یکی از آن دلایل نیز مطرح و پاسخ داده شد.

دلیل این بود که باید بین معلول و علت سنخیت باشد و الا لازم می آید هر چیزی از هر چیز صادر شود. در پاسخ این استدلال بیان گردید، این سخن در مورد علل طبیعی که معلول وجود نازل علت است و از دل آن خارج می شود صادق است اما در مورد علل ارادی و حضرت حق که فاعل بالمشیة والارادة می باشد تخصصاً مطرح نیست، نه اینکه قاعده عقلی در این مورد تخصیص بخورد.

حال دلیل دوم قایلین به سنخیت مطرح و بررسی می گردد.

### **دلیل دوم بر سنخیت ( اطلاق برخی مفاهیم به معنای واحد بر خدا و خلق )**

یکی دیگر از دلایل قایلین به سنخیت اطلاق برخی مفاهیم به معنای واحد بر خدا و خلق - به گونه اشتراک معنوی بر موضوعات - می باشد. چرا که اطلاق مفهوم واحد بر اشیاء مختلف، نشانه ی اشتراک آنها در حقیقت می باشد زیرا مفهوم واحد از اشیاء متباینه به ماهی متباینه انتزاع نمی شود. بنابر این اگر مفهوم واحدی به یک معنا بر اشیایی حمل شود کاشف از سنخیت و اشتراک در حقیقت بین آن اشیاء می باشد.

مفهوم «موجود» هم بر حضرت حق و هم بر سایر کائنات به یک معنا اطلاق می شود «اللّه موجود» «الشمس موجود» «الانسان موجود» و... در نتیجه اطلاق این مفهوم بر خدا و خلق به یک معنا نشان دهنده اشتراک بین حضرت حق و سایر موجودات می باشد.

### **بررسی و نقد دلیل دوم**

در پاسخ به این استدلال گوئیم: اطلاق مفهوم واحد به معنای واحد بر اشیاء مختلف در معقولات اولی - که عروض و اتصاف آن نسبت به محمول در خارج است - بیانگر سنخیت است اما اگر مفهوم از معقولات ثانی باشد - که محمول ما به ازاء خارجی ندارد و جز ذات موضوع چیز دیگری در خارج نیست - اطلاق آن بر حقایق مختلفه و یا انتزاع آن از حقایق متباینه بلا اشکال است و عقلاء مفاهیمی را که از معقولات ثانیه هستند (مثل مفهوم ماهیت، ممکن و...) بر موضوعات مختلفه و متباینه اطلاق می کنند. به عنوان نمونه مفهوم عَرَض بر مقولات متباینه که با یکدیگر تباین بالذات

دارند (مثل کم، کیف، وضع و...) اطلاق می شود بدون اینکه اشتراک در مفهوم عَرَض سبب ایجاد اشتراک در حقیقت، بین اعراض مختلفه شود.

بنابر این همان گونه که عقل گاهی از حقیقت واحد مفاهیم متعددی انتزاع می کند می تواند مفهوم واحدی را بر حقایق متباینه - که در یک معنای معقول که عقل لحاظ کرده مشترکند - اطلاق کند. به عنوان مثال در مورد خداوند متعال که حقیقت واحد بسیط - به تمام معنای کلمه - است مفاهیم عالم، قادر، حی به کار می رود در عین حال مصداق فقط خدا (حقیقت واحده) می باشد هم چنین می توان لفظ «طارد العدم» را که مفهوم واحد است به خدای تعالی و اشیاء دیگر اطلاق نمود چرا که همه موجودات و واجب متعال همه نفی عدم می کنند و موجودند لذا معنای واحد «طارد العدم» به حقیقت بر همه اینها صدق می کند.

در نتیجه اطلاق موجود به معنای واحد بر حضرت حق و کائنات مثبت سنخیت و اشتراک در حقیقت نخواهد بود؛ زیرا اگر موجود از معقولات ثانیه باشد اطلاق آن بر حضرت حق و سایر اشیاء اثبات اشتراک در حقیقت نخواهد کرد.

یکی از مشاهیر در تعلیقه نه‌ایة الحکمة در این مورد می نویسد:

((ويمكن المناقشة في هذه الحجة بأن انتزاع مفهوم واحد عن اشیاء كثيرة انما يدل على جهة اشتراك عينية فيها اذا كان ذلك المفهوم من قبيل المعقولات الأولى، أي من المفاهيم التي يكون عروضها كاتصافها في الخارج كما ان كثرة مثل هذه المفاهيم هي التي تدل على كثرة الجهات العينية. واما المعقولات الثانية فيكفي لحمل واحد منها على مصاديقه وحدة الجهة التي يلاحظ العقل، كما أنه يكفي لحمل اكثر من واحد منها على مصداق واحد كثرة الجهات الملحوظة عند العقل و ان لم يكن بإدائها جهات متكثرة عينية. فلا يدل وحدة المعقول الثاني على وجود جهة عينية مشتركة بين مصاديقه، ولا كثرته على كثرة الجهات الخارجية. كما يدل وحدة مفهوم «المهية» أو مفهوم «العرض» على جهة وحدة ماهوية بين الاجناس العالية، والألزم وجود جنس مشترك أو مادة مشتركة بينها، وكما لا يدل تعدد مفاهيم الوجود والوحدة والفعلية على تعدد الجهات العينية في الوجود البسيط الذي لا جهة كثرة فيه.)) (١)

اگر مفهومی که از معقولات اولیه است بر موضوعات مختلف اطلاق شود نشان دهنده اشتراک موضوعات با یکدیگر در جهتی (عینی خارجی) می باشد و چنانچه مفاهیم محموله بر اشیاء متعدد باشد معلوم می شود جهات اشیاء نیز متعدد است. اما در معقولات ثانیه اگر مفاهیم متعدد بر مصداق واحد اطلاق شود از جهات متعدد متکثر عینی خارجی حکایت نمی کند. در مورد حضرت حق نیز عالم، قادر، حی به کار می رود اما مصداق واحد است همین طور ممکن است مفهوم واحدی - با لحاظی که عقل کرده - بر متباینات اطلاق شود بدون اینکه اشتراک عینی خارجی در کار باشد.

به عبارت دیگر وقتی در ارتباط با یک وجود بسیط تعبیر به وجود، وحدت، فعلیت و... می شود این تعابیر دلیل بر وجود جهات کثیره عینی خارجی نیست همچنین اطلاق مفهوم واحد بر اشیاء مختلف، اشتراک در جهت عینی خارجی را اثبات نمی کند. بدین ترتیب دلیل دوم نیز مخدوش است.

## دلایل نقلی سنخیت

گاهی برای اثبات سنخیت به برخی از آیات و روایات نیز استدلال شده که مناسب است در اینجا برخی از آنها بررسی شود:

### ۱ - آیات:

الف: ((قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ)) (۲)

بگو هر کس بر شاکیله خویش عمل می کند.

برای اثبات سنخیت از آیه چنین استفاده می شود که هر کس بر اساس طبیعت خود و بر همان شکل نفسانی خود عمل می کند در نتیجه هر عملی که از انسان سر می زند با وی سنخیت دارد به عبارت دیگر از کوزه همان برون تراود که در اوست.



## بررسی و نقد

با اندکی دقت در آیه، روشن می شود آیه در صدد بیان آن است که اعمال افراد صبغه نیات و شاکله نفس آنها را می گیرد، و به عبارت دیگر هر کس بر وفق نیت و صفات درونی خویش عمل می کند، به عنوان مثال، اگر حسد یا کبر در کسی رسوخ کرده باشد اعمال وی بر اساس حسد یا کبر شکل می گیرد در نتیجه آیه بیانگر تناسب نیست و عمل از نظر صبغه و منشأ آن می باشد و به هیچ وجه از این آیه سنخیت به معنای اشتراک در حقیقت بین نیت و عمل استفاده نمی شود.

پیکر عمل انجام شده، بر اساس خلوص باشد یا بر اساس ریا یکسان است، لذا پیکر عمل با نیت و صفت نفسانی اشتراک در حقیقت ندارد بلکه چون منشأ عمل نیت و صفت نفسانی است، عمل بر این اساس سنجیده می شود. به بیان دیگر آیه شریفه اعلام می کند اعمال افراد بر وفق نیت آنها انجام می گیرد بنا بر این اگر نیت خیر باشد عمل خوب است و اگر نیت بد باشد عمل بد است لکن عمل با نفس نیت و صفت نفسانی هیچ سنخیتی ندارد.

ب: ((فَإِذَا سُوِّتَتْهُ وَنَفَخَتْ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَفَعُّوا لَهُ سَاجِدِينَ)) (۳)

تقریر استدلال روشن است. گفته می شود تعبیر ((مِنْ رُوحِي)) مثبت آن است که باید بین حضرت حق و روح سنخیتی باشد، پس این آیه به روشنی دلالت می کند روح از سنخ حضرت حق می باشد و بین حضرت حق و روحی که بیان شده (و به تعبیر دیگر بین علت و معلول) سنخیت هست.

## بررسی و نقد

پاسخ این اشکال نیز مشخص است اگر به ظاهر ((مِنْ رُوحِي)) استناد شود بدین معنا خواهد بود که ذات مقدس حضرت حق چیزی است که روحی دارد و روح او قابل تقسیم است و از این روح قابل تقسیم چیزی جدا و در انسان دمیده شده است که بطلان این از واضحات است. (مگر در برخی از مبانی که بعداً مطرح خواهد شد)

مشخص است که حضرت حق «لم یلد» است و این از اصول مسلم و استوانه های بسیار استوار وحی است. لذا استناد به ظاهر «من روحی» بدین معنا درست نیست. این آیه را خود وحی نیز معنا کرده است. در حدیث هست که معصوم می فرماید: این اضافه، اضافه تشریفی است. مانند بیت الله، ناقة الله، نارالله و... (۴) بنا بر این آیه فوق و آیاتی از این دست بر سنخیت دلالت نمی کند. برخی دیگر از آیات در بحث عینیت مطرح خواهد شد.

## ۲- روایات

روایاتی هم وجود دارد که از آنها برای اثبات سنخیت بین خالق و خلق استدلال شده است ولی این روایات به گونه ای است که با مراجعه به آنها روشن می شود جز با بینونت قابل حل نیستند و نه تنها بر سنخیت دلالت ندارند بلکه مثبت بینونت می باشند و جز با بینونت نمی توان آن روایات را معنا کرد.

### روایت اول:

یکی از روایاتی که برای سنخیت استدلال شده روایت امام رضا (علیه السلام) است که می فرماید:

((نأی فی قربه، وقرب فی نأیه، فهو فی بعده قریب، وفی قربه بعید)) (۵)

در عین اینکه دور است، نزدیک است و در عین اینکه نزدیک است، دور است...

### بررسی و نقد

تعبیر بسیار زیبا و مهمی است که گاهی برای اثبات سنخیت به آن استناد شده در حالی که این روایت جز با بینونت معنا نمی شود. این روایت و روایات مشابه - که فراوان نیز هستند - در صدد اعلام این جهت هستند که هر نوع تصویری از مفاهیم مربوط به ممکنات در حضرت حق راه ندارد در ارتباط با ممکنات چنین است که اگر نزدیک باشد دیگر بعید نیست و اگر بعید باشد دیگر نزدیک نیست. اما روایت در مورد خدای تعالی می فرماید در عین قرب، بعد و در عین بعد، قرب دارد یعنی هر چه از چنین مفاهیمی به ذهن بیاید در ارتباط با حضرت حق معنا ندارد. به عبارت دیگر این تعبیر خیال انسان را آسوده می کند تا بی جهت خود را به زحمت نیافکند.

## روایت دوم:

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در روایتی می فرماید:

((فارق الأشياء لا على اختلاف الأماكن، وتمكّن منها لا على الممازجة)) (۶)

استدلال از حدیث فوق برای سنخیت به این صورت است که جدایی خدا از اشیاء به این معنا نیست که مکان او با اشیاء جدا باشد. او با اشیاء اختلاف و فاصله مکانی ندارد در نتیجه سنخیت بین آنها هست.

### بررسی و نقد

پاسخ روشن است و مطلب عکس این می باشد، این روایت می رساند که حضرت حق هیچ نوع سنخیتی با اشیاء ندارد و لذا وقتی گفته می شود «فارق الأشياء» فکر نکنید که اشیاء در گوشه ای هستند و خدا در گوشه ای دیگر، (اشیاء مکانی دارند و خدا مکانی دیگر) بلکه بدین معناست که کیفیت این جدایی روشن نیست (چگونگی ندارد) فکر نکنید وقتی گفته می شود حضرت حق جدای از اشیاء می باشد مانند جدایی مکانی چیزی از چیز دیگر است. خداوند متعال «تمکن من الاماکن» اما چنین نیست که با مکان ممزوج شود هر چیزی که در مکانی جای می گیرد طبیعی است که مزجی با آن دارد اما حضرت حق چنین نیست «وتمکن منها لا على الممازجة».

## روایت سوم:

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می فرماید:

((لم يحلل في الأشياء فيقال هو فيها كائن ولم ينأ عنها فيقال هو عنها بائن ولم يخل منها فيقال أين ولم يقرب منها بالالتزاق ولم يبعد عنها بالافتراق بل هو في الأشياء بلا كيفية وهو أقرب إلينا من جبل الوريد.)) (۷)

### بررسی و نقد

واقعاً چنانکه در زیارات ائمه (علیهم السلام) خوانده می شود، «کلام ائمه نور و امر ایشان باعث رشد است» (۸) در این روایات مطالب بسیاری فرموده اند.

از اینکه خداوند در اشیاء است فکر نکنید که در آنها حلول کرده (مثل حلول روغن در بادام، مثل حلول بوی گل در گل، مثل حلول هر شیء لطیفی در شیء لطیف دیگر) از اشیاء دور نیست تا گفته شود از آنها جداست (جدایی مکانی و جهتی ندارد).

از طرفی فرموده اند: «لم یحلل»، «لم ینأ» و از طرف دیگر می فرماید: «لم یخل»؛ از چیزی خالی نیست تا گفته شود وجود ندارد اما کیفیتی ندارد و هر آنچه در ارتباط با ممکنات به ادقّ اوهام تصور شود در مورد ذات حق بی معناست و انسان هیچ راهی برای فهم آن ندارد.

قریب بودن خدا نیز به این معنا نیست که چسبیده باشد. (مثل لباس که به بدن قریب است و هر نوع چسبیدن لطیف و ظریف در آنجا معنا ندارد) و چنین نیست که وقتی گفته می شود بعید است یعنی جداست.

همه چیز در این روایت بیان و تشریح شده است، ما به او هستیم، او به خود در نتیجه این تعبیر صحیح است که از خود ما به ما نزدیکتر است.

## تالی فاسدهای سنخیت

### ۱ - قول به سنخیت و اجتماع نقیضین

اگر کسی قایل به سنخیت بین حضرت حق و کائنات (یا به اصطلاح سنخیت بین علت و معلول) (۹) باشد یا باید به اجتماع نقیضین معتقد شود یا از ممکن الوجود صرف نظر نماید که البته خیلی ها چنین کاری کرده و

گفته اند ممکن الوجود نداریم. (۱۰)

زیرا اگر سنخیت باشد و مرتبه لایتناهی با مرتبه ضعیفه در حقیقت اشتراک داشته باشند یک حقیقت در مرتبه ضعیف، عدم وجوب وجود و همان حقیقت در مرتبه عالی وجوب وجود خواهد داشت در نتیجه یک حقیقت هم وجوب وجود دارد هم عدم وجوب وجود که این اجتماع نقیضین و باطل است.

لذا باید گفته شود منظور از ممکن مرتبه ی ضعیف واجب است، در این صورت ممکن الوجود به معنای معمول اصطلاحی نفی و به مرتبه ضعیفی از یک حقیقت معنا می شود. در اینجا بحث مبنایی است و این بحث آخری می

باشد که ناچار به عینیت منتهی می شود که به فضل حضرت حق عینیت به صورت مبسوط مطرح خواهد شد و تالی فاسدهای آن بسیار است و به هیچ عنوان نمی شود به آن ملتزم شد.

**سؤال:** در تناقض، وحدت موضوع باید لحاظ شود.

**پاسخ:** وحدت موضوع همان حقیقت مشترک است.

**سؤال:** عدم وجوب وجود برای وجود فقیر است، واجب الوجود برای وجود غنی است.

**پاسخ:** خیلی خوب فرمودید، همین که فرمودید پاسخ مسأله است. وجود فقری - که حقیقت آن فقر است - و وجود مستغنی - که حقیقتش غناست - ممکن نیست در حقیقت یکی باشند اگر شما می گوید یکی نیست که ثبت المطلوب، و اگر در عین حال بگویند حقیقت واحد است اشکال وارد می شود و اجتماع نقیضین است.

**سؤال:** مراتب در حقیقت وجود مقوم نیستند که شما بگویند دوتا هست و این دو نقیضند یعنی وحدت در عین کثرت و کثرت در عین وحدت.

**پاسخ:** گاهی تعبیر می کنیم و می خواهیم از آن بگذریم و گاهی می خواهیم مطلب را باز کنیم اکنون می خواهیم مطلب را باز کنیم می گوئیم در مراتب، غیر از نفس وجود چیز دیگری هم هست که مرتبه درست کند یا مابه الامتیاز عین مابه الاشتراک است؟

**سؤال:** عین هم است.

**پاسخ:** وقتی عین هم باشد می شود مقوم، وقتی مابه الامتیاز عین مابه الاشتراک باشد و چیز دیگری نباشد مرتبه ضعیف و قوی در حقیقت مشترک می شوند و چیز دیگری هم در کار نیست که به آن اعتبار بخواهیم سخن دیگری بگوئیم.

**سؤال:** اگر مراتب مقوم شود، باید مابه الامتیاز غیر از مابه الاشتراک باشد.

پاسخ: حرف این است که در ارتباط با وجود چنین است و خصوصیت وجود این است که در عین اینکه مابه الامتیاز

است مابه الاشتراک نیز هست حال که چنین است این مراتب در آن حقیقت الوجود مشترکند یا نیستند؟

**سؤال:** مشترکند.

**پاسخ:** وقتی در حقیقت الوجود مشترک باشند ما بحث را در همان حقیقت الوجود می بریم و می گوئیم این حقیقت الوجود

به جهت مرتبه عالی واجب الوجود است و همان حقیقت الوجود به جهت مرتبه نازله واجب الوجود نیست و به گفتن

اینکه مراتب مختلف است مشکل حل نخواهد شد.

**سؤال:** تعبیر اتمّ می کنیم.

**پاسخ:** تعبیر به اتمّ نمی توانید بکنید زیرا با فرض وجوب وجود مرتبه عالی و عدم وجوب وجود مرتبه ضعیفه، مرتبه

عالی حقیقت دیگری است نه آنکه مرتبه اتمّ است، اتم و تمام در موردی است که دو مرتبه در حقیقت مشترک باشند و

در نتیجه اشکالی که گفتیم متوجه است یعنی عدم وجوب وجود در کار نیست.

**سؤال:** یک مرتبه عدم مرتبه دیگر است.

**پاسخ:** بسیار خوب پس بالاخره به اینجا می رسیم که همان حقیقت که در مرتبه عالی است همان حقیقت در مرتبه نازله هم

هست. وقتی چنین شد می گوئیم: همان حقیقت وجوب وجود دارد و همان حقیقت وجوب وجود ندارد.

## ۲ - تنافی سنخیت با توحید

اگر بین مراتب مختلف سنخیت باشد و چیز دیگری هم در کار نباشد، نفس هر مرتبه ای از این مراتب در مرتبه عالی نیست، گفته می شود مرتبه عالی به نحو اکمل و اتمّ واجد آن مرتبه هست اما نفس مرتبه دیگر نیست. نفس این مرتبه چون سنخ همان مرتبه عالی است و سنخ مرتبه عالی نیز سنخ وجوب است لذا این مرتبه نیز باید سنخ وجوب باشد در نتیجه وجودات واجب تعدد پیدا می کنند به تعدد موجودات (تعدد الواجبات بتعدد الموجودات) چون هر یک از اینها همان حقیقت است و آن حقیقت وجوب وجود دارد پس ثابت می شود که اینها نیز باید وجوب وجود داشته باشند و در نتیجه توحید نفی می شود.

سؤال: با قطع نظر از این توالی فاسدی که فرمودید، در آنجا که برای بینونت دلیل اقامه فرمودید شکی نیست ما در اصل مدعا، فرمایش شما را قبول داریم ((مع کلّ شیء لا بالمقارنّة، و غیر کلّ شیء لا بالمفارقة)) لکن فلسفه، خصوصاً فلسفه صدرایی مبتنی بر اصالت وجود است.

آنها در مقابل برهان شما یک دفاعیه ای می توانند داشته باشند که جا دارد شما آن دفاعیه را هم تشریح بفرمایید و آن اینکه آنها می گویند بین مفهوم عَرَض و ماهیت و مفهوم وجود تفاوت هست. چون به حکم اصالت وجود مفهوم وجود وجود اصلی مصداقی است لذا وقتی وجود هم بر خالق و هم بر مخلوق اطلاق شود، نه تنها از سنخیت بلکه از عینیت مصداق وجود کاشف می شود آن وقت بالاتر از سنخیت هم اثبات می شود که این را باید پاسخ بدهید.

پاسخ: بله این بحث را در ارتباط با عینیت مطرح می کنیم، این استدلال همان طور که خود شما فرمودید اثبات عینیت می کند لذا در عینیت بحث می شود.

اللهم صلّ علی محمد وآل محمد وعجل فرجهم

## پرسش و پاسخ

**سؤال:** اگر ممکن است ابتدا دلیلی که برای سنخیت هست خوب تشریح کنید بعد پاسخ بدهید مثلاً آیه ((قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ

عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ)) (۱۱) اول تشریح شود تا روشن گردد چگونه از آن برای اثبات سنخیت استفاده می کنند؟

**پاسخ:** بنده به نظر خودم این را به بهترین تقریر تشریح کرده ام لذا اگر در سخنان قبلی دقت شود روشن می گردد اما چون فرمودید، اشکال را مجدداً تقریر کرده و پاسخ می دهم تا معنادار شود و الاً معنا ندارد که بدون فهم اشکال پاسخ بدهیم.

تقریر استدلال این است که آیه می فرماید «هر عملی بر شکل عامل خواهد بود» یعنی عمل بر وفق طینت و شکل نفسانی او انجام می گیرد بنا بر این بدین معناست که عمل با نفس شباهت دارد و شبیه و سنخ اوست پس چون عمل بر شکل نفس است، رذایل یا فضایل نفسانی (هر چه در نفس هست) در عمل مؤثر است. در نتیجه تعبیر «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ» وقتی معنا می دهد که عمل انجام شده با شکل نفسانی عامل، سنخیتی داشته باشد.

**سؤال:** آیا اشکال این است که چون خدا عامل است و خلق عمل اوست پس باید بین آنها سنخیت باشد؟

**پاسخ:** آیه مربوط به این مسأله نمی باشد و بحث خدا در کار نیست، آیه در ارتباط با افراد است و اشکال این است که آیه می رساند اعمال افراد باید با شکل نفسانی آنها سنخیت داشته باشد و از این نتیجه گرفته می شود بین معلول و علت نیز باید سنخیت باشد بعد مطلب را راجع به خدا مطرح می کنند.

در اینجا بیان شد بین عمل انجام شده و صفات سنخیتی نیست. به علاوه بحث ما در افراد نیست بلکه بحث در خداست در نتیجه حتی اگر آیه بیانگر سنخیت بین افراد و افعال آنها باشد مثبت سنخیت در همه جا نخواهد بود «الجزئی لا یکون کاسباً ولا مکتسباً» (۱۲).

**سؤال:** اگر به جای بینونت، غیریت تعبیر شود بدین معنا خواهد بود که خالق غیر از مخلوق است اما این غیریت به نحو

بینونت نیست.

**پاسخ:** آیا چنین می فرمایید که خوب است به جای تعبیر بینونت، غیریت گفته شود و غیریت اعم از بینونت است و

در نتیجه ممکن است با سنخیت هم بسازد، یا کار به سنخیت ندارد؟



**سؤال:** خیر در روایت اصلاً بینونت به این معنا مطرح نیست بلکه غیریت مطرح است.

**پاسخ:** منظور شما این است که آنچه در روایات آمده خوب است همان تعبیر به کار رود؟ در روایات بینونت هم مطرح شده «کنهه تفریق بینه و بین خلقه» (۱۳) «مباینته ایّاهم...» (۱۴) «بائن» به معنای جدایی است، و مباینه در مقابل سنخیت است.

پس بنابر این غیریت خوب است اما بینونت که می‌گوییم به این معناست که از نظر سنخ و حقیقت با هم تفاوت دارند نه به معنای جدایی مکانی، چون این تعبیر در روایات به کار رفته و مقداری هم در تبیین مطلب قوی‌تر به نظر می‌آید از این جهت این کلمه انتخاب شده است. بنا بر این گفتن غیریت خوب است و گفتن بینونت هم با توجه به این جهت اشکالی ندارد.

**سؤال:** مباینه هم در روایت نفی شده است «داخل فی الاشياء لا بالمازجة، وخارج عنها لا بالمباینة» (۱۵)

**پاسخ:** مباینه در اینجا به معنای جدایی است این روایت هم خوب است یعنی هر چیزی را داخل در شیء فرض کنید مزجی در کار است اما تصور مزج در مورد حضرت حق غلط می‌باشد. هر چیزی از چیز دیگری خارج باشد جدای از آن است ولی در مورد حضرت حق جدایی نیست. بنا بر این «مباینه» در اینجا به معنای جدایی است که نفی شده، پس ما به لفظ کاری نداریم «مباینه»، «بائن» به معنای جدایی مکانی غلط است اما مباینه به معنای جدایی حقیقت «کنهه تفریق بینه و بین خلقه» «مباینه ایّاهم مفارقه انبئهم» صحیح است. در روایت فوق (بر فرض وجود این جمله) «مباینه» به معنای جدایی می‌باشد که از خدا نفی شده است. هر چیزی از چیز دیگر خارج شود جدای از آن است ولی حضرت حق چنین نیست مثل روایتی که می‌فرماید: «بعید فی قربه...» (۱۶) هر چیزی را که بعید فرض کنیم دیگر قریب نیست و بالعکس اما در مورد خدا هیچ یک از این سخنان معنا ندارد.

**سؤال:** در روایت دخول خدا در اشياء مسلم است «داخل فی الاشياء» اما بحث بر سر کیفیت دخول است که «لا بالمازجة» و شما فرمودید که عقل ما به کیفیت دخول نمی‌رسد.

**پاسخ:** اصل خروج خدا هم مسلم است. خدا هم «داخل فی الاشياء» است هم «خارج عنها».

**سؤال:** داخل که مسلم است. آیه ای هست که: «نودی من فی النار» (۱۷) اصل دخول بالوجود را مسلم می رساند که خداوند داخل فی الاشیاء است بدخول، اما کیفیت آن را نمی دانیم، چرا می فرماید دخول آن را نمی فهمیم چرا تعبیر نمی فرماید که داخل اشیاء هست حال بالمازجة است یا به نحو دیگر ما نمی فهمیم روایت هم ساکت است؟

**پاسخ:** خارج بودن را هم که مطرح کردیم برای همین بود. خداوند خارج هم هست.

**سؤال:** داخل است یعنی چه؟ یعنی اصل دخول مسلم است؟

**پاسخ:** بیان یک مثال پاسخ را ساده تر می کند کسی که اقرار می کند از شما پول گرفته ام، به قرض گرفتن خود اقرار می کند اما ادعا می کند که قرض خود را پرداخته و شما می گوید نپرداخته است، در اینجا به اصل قرض گرفتن اقرار شده اما در بقیه مسایل بحث وجود دارد، در این روایت نیز اقرار شده که «داخل فی الاشیاء» و شما می فرمایید: حال که به اصل دخول خداوند در اشیاء اقرار شده چرا می گوید نمی فهمیم؟ مسأله این است که همچنان که گفته شده: «داخل فی الاشیاء لا بالمازجة» گفته شده: «خارج عن الاشیاء لا بالمباینة» پس معلوم می شود این دخول و خروجی که در ارتباط با حضرت حق نسبت به اشیاء هست از سنخ دخول و خروج هایی که بفهمیم نیست.

**سؤال:** در مورد «نودی من فی النار» چه می گوید، یعنی «داخل فی الاشیاء» یعنی وجود داخل در اشیاء است. «خارج عنها» نه به وجودش بلکه از تعابیر و مباینات خارج است؟

**پاسخ:** یعنی بنحو المباینة جدا است.

**سؤال:** لا بالمباینة هم هست.

**پاسخ:** خیر وقتی جدا نیست شما خارج را هم می بینید. با تعبیر وجود هم که شما می گوید ما مشکلی نداریم زیرا وقتی گفته می شود «داخل» یعنی حضرت حق داخل است پس به کار بردن هر تعبیری حتی «اللّه» جایز است همین که گفته شده «داخل فی الاشیاء» یعنی «شیء» و «اشیاء» پس دو شیء شد. دوئیت که مسلم است بینونت نیز از باب این است که تصریح شده «داخل فی الاشیاء لا کدخول شیء فی شیء».

**سؤال:** اینها با سنخیت و بینونت قابل جمع است.

**پاسخ:** بینونت به معنای جدایی مکانی که مسلماً غلط است. بینونت به معنای جدایی حقیقی یعنی این حقیقت غیر از آن حقیقت است. و به این غیریت، به خصوص تصریح شده است که اصلاً غیر اشیاء و مباین با اشیاء است. عبارتهای فوق نیز ناظر به بینونت است.

البته بینونت به صراحت نیز مطرح شده مثلاً آنجا که گفته شده: «مباینه ایّاهم...» «کنهه تفریق بینه و بین خلقه» در برخی روایات نیز تصریح شده که اثبّت اشیاء با او مباین است. لذا این روایت هم که می فرماید: «داخل فی الاشیاء» مسلماً روایات فوق را نفی نمی کند.

**سؤال:** داخل باینّته.

**پاسخ:** وقتی که مباین هست، یعنی با حفظ مباینّت داخل است اما باز داخل تصور نمی شود زیرا «لا کدخول شیء فی شیء».

**سؤال:** استاد حالا به این طریق معنا کنیم که داخل است در اشیاء یعنی همان ظرفی را که محدوده ای اشغال کرده خداوند که بدون زمان و مکان همان ظرف را هم پر کرده است منتها مباین بودن به این معناست که خدا، خداست و ممکن هم ممکن است و لیکن در همان حال می توانیم هر دو را تصور کنیم یعنی هم داخل است در اشیاء (بدون اینکه مزج شده باشند) و هم خارج است به این معنا که خدا غیر از اشیاء است. چه اشکالی به این وارد است؟

**پاسخ:** یعنی می فرمایید وقتی که گفته می شود «داخل فی الاشیاء» آن شیء که هست و حضرت حق نیز همانجا آن را پر کرده است و در عین حال تضادی با هم ندارند؟

**سؤال:** بله.

**پاسخ:** هر نوع پر کردن نسبت به جایی که پر شده تضاد دارد اما اینجا تضاد ندارد بنابر این معنا چنین می شود که «داخل فی الاشیاء لا کدخول شیء فی شیء» یعنی اینکه کیفیت آن را نمی فهمیم، پس این چنین شد که شما می

گویید اگر بگوییم جایی (توسط شیء) پر است آنجا که پر است حضرت حق نیز آنجا را پر کرده است در عین حال تراحمی هم در کار نیست.

**سؤال:** می توانند با هم اجتماع کنند ولی با هم مزج هم نشده اند.

**پاسخ:** می گوییم در مورد هر ممکنی که در نظر بگیرید مطلب از این قرار نیست و جایی را که ممکن پر کرده ممکن دیگر نمی تواند آنجا را پر کند. بنابر این داخل بودن خداوند در اشیاء به کیفیت دخول اشیاء در یکدیگر نیست بنا بر این می شود «داخل فی الاشیاء لا کدخول شیء فی شیء» بدون اینکه تصور شود یعنی می خواهیم بگوییم از تصور و کیفیت بیرون بیاید و اجمالاً اقرار کنید که داخل فی الاشیاء است.

**سؤال:** بر اساس آیه ای که ذکر گردید فرمودید بین نیت و عمل سنخیتی وجود ندارد. اراده ای که خداوند دارد با عملی که در خارج انجام می دهد اصلاً ربطی به مدلول این آیه ندارد.

**پاسخ:** درست است. اما کسی که استدلال می کند می خواهد از نفس این آیه استفاده کند که بین معلول و علت سنخیت است بعد این را تعمیم بدهد اما همان گونه که بیان شد علاوه بر اینکه این آیه در افراد نیز سنخیت را اثبات نمی کند این اشکال هم به استدلال وارد می شود که حتی اگر در مورد افراد سنخیت ثابت شود ربطی به خدا ندارد.

**سؤال:** در روایتی که هفته پیش خواندید فرمودید: «بان» با سنخیت منافات دارد. اگر از نظر عقلی و فلسفی بحث می کنید همان طور که فرمودید «بان» با سنخیت منافات دارد اما روایات در ارتباط با عرف است و در عرف از «بان» منافات با سنخیت استفاده نمی شود. همچنان که انسان با دیوار سنخیت دارد اما ما می توانیم بگوییم «الانسان بان عن الجدار».

**پاسخ:** می فرمایید کلمه «بان» که از آن برای اثبات عدم سنخیت استفاده می شد با دقت عقلی و فلسفی چنین است ولی روایات معمولاً در ارتباط با عرف اعلام شده است و در نتیجه چون در عرف ممکن است «بان» را به معنای جدایی شیء از شیء دیگر به کار ببرند پس مراد در روایات هم همین معناست.

در پاسخ می گوییم: اینکه گفته می شود روایات با عرف سر و کار دارد، در مباحث فقهی اصطلاحی است (از نظر طهارت و نجاست و...) اما در ارتباط با مسایل مربوط به حضرت حق کمال دقت شده است یعنی تا آنجا دقت شده که امام(علیه

السلام) می فرماید: دقیق ترین دقت ها در اینجا ناتوان است (۱۸) و بعد مطالب را به ادق وجه بیان می فرمایند به علاوه اینکه شما فرمودید عرف از «بان» بینونت مکانی می فهمد اگر چنین باشد این قطعاً در مورد خدا درست نیست. اگر بخواهیم «بان» را به معنای عرفی فرض کنیم، روشن است که در مباحث توحید اصلاً بینونت مکانی مطرح نیست.

**سؤال:** می خواهند بگویند بینونتی که در روایات استفاده شده منافات با سنخیت ندارد.

**پاسخ:** چرا؟

**سؤال:** چون سنخیت انسان با جدار یکی است مع ذلک در مورد آنها بینونت به کار می رود.

**پاسخ:** سنخیت انسان با جدار از باب ممکن بودن هر دوی آنهاست.

**سؤال:** اشتراک در حقیقت دارند با این که اشتراک در حقیقت دارند مع ذلک صحیح است که عرفاً در مورد آنها بینونت به کار برود.

**پاسخ:** بینونت به معنای بینونت مکانی؟

**سؤال:** خیر بینونت با اشتراک در حقیقت، می گویند: «هذا الانسان غير هذا الجدار».

**پاسخ:** اشکالی ندارد این از جهت فصل مقوم آنها است یعنی فصل مقوم انسان غیر از فصل مقوم جدار است این صحیح است اما در ارتباط با حضرت حق مسأله فصل مقوم مطرح نیست و روشن است بینونت به این معنا که می فرمایند در مسایل اعتقادی توحیدی مطرح نیست «بان» که در این احادیث گفته شده بلا فاصله پس از آن تأکید شده که مقصود از این بینونت، بینونت مکانی (جهتی) نیست بلکه بینونت حقیقی است بنا بر این با توجه به مسایل مختلف مربوط مقصود روشن است.

**سؤال:** تناقض در جایی است که وحدت موضوع باشد اگر وحدت در موضوع نباشد تناقض مطرح نیست. شما فرمودید از توالی فاسد اجتماع نقیضین است اما خدا و ممکنات دو فرد هستند نه یک فرد مثلاً زید و عمرو هر دو در انسان بودن مشترکند، اشتراک در حقیقت دارند یکی عالم و دیگری غیر عالم.

**پاسخ:** می فرمایید که از شرایط تناقض این است که موضوع یکی باشد اما در اینجا موضوع دوتا است یکی فرد واجب و عالی است و فرد دیگر نازل مثل دو انسان که در انسانیت شرکت دارند اما یکی عالم است دیگری جاهل. جهت شرکت در انسان که انسانیت است (علم و جهل امر عارضی است) لذا تناقض وقتی مطرح می شود که حقیقت انسانیت را در مورد زید بگویید وجود دارد و در مورد عمرو وجود ندارد یا بگویید این حقیقت در زید به عنوان وجوب وجود است و در عمرو به عنوان عدم وجوب وجود است. درست است که دو فرد است اما نقطه مشترک را در نظر می گیریم. آنجا نیز فرد عالی و نازل مطرح است اما بحث هنگامی است که گفته شود هر دو در یک حقیقت مشترکند در اینجا ما اجتماع نقیضین را متوجه حقیقت مشترک ادعا شده می کنیم چون گفته شده حقیقت در مرتبه عالی واجب است و همان حقیقت در مرتبه نازله واجب نیست و این تناقض است.

**سؤال:** آیا کلمه واجب در روایات در مورد خداوند آمده است؟

**پاسخ:** بنده ندیده ام برخی شبهه ای در این جهت دارند که در مباحث آینده بدان پرداخته خواهد شد ان شاء الله.

اللهم صل علی محمد و آل محمد

و عجل فرجهم و العن أعدائهم

## پی نوشت ها:

۱ — تعلیقه علی نه‌ایة الحکمة / ۴۶. یعنی در دلیل مذکور می‌توان به این صورت مناقشه کرد که: انتزاع یک مفهوم از اشیاء زیاد دلالت می‌کند بر وجود اشتراک همه آنها در یک جهت عینی اگر آن مفهوم از قبیل معقولات اولی باشد یعنی از مفاهیمی باشد که عروض و اتصاف آنها در خارج است. چنانچه کثرت این مفاهیم دلالت بر کثرت جهات عینی می‌کند. و اما در معقولات ثانی لازم نیست جهت اشتراک عینی خارجی در مصادیق باشد بلکه وحدت به لحاظ عقلی هم کفایت می‌کند چطور که حمل مفاهیم متعدد بر مصداق واحد به جهت کثرت جهاتی که از ناحیه عقل لحاظ می‌شود کافی است اگر چه در خارج در قبال آن مفاهیم متعدده عینی وجود نداشته باشد بنا بر این اطلاق مفهومی که از معقولات ثانیه باشد بر حقایق مختلفه دلیل بر اشتراک آن حقایق در حقیقتی خارجی نخواهد بود کما اینکه کثرت مفاهیمی که از معقولات ثانی هستند صدق آنها بر موضوع واحد منافات با وحدت آن موضوع ندارد. چنانچه وحدت مفهوم «ماهیت» یا مفهوم «عرض» دلالت بر جهت وحدت ماهوی بین اجناس عالی نمی‌کند و در غیر این صورت لازم می‌آید برای اجناس عالی هم جنس مشترک یا ماده مشترک وجود داشته باشد و همان طور که تعدد مفاهیم «وجود» و «وحدت» و «فعلیت» به تعدد جهات عینی در وجود بسیط که هیچ جهت کثرتی در آن نیست، دلالت نمی‌کند.

۲- اسراء: ۸۴

۳- حجر: ۲۹

۴ — در توحید صدوق/ ۱۶۶، بابی به عنوان: باب معنی قوله عزّ وجلّ: «نفخت فیه من روحی» باز کرده و شش روایت در تفسیر آیه شریفه نقل کرده است.

۵- توحید صدوق، باب توحید و نفی التشبیه، ح ۱۸، ص ۶۰.

۶- توحید صدوق، باب توحید و نفی التشبیه، ح ۲۷، ص ۷۱.

۷- توحید صدوق، باب توحید و نفی التشبیه، ح ۳۴، ص ۷۷.

۸- «کلامکم نور وامرکم رشد» زیارت جامعه ی کبیره.

۹ — البته مراد، علت اصطلاحی نیست - که بعداً پیرامون این موضوع بحث خواهد شد - اما چون این تعبیر معمول است با این تذکر بیان آن اشکالی ندارد.

۱۰ — برخی از نوشته‌ها که فارسی نیز هست وجود دارد که در آنها تصریح شده به اینکه صحبت از ممکن الوجود برای سرگرمی است و همه واجب‌اند، و اگر مقصود وجوب بالغیر است نه واجب بالذات، اینکه سرگرمی نمی‌شود بلکه واقعیت است. ممد الهمم در شرح فصوص الحکم، حسن حسن زاده آملی/ ۱۰۷.

۱۱- الاسراء : ۸۴

۱۲- رهبر خرد / ۵۰.

۱۳- توحید صدوق، باب توحید و نفی التشبیه، ح ۳۷/۲، بحارالانوار ۲۲۸/۴.

۱۴- توحید صدوق، باب توحید و نفی التشبیه، ح ۳۷/ ۲.

۱۵- روایتی به این صورت در منابع معتبر روایی یافت نشد و در صورتی که چنین جمله‌ای باشد با قرائن قطعی‌ی روایات کثیره دیگر که تصریح به مابینت شده است توجیه فوق قطعی است.

۱۶- الکافی، ۸۶/۱، توحید صدوق، باب ۴۱، باب أنه عزوجل لا يعرف الآ به / ۲۷۹.

۱۷- آیه‌ای به این صورت در قرآن وجود ندارد. ممکن است مقصود، آیه: «فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا» (نمل/ ۲۸) بوده باشد

۱۸- امیرالمومنین(علیه السلام) در خطبه‌ای می فرماید: «محرّم علی بوارع ثاقبات الفطن تحدیده و علی عوامق ناقبات الفکر تکلیفیه ... قد یئست من استنباط الأحاطة به طوامح العقول.

توحید صدوق، باب التوحید و نفی التشبیه، ح ۲۶، ص ۶۸.



کتاب مستطاب محی‌الدین در آیینہی فصوص به قلم توانای متفکر بزرگ شیعه حضرت علامه آیت الله حاج شیخ مرتضی رضوی در دو جلد و ۱۶۰۰ صفحه تنظیم شده که جلد اول آن چاپ و منتشر شد اما متأسفانه جلد دوم آن هنوز ...

این محقق عالی مقام در این کتاب پربار با مهارت بسیار بالایی پرده‌های اسرار را عقب زده و چهره‌ی واقعی محی‌الدینیان و صدراییان و ریزه خواران آنها و پشت پرده‌های آنها را به نمایش گذاشته است و با قدرت علمی بالا و دقت نظر کم نظیری روشن نموده که بیگانگان و بیگانه پرستان برای براندازی معارف ثقلین چه‌ها که نکردند. نورالصادق جلد دوم این کتاب با عظمت را تقطیع و در ۱۳ شماره‌ی این مجله منتشر کرده تا به جلوه و جلال این فصلنامه بیفزاید. از دانشمندان و فرهیختگان حق طلب و آزاداندیش تقاضا می‌شود که ادامه‌ی این کتاب بی‌نظیر را به دقت مطالعه نمایند تا حقایق بر ایشان آشکار و حقانیت معارف حقه‌ی جعفری در اعماق جانشان رسوخ نموده و هرگز خود را از صراط مستقیم قرآن و عترت جدا نسازند.



## محی‌الدین در آیینہ ی فصوص (۱۲)

«حضرت علامه آیت الله حاج شیخ مرتضی رضوی»

و اینک تشبیه در نظر محی‌الدین:

– وکذلک من شبّه و مانزّه فقد قيّده و حدّده و ما عرفه: و همچنين است کسی که خدا را (به مخلوقات) تشبیه کند. زیرا او (نیز) خدا را مقید و محدود کرده و او را نشناخته است.

### تأمل:

- ۱- محی‌الدین اهل تنزیه را جاهل و دارای سوء ادب، نامید. اما در مورد مشبّه و حتی گروه «مجسمه» تنها به «کذلک» اکتفا می‌کند و از اهانت صریح خودداری می‌کند، این یکی از شواهد تاکتیک اوست که پیش‌تر به اشاره رفت.
- ۲- درست است که تشبیه هم تحدید را لازم گرفته و هم تقیید را، لیکن این از آثار بعیده تشبیه است. تشبیه لازم گرفته خدا، مخلوق شود. و مخلوق بودن لازم گرفته محدود بودن و مقید بودن را، گرچه مخلوق بودن عین محدود بودن و

محدود بودن عین مخلوق بودن است. اما از نظر رتبی به ویژه در مقام بحث، خود شیئی را موضوع قرار می دهند و صفات و خصوصیات او را در رتبه بعدی قرار می دهند.

۳- مخلوق و شیء پدیده و «حادث» منهای «حد» مساوی است با «غیر حادث».

۴- و همچنین: حادث منهای زمان، مساوی است با غیر حادث.

۵- و نیز: حادث منهای «جزء» = منهای ترکیب، مساوی است با غیر حادث.

۶- غیر حادث عبارت است از یکی از سه مضمون زیر:

الف: واجب الوجود = خدا.

ب: ممتنع الوجود، مانند شریک خدا = عدم.

ج: ممکن الوجودی که به وجود نیامده = عدم.

مجردات ارسطوئیان، که محی الدینیان و صدرائیان نیز به آن چسبیده‌اند، خیالی بیش، نیست. زیرا حادث منهای زمان و مکان و جزء (ترکیب)، امکان ندارد. که در «تبیین جهان و انسان» و نیز در جلد اول توضیح داده‌ام. و تقسیم حدوث و قدم به حدوث و قدم ذاتی و حدوث و قدم زمانی، عین تناقض است. شبیه تقسیم حادث به حادث و غیر حادث، بل عین آن است. و غیر حادث نقیض حادث است نه قسیم آن.

اگر موجودی مجرد از زمان و مکان و ترکیب باشد، می شود عین «بسیط مطلق» و بسیط مطلق، خداست. پس کسی که به موجودات مجرد قائل شود به خدایان متعدد قائل شده است. این باور برای خود ارسطو قابل تصور بود زیرا یونانیان همیشه به «خدایان» باور داشته‌اند. لیکن این عده از مسلمانان شیعه چرا گول ارسطوئیات را می خورند و به «خدایان» معتقد می شوند؟!

## تکمله‌ای بر بحث «مجردات»:

شرح فارسی در اول این فصّ مبحثی باز کرده تحت عنوان «بختی در معانی امکان در فلسفه و عرفان»، که البته باز ایشان مباحث تصوف فارسی را با تصوف محی الدین اشتباه کرده است، در این مبحث برای اثبات «مجردات» و نیز «وحدت وجود» می گوید: جناب آمدی در کتاب شریف «دُرر» آورده است:

((انّ امیرالمؤمنین(علیه السلام) سئل عن العالم العلوی، فقال: صور عاریة عن الموادّ، عالیة (خالیة) من القوّة والاستعداد، تجلّی لها ربّها فاشرقت و طالعتها فتلاّأت والقی فی هویّتها مثاله فاطهر عنها افعاله وخلق الانسان ذا نفس ناطقة ان زکّاهما بالعلم والعمل فقد شابھت جواهر اوائل عللها و اذا اعتدل مزاجها و فارقت الاضداد شارک بها السبع الشداد)).

## تذکر:

- ۱- این حدیث را ابن شهر آشوب در مناقب آورده است و آمدی از آن گرفته و نیز نباطی از آن دو گرفته و در «الصراط المستقیم» آن را آورده است. مجلسی در بحار، ج ۴۰ ص ۱۶۵ باب ۹۳ آن را ضبط کرده است.
- ۲- حدیث فاقد سند است و نمی توان به وسیله چنین حدیثی در یک مسئله جنبی تیمم حکم کرد تا چه رسد به الهیات و اصول دین. و نمی توان با چنین حدیثی حکم حقوقی یک اختلاف مالی بر سر یک ریال، را تعیین و داوری کرد. و این حکم اجماعی حدیث شناسان است.
- ۳- اگر این حدیث دارای سند صحیح و کاملاً دقیق هم بود، نمی توان با این «خبر واحد» در این قبیل اصول الهیات نظر داد.
- ۴- مرحوم ابن شهر آشوب در سال ۵۸۸ در حلب وفات کرده است یعنی هم از نظر زمانی در عصر اوج تصوف و همه گیر بودن آن، و هم از نظر مکانی که سوریه و به ویژه حلب فضائی آکنده از تصوف بود، ظاهراً تحت تأثیر جو غالب دچار بی توجهی شده و این حدیث جعلی را در کتاب مناقب آورده است.

۵- چرا حضرت شرح فارسی حتی یک حدیث صحیح برای ادعاهای صوفیان بر «وحدت وجود» و بر چیزی به نام «مجردات» نمی آورند؟! همیشه به جعلیات متمسک می شوند. آیا توجه ندارند که اگر هزار حدیث از این قبیل بیاورند هیچ کاربردی در اصول دین نخواهد داشت؟.

۶- ایشان به دنبال حدیث جعلی مذکور آیه ((وما منّا الاّ وله مقام معلوم)) را آورده است. باید پرسید:

**اولاً:** این چه ربطی به اثبات مجرد بودن فرشتگان دارد؟

**ثانیاً:** این که هر فرشته دارای «مقام معلوم» است که با مقام فرشته دیگر فرق دارد، دلیل محدود بودن هر کدام از آن ها است و محدود بودن عین مکانمند بودن است. این چه نوع بحث کردن و استدلال کردن است؟!

ایشان در دو صفحه بعد تصریح می کنند که ملائکه خوراک و غذا هم دارند و نیازمند تغذیه هم هستند ((طعامهم التسبیح و شرابهم التقدیس)). آیا تغذیه بدون مکانمند بودن و بدون زمانمند بودن، امکان دارد؟! حال این تغذیه هر چه باشد و به هر گونه‌ای که تصور شود، بالاخره این تغذیه هست یا نیست؟! اگر هست پس دلیل این است که ملائکه «بالفعل محض» نیستند «بالقوه» هم هستند و نیازمند تامین قوه نیز می باشند.

**وانگهی:** خود همین تسبیح گفتن، تقدیس کردن، فعل است، حرکت است. آیا حرکت عین «تحوّل از قوه به فعل» نیست؟! این که جبرئیل این همه رفت و آمد می کند کار می کند، فعل انجام می دهد، تسبیح می کند، سخن می گوید، عین حرکت نیست؟ با هر تاویل و با هر تصویر و با هر تصور.

ایشان همان حدیث مردود آمدی را که فرشتگان را فاقد «قوه» می داند، کافی ندانسته و به آن بسنده نکرده و در متن حدیث تصرف کرده است. حدیث مردود می گوید ((عالية من القوة)) که می توان آن را «از حیث قوه برتر هستند - قوه برتر دارند» معنی کرد، بدین شکل نوشته‌اند: ((عالية (خالية) من القوة)).

ممکن است کسی در مقام ترجمه، شرح و توضیح، مرادش را میان پیرانتر بیاورد. اما ایشان حتی حدیث مردود را ترجمه هم نکرده‌اند و مطابق عرف مسلم اهل قلم و نویسندگی از قدیم تا به امروز، کار ایشان به معنی «نسخه بدل» است. که در هیچ‌کدام از منابعی که این حدیث مردود آمده چنین نسخه‌ای نیست.

آن گاه یک سخن مردود دیگر از «اسرار الصلوة» قاضی سعید قمی نقل می کند که جبرئیل همراه رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) در معراج می رفت.

جبرئیل می رود، می آید، می خورد، می آشامد، می گوید، متاسف می شود، شاد می شود، با این همه فارغ از زمان، مکان، حد و حدود، حرکت، است!-!

منشأ این تناقضات کودکانه (که صوفیان فارسی و جوکیان هندی هم از آن بری بودند) یافت نمی شود مگر در افسانه الههها و خدایان یونان باستان که ارسطو به حساب فلسفه گذاشت و محی الدین وارد تصوف کرد.

### ادامه سخن محی الدین:

- ومن جمع فی معرفته بین التنزیه والتشبیه، و وصفه بالوجهین علی الاجمال - لانه یستحیل ذلک علی التفصیل لعدم الاحاطة بما فی العالم من الصور - فقد عرفه مجملاً لا علی التفصیل. كما عرف نفسه مجملاً لا علی التفصیل: و آن کس که در شناختش جمع کند میان تنزیه و تشبیه، و خدا را به هر دو وجه توصیف کند به طور اجمال - زیرا توصیف تفصیلی محال است به دلیل عدم احاطه به صورت‌هایی که در عالم هست - به تحقیق (چنین کسی) خدا را اجمالاً شناخته است، نه تفصیلاً. همان طور که نفس خودش را نیز اجمالاً می شناسد نه تفصیلاً.

### تامل:

۱- محی الدین باز قوانین جهان مخلوق را به خدا شمول می دهد. جمع کردن تنزیه با تشبیه در مورد مخلوقات، ممکن و صحیح است، از باب مثال هر کس می تواند یک صخره سنگ را از برخی ویژگی های یک درخت تنزیه کند و در برخی ویژگی ها تشبیه کند. مثلاً بگوید: این صخره سنگ حیات نباتی که در درخت هست، ندارد. برگ ندارد، شکوفه ندارد، میوه نمی دهد، این می شود تنزیه سنگ.

سپس بگوید: این سنگ در جسم بودن، وزن داشتن، مکان داشتن، زمان داشتن و... مانند درخت است. این هم تشبیه است.

**قاعده:** در مورد مخلوقات جمع میان تنزیه و تشبیه، صحیح است بل عین حقیقت و واقعیت است.

همین طور در مورد دو انسان می توان آقای الف را از برخی از ویژگی های آقای ب تنزیه کرد و در برخی دیگر آن دو را به هم تشبیه کرد.

صحت این قاعده در مورد مخلوقات به دلیل زمانمند و مکانمند و جزئمند (مركب) بودن مخلوقات است و بس. اما خداوند بسیط است، بسیط مطلق، - یعنی نه زمانمند است و نه مکانمند و نه جزئمند - پس او دارای دو گونه ویژگی نیست که در برخی از آنها با مخلوقات مشترک باشد و شبیه، و در برخی دیگر از آنها جدا باشد و منزّه.

**قاعده:** جمع میان تنزیه و تشبیه در مورد خداوند غیر از تناقض، چیزی نیست.

زیرا لازمه قهری این «جمع» این است که خدا در عین بسیط مطلق بودن، بسیط مطلق نباشد. و این بسیط مطلق بودن خدا چیزی است که هیچ عاقلی نمی تواند آن را انکار کند. حتی بزرگ قهرمان محی الدینیان یعنی ملاصدرا در سرتاسر آثارش همیشه به آن تاکید دارد.

۲- بعضی ها گمان می کنند که دستکم میان خالق و مخلوق، یک وجه مشترک هست. و آن «وجود» است. خدا هم وجود دارد، درخت هم وجود دارد. پس جایی برای جمع تنزیه و تشبیه هست.

**اولاً:** اهل تنزیه همین را تنها در همین یک مورد می پذیرند و هیچ اشکالی پیش نمی آید. اما نظر محی الدین چیز دیگر است او خدا را در سمیع بودن، بصیر بودن و... صدها مورد دیگر که به قول خودش قابل ضبط و شماره نیست، شبیه مخلوقات می داند.

**ثانیاً:** تشبیه و تنزیه، فرع بر «وجود» است و اصل وجود از موضوع آن خارج است و فقط به ویژگی های یک موجود مربوط است. دو شیء باید اول موجود باشند سپس نوبت به تنزیه و تشبیه شان نسبت به همدیگر می رسد.

### **نگاهی به «امر بین الامرین» شیعه:**

آن چه محی الدین را در این مسئله گستاخی کرده توهمی است که در مورد اصل معروف شیعه «لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین» است. او نفهمیده است که «امر بین الامرین» شیعه، جمع میان جبر و تفویض، نیست، بل چیز «سوم» است. همان طور که اکثر علمای اهل سنت این نکته را نمی فهمیدند.

به طور مکرر می آمدند و از امام(علیه السلام) می پرسیدند: مگر میان جبر و تفویض راه سومی هم هست؟ امام می فرمود: هست و ((اوسع من بین السماء والارض)) وسیع تر از میان زمین و آسمان.

برای درک این راه سوم - امر بین الامرین - هیچ نیازی نیست که شخص خیلی به فکر واندیشه پر خم و پیچ بیردازد بل همین زیست عملی و عینی بشر همیشه بر اساس امر بین الامرین بوده است. زیرا همگان در عین این که به اراده و اختیار خودشان توجه دارند و بر اساس آن کار و کوشش می کنند در عین حال به خدا و خواست خدا نیز توجه دارند. این همان امر بین الامرین است. یعنی عملاً و در عمل، همگان بر اساس امر بین الامرین زندگی می کنند حتی اشعریان و معتزلیان (که امر بین الامرین را نمی پذیرفتند). و این چنین است که امر بین الامرین عین واقعیت و حقیقت است و مورد عمل همگان.

نظر به این که امروز در عرصه علم و دانش اصطلاحی به نام «دوآلیسم» مطرح و عنوان شده و به حد مطلوب شناخته شده است در نتیجه اندیشمندان به ویژه اندیشمندان غربی معنای امر بین الامرین را بهتر فهمیده اند و می گویند: نباید همه چیز را سفید و سیاه کرد باید به رنگ سوم نیز توجه کرد. گرچه همیشه کوشیده اند و می کوشند اصول اندیشه مکتب امام صادق (علیه السلام) را مسکوت بل متروک بگذارند و گذاشته اند.

شاهد آن روضة فیروز فام	نادره کبکی به جمال تمام
بر همه از گردن و سر، سرفراز	تیهو و دراج به دو عشق باز
کرده ز جستی به سر کوه جای	پایچه ها بر زده تا ساق پای
خوش روش و خوش پرش و خوش خرام	تیز رو و تیز دو و تیز گام
هم خطواتش متقارب به هم	هم حرکاتش متناسب به هم
و آن روش و جنبش هموار را	زاغ چو دید آن ره و رفتار را
رفت به شاگردی رفتار او	با دلی از دور گرفتار او
از پی او کرد به تقلید جای	باز کشید از روش خویش پای
وز قلم او رقمی می کشید	بر قدم او قدمی برکشید
رفت براین قاعده روزی سه چار	در پی اش القصه در آن مرغ زار
رهروی کبک نیاموخته	عاقبت از خامی خود سوخته
ماند غرامت زده از کارخویش	کرد فراموش ره و رفتار خویش

دوآلیسم یعنی هر چیز و هر موضوع و هر مطلب را «منحصر در دوگانگی» دیدن. یا سفید است یا سیاه، یا این است یا آن، یا جبر است یا تفویض، آن پدیده اولیه یا از وجود خلق شده یا از عدم، یا کمونیسیم یا کاپیتالیسم، و... عده‌ای همیشه همه چیز را فقط دوگانه و در دو «امکان» می‌دیدند و معتقد بودند که راه سوم، چیز سوم و گونه سوم وجود ندارد. اما نکوهش دوآلیسم، بدین معنی نیست که این بار نیز متفکران از آن طرف دیوار سقوط کنند و معتقد باشند که در عالم هستی هیچ «دوگانگی انحصاری» نیست. مثلاً این که «عدد یا فرد است یا زوج»، «موجود یا ذی حیات است یا بی حیات» و... تنزیه و تشبیه در مورد خدا نیز از همین قبیل است نه جمع آن دو ممکن است و نه راه سومی میانشان هست.

م‌حی الدین گمان کرده است که مراد از امر بین الامرین جمع میان جبر و تفویض است و خواسته است به اصطلاح ادای شیعه را در بیاورد و نوآوری کند. در جلد اول توضیح داده شد که او تصمیم گرفته بود در هر مسئله و در هر اصل از اصول اسلامی نوآوری کند گرچه به تحریف همه اسلام منجر شود. و دلیل این تصمیم او نیز بیان گردید. (۱)

**اشتباه بزرگ:** مسئله «تنزیه و تشبیه» به «وجودشناسی» و «هستی‌شناسی» مربوط است. اما مسئله «امر بین الامرین» به شناخت «فعل» و «رفتارها و کردارهای انسان» مربوط است. م‌حی الدین و مریدش شارح فارسی، این موضوع را در نیافته و دو موضوع را با هم خلط کرده‌اند. خلطی که به شدت بی سوادانه و کودکانه است.

اشعریان «افعال انسان» را مخلوق خدا می‌دانستند. و معتزلیان آن را از هر جهت کاملاً فعل خود انسان می‌دانستند. آنان دست انسان را می‌بستند و اینان دست خدا را. و بر سر حدیث ((القدریة مجوس هذه الامة)) دعوا داشتند آنان می‌گفتند: اشعریان «قدریّه» هستند و اینان می‌گفتند معتزله «قدریّه» هستند. و با کمی توجه مشخص می‌شود که هر دو راست گفته‌اند و هر دو «قدریّه» هستند. زیرا اشعریه «جبر مستقیم الهی» را مسلط بر افعال بشر می‌دانستند. و معتزله «جبر قوانین عالم» را. یعنی تفویض را مسلط بر اراده خدا می‌کردند و مصداق «یدالله مغلوله» می‌شد.

مکتب اهل بیت (علیهم السلام)، این هر دو جبر را رد کرد و گفت «امر بین الامرین».

در این موضوع، مباحثات اشعری، معتزلی، شیعه و هر کس دیگر به محور «فعل» و «کردار» است و هیچ ربطی به «وجودشناسی» ندارد.



در مقالات مقدماتی جلد اول عرض کردم «صوفیان در قله ادب و هنر» هستند و باید از هنرشان بهره‌مند شویم. اینک برای تفنن و یک تنفس در میان بحث، از زبان جامی صوفی و شیرین سخن، ببینیم محی الدین و مریدش شارح فارسی، چگونه ادای مکتب امام صادق (علیه السلام) را در مسئله «امر بین الامرین» در آورده‌اند.

زاغی در مرغ زاری کبکی را دید:

آن جناب که در شرح فارسی می‌خواهد «جمع بین التشبیه و التنزیه» محی الدین را به «امر بین الامرین» اهل بیت (علیهم السلام) تشبیه کند، نه نظر محی الدین را دریافته و نه معنای این اصل اصیل اهل بیت (علیهم السلام) را. اما این نکته را که محی الدین در این سخن تقلید کرده است، به نیکی دریافته است.

### **معنای ((من عرف نفسه فقد عرف ربه)):**

محی الدین در آخرین عبارتش گفت: انسان می‌تواند خدا را اجمالاً بشناسد همان طور که نفس خودش را به طور مجمل می‌شناسد، اینک ادامه سخنش:

- ولذک ربط النبی (صلی الله علیه و آله و سلم) معرفة الحق بمعرفة النفس، فقال: ((من عرف نفسه فقد عرف ربه))؛ و به همین جهت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) معرفت خدا را به معرفت نفس ربط داد و فرمود: هر کس خودش را بشناسد خدا را شناخته است.

### **تأمل:**

۱- این حدیث بزرگ‌ترین دست‌آویز صوفیان است که از آن هم برای تجلی بالذات خدا، ظهور بالذات خدا، و هم برای «وحدت وجود» بل «وحدت موجود»، و هم برای «همه چیز خدائی» و بالاخره «انسان خدائی»، استفاده می‌کنند و سخت به آن چسبیده‌اند.

۲- قیصری در شرح می‌گوید: زیرا نفس انسان شامل است بر جمیع مراتب کونیّه و الهیّه، و خدا نیز مشتمل است بر این‌ها به حسب ظهوراتش در آنها.

۳- فلسفه و عرفان قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) می گوید: همه اشیاء و هر چیز نشانه و آیه است بر این که خدائی هست و این جهان هستی خودسر و به خودی خود به وجود نیامده است. و آن چه بیش از همه در دسترس است و همیشه آماده برای مطالعه و بررسی است خود انسان است. یعنی اگر کسی به افق‌های دور (آیات آفاق) دسترسی نداشته باشد به خودش که دسترسی کامل دارد.

یعنی انسان هیچ بهانه‌ای ندارد تا وجود خدا را انکار کند، اگر به هیچ جایی و به هیچ امکاناتی دسترسی نداشته باشد، وجود خودش و ویژگی‌های خودش مدرسه‌ای است و کتاب کاملی است که او را به اثبات وجود خدا، رهنمون باشد. مراد این است که خودشناسی، خداشناسی را نتیجه می‌دهد. نه این که شناختن خود، عین شناختن خدا، است. که نتیجه دهد انسان عین خداست یا متجلی به تجلی ذات خدا است.

از نظر این مکتب سخن قیصری که می‌گوید: «انسان مشتمل بر جمیع مراتب الهیه است» بهتان عظیم، و گزافه است. البته این سخن قیصری نیست عین جوکیات هندی است که صوفیان وارد اسلام کرده‌اند.

۴- مراد از نفس در این حدیث، «خود» است «خود انسان» شامل جسم، روح، وجود، ماهیت، ذهن، عقل، توانائی‌ها، عجزها، نیازها، ویژگی‌های روانی، خانواده‌خواهی، جامعه‌خواهی، ایجاد تاریخ و زیست تاریخی و... نه فقط «نفس ناطقه» ارسطویی یا فقط نفس به معنای مصطلح در تصوف.

۵- در قرآن و تبیینات اهل بیت (علیهم السلام)، نفس به معنای روح و نیز «شخصیت» با کاربرد روان شناختی، آمده است و همچنین «نفس اماره» به معنی «روح غریزی» و «نفس لوّامه» به معنای «روح فطری» آمده است که در «تبیین جهان و انسان» بخش دوم انسان‌شناسی شرح داده‌ام، اما نفس به معنی ارسطویی و جوکیانی صوفیه نیامده است. اینان قرن هاست به عنوان فیلسوف یا به عنوان اهل کشف، مرتب نفس، نفس، می‌گویند حتی برای خودشان نیز توضیح نداده‌اند آخر این نفس چیست؟

اینان چگونه مردمی هستند که در مورد اکثر اصول شان قرن‌ها با مجهولات، بازی می‌کنند؟!

## آیات الافاق و آیات الانفس:

محي الدين ادامہ می‌دهد: - و قال تعالى: ((سنريهم آياتنا في الافاق)) و هو ما خرج عنك و «في انفسهم» و هو عينك، ((حتى يتبين لهم)) اي للناظرين لهما، ((انه الحق)) من حيث انك صورته وهو روحك:

و خداوند می گوید: «بزودی نشان می دهیم نشانه‌های مان را به آنان در آفاق» و این چیزهائی است که از تو خارج است، و «در خودهای شان» و این عین خود توست، «حتی روشن شود برای شان» یعنی به نگاه کنندگان که به آن دو (آفاق و انفس) نگاه می کنند. «که او حق است» از این حیث که تو صورت او هستی و او روح تو است.

## تأمل:

۱- بهتر است آیه را یک جا بخوانیم:

((سنریهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق)):

بزودی نشان می دهیم نشانه‌های مان را به آنان در آفاق و خودشان، تا روشن شود که «قرآن» حق است.

۲- به حرف «س» توجه فرمائید که به معنای «بزودی» است. آیه در مقام خبر از یک حادثه، ما وقع، و ماجرائی است که در آینده رخ خواهد داد. نه در مقام بیان یک واقعیت مستمر و موجود در گذشته و حال و آینده و همیشگی. و این که مطالعه در آفاق و انفس برای خداشناسی لازم و ضروری است، پیام این آیه نیست. بل پیام آیه‌های دیگر است از قبیل: ((وفی الارض آیات للموقنین - وفی انفسکم افلا تبصرون)) ۲۰ و ۲۱ ذاریات ((و قل سیروا فی الارض فانظروا کیف بدأ الخلق ثم الله ینشیء النشأة الاخرة)) ۲۰ عنکبوت و... و... .

آیه مورد بحث در سوره فصلت به شماره ۵۳، آمده و مکی است و همراه آیه ماقبلش چنین است ((قل ارأیتم ان کان من عندالله ثم کفرتم به من اضلّ ممّن هو فی شقاق بعید - سنریهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق)). خطاب به مشرکان مکه است که قرآن را و نیز نبوت پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) را نمی پذیرفتند و موضوع بحث آیه، خدا نمی باشد. و می فرماید بزودی با پیروزی اسلام بر آفاق و خود شما، نشانه‌های قدرت و حقانیت خدا را خواهید دید.

یا: بزودی با حادثه عظیم قیامت که تحول و نبأ عظیم در آفاق و انفس است به آنان نشانه‌های قدرت خودمان را نشان خواهیم داد و برای شان روشن خواهد شد که قرآن و پیام‌های قرآن و نبوت این پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) حق بوده است.

آن چه محی الدین را به اشتباه انداخته، اصطلاح معروف ((آیات الافاق و آیات الانفس)) است گمان کرده که این اصطلاح از این آیه گرفته شده. در حالی که اصطلاح مذکور هیچ ربطی به این آیه ندارد. (البته افراد دیگری نیز دچار این اشتباه شده اند).

قرآن شناسان مجموع آیات قرآن را به سه بخش تقسیم کرده اند: آیات الافاق و آیات الانفس و آیات الاحکام. حتی در آن معنای دوم که مراد آیه قیامت و نبأ عظیم باشد، باز مقصود، آیه ها و نشانه های قدرت خداست که در آن انفجار عظیم همه کهکشان ها در نفخه اول و سپس در رستاخیز محشر، خودنمایی خواهند کرد. نه همین حالا و یا نه در وقت نزول آیه، و نه نشانه هائی که مستمراً هستند.

این است معلومات شیخ اکبر، شیخ اعظم، خاتم الاولیاء، که رسماً و نصاً در فص شیشی خودش را از جهتی برتر از خاتم الانبیا می داند، معراج رفته، فصوص را یعنی این اباطیل را توسط پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از خدا کلمه به کلمه نازل شده دریافت کرده است!!!!!!

و این است علامه قیصری و نیز این است استاد امروزی ما که در شرح شان همچنان و به اصطلاح عوام، همین طوری اباطیل محی الدین را به خورد خودشان و دیگران می دهند!!-! با این روش ها و روال ها طلاب جوان و دانشجویان جوان را بی چاره می کنند بل تیشه به ریشه تشیع می زنند. بلی با این جهل ها محی الدین مدعی کشف و شهود هم هست. این است ماهیت کشف و شهود صوفیان و آن چه صدرائیان امروزی حوزه مقدسه قم را با آن به بازی گرفته اند.

۳- ببین با چه راحتی و آرامش آیه را تحریف می کند:

((سنریهم آیاتنا فی الافاق)) و هو ما خرج عنک، ((وفی انفسهم)) و هو عینک، ((حتی یتبین لهم)) ای للناظرین

- به جای مشرکین مکه - لهما، ((انه الحق)) من حیث انک صورته و هو روحک.

وحدت وجود، و «انسان صورت خدا و خدا روح انسان» را چگونه از این آیه، به دست می آورد!! حتی اهمیت نداده تا نگاهی به موقعیت آیه در قرآن بیندازد، تا موضوع بحث آیه برایش روشن شود. او محی الدین است و گستاخ و بدون پای بندی به هیچ چیز، استاد و مدرس حوزه چرا سخن او را هم چنان می بلعد و نتیجه اش خیانت به تشیع می شود.

اینک ادامه گفتار این نابغه (که بشریت و نعوذ بالله خدا را به بازی گرفته است) را ببینید:

- فانت له كالصّورة الجسميّة لك، هو لك كالروح المدبّر لصورة جسدك: پس تو برای خدا مانند صورت جسمیه هستی برای خودت، و خدا برای تو مانند روح است که صورت جسد تو را اداره می کند.

## تامل:

۱- به حرف «ف» توجه کنید این سخنش را مبتنی می کند بر همان معنی تحریفی که بر آیه تحمیل کرد. جهلی است که بر جهل دیگر مبتنی می شود.

۲- این تکرار همان ثنویت است که تقریباً لفظ به لفظ تکرار می کند. می دانید که عامل این تکرار چیست؟ به گمان خودش با آوردن آیه پایگاه محکمی به دست آورده و عقیده باطل خود را با کلام خدا مستدل کرده است بی درنگ به بهره برداری می پردازد. تا این بهتان عظیم (در مورد خداشناسی و توحید) را در ذهن مخاطب بکارد و در موارد زیادی درباره افراد زیادی، موفق هم شده است.

۳- باز این عبارت صریح است در «حلول»، حلول خدا در اشیاء و انسان. صوفیان تصوف فارسی به حلول عقیده نداشتند. و اگر گاهی از خدا با «روح عالم» تعبیر می کردند به عنوان مجاز و استعاره به کار می بردند. تصوف عربی محی الدین رسماً به حلول تصریح کرده است. مذهب حلولی یکی از مذاهب هندی است که جوکیان آن را رد می کردند و می کنند. و تصوف که عین همان جوکیات بود، حلول را رد می کرد. اما محی الدین آن را نیز داخل تصوف کرد.

۴- با توجه به حرف «ک» محی الدین نمی گوید خدا همان روح تو است او روح و جسم انسان را جمعاً در یک طرف و خدا را از طرف دیگر با هم جمع می کند. و چون قبلاً هر کدام از روح و جسم را تحت عنوان دو اسم الظاهر والباطن، خدا می دانست، در یک فرد انسان سه خدا تصور می کند.

## سنخیت و «تماس»:

در مجلد اول بحث شد که وجود خدا هیچ سنخیتی با مخلوقات ندارد. یکی از چالش های اساسی میان ارسطوئیان و صوفیان (قبل از محی الدین) همین مسئله «سنخیت» بود. ارسطوئیان با این که به «صدور» معتقد بودند و همه اشیاء را در یک سلسله مراتب از وجود خدا می زیانیدند، در عین حال سنخیت را مردود و مطرود می دانستند. در مقابل آنان

صوفیان از سنخیت گذشته و به عینیت وجود خدا و خلق معتقد بودند و شعار ((لیس فی الدار الا هو)) و ((ما فی جبّتی الا الله)) و ((انا الحق)) سر می دادند.

هنوز هم صوفیان فارسی و غیر محی الدینی امروز در همین عقیده هستند و تصوف محی الدین را که به «کثرت در عین وحدت» مبتنی است نمی پذیرند. و این صوفیان صدرائی ما هستند که پیروان محی الدین بوده و به سنخیت معتقدند. اینان هر روز فریاد بلند علی (علیه السلام) را می شنوند که ((مع کل شیء لا بمقارنۃ)): خدا با همه چیز است اما بدون مقارنت.

بل خودشان همین فریاد را تدریس هم می کنند، بل گاهی همین جمله را دلیل «وحدت وجود» می دانند. آیا اینان معنای لفظ «مع» را می دانند؟! آیا معنای لفظ «مقارنت» را انکار می کنند؟! آیا حتی خودشان را فریب نمی دهند؟ علی (علیه السلام) فریاد می کشد وجود خدا با هیچ وجود دیگر مقارن و قرین نیست، با هیچ وجودی نه تنها «تماس» ندارد حتی با آنها «نزدیکی تماسی» هم ندارد. حتی از این جهت به آن نزدیک هم نیست تا چه رسد به تماس. تا چه رسد به «عینیت» که تصوف فارسی مدعی است، تا چه رسد به «عینیت در عین غیریت، غیریت در عین عینیت» که شعار صوفیان محی الدینی و صدرائی و این تناقض ریاضی پایه دین شان است. دینی که مبتنی بر تناقض است مبارک شان باد اما چرا طلبه و دانشجوی جوان را اغوا می کنند؟

اشتباه اینان (اگر اشتباه باشد زیرا برخی از آنان تنها به خاطر منافع شخصی و خودخواهی شان این راه را می روند) در این است که می گویند: چگونه می شود که خدا با همه چیز و با ذره ذره هر چیز باشد در عین حال تماسی با آن چیز نداشته باشد و «لا بمقارنۃ» باشد؟! و سخت تعجب می کنند که هم مصداق «مع» باشد و هم مصداق «عدم مقارنت» و «عدم تماس». این تناقض نیست؟ پس باید سخن علی (علیه السلام) را تاویل کنیم و پس از تاویل آن را دلیل وحدت وجود حساب کنیم.

**پاسخ:** در یک جواب تقضی باید گفت: شما که به پیروی از محی الدین به اصل متناقض «کثرت در عین وحدت، وحدت، در عین کثرت» باور دارید و آن را پایه دین تان قرار داده اید که به طور قهری دهها اصل متناقض دیگر را به دنبالش می آورد از قبیل «مکانمند بودن در عین مکانمند نبودن»، «زمانمند بودن در عین زمانمند نبودن»، «مرکب بودن در عین مرکب نبودن»، «محتاج بودن در عین محتاج نبودن»، «ابدی بودن در عین ابدی نبودن»، «منزه بودن در عین منزه

نبودن» و... (که همه اینها در این کتاب به شرح رفت) چرا با پیروی از امیرالمؤمنین (علیه السلام) تنها یک تناقض را نمی پذیرید؟! که «با هم بودن در عین تماس با هم نداشتن» باشد. اگر ذره‌ای توجه کنید می بینید که حتی در فهم عوامانه نیز تناقض در این جمله اخیر یک صدم غلظت تناقضات بالا را ندارد. پس به قول عوام چه مرگمان است که یک تناقض ساده را رها کرده و دهها تناقض غلیظ، ریاضی، شبیه «عدد ۴ هم زوج است و هم فرد» و شبیه «دو دو تا مساوی است با سه تا» را می پذیریم. یعنی به نظر حضرات، محی الدین این قدر به علی (علیه السلام) رجحان دارد!؟!

**پاسخ حلی:** در حالی که اساساً در این فریاد علی (علیه السلام) اثری از تناقض نیست. حضرات با همه ادعای علم و دانش شان مانند اسلاف یونانی شان توجه ندارند که همیشه قوانین مخلوقات را بر خدا شمول می دهند این که می گویند «مگر ممکن است خدا با ذره ذره هر چیز باشد اما نه مقارن آن باشد و نه تماسی با آن داشته باشد؟» یک سخن درستی است اما فقط در مورد اشیاء پدیده و مخلوقات.

**قاعده کلی:** در میان مخلوقات اگر شیئی با شیء دیگر با هم و با ذره ذره آن باشد، محال است که با آن تماس نداشته باشد. مانند روح در بدن، انرژی برق در یک ورق بزرگ آهن و... .

اما این قانون یکی از قوانین جهان خلقت است. هم جهان، حادث و پدیده است و هم خود این قانون. یعنی خود این قانون مخلوق خداست. پس نمی تواند شامل خدا باشد ((کیف یجری علیه ما هو اجراه)). و هر چیزی که مشمول این قانون باشد مخلوق و حادث است، نه خدا. خداوند «مع کل شیء» هست اما با هیچ شیئی سنخیت و تماس وجودی ندارد. و فرق خدا و خلق همین است.

می گوید: چگونه می شود «معیت» باشد اما تماس و مقارنت نباشد؟

می گویم: نمی دانم. هرکس این نکته را بداند خودش خدا می شود. باز فرق خدا و انسان، همین است.

عقل بشر به وجود خدا راه ندارد و نمی تواند وجود خدا را تحلیل عقلی کند. و همین طور کشف و شهود (اگر کشف و شهودی در کار باشد). عقل و کشف، مخلوق خدا هستند باز ((کیف یجری علیه ما هو اجراه)).

شگفت است همگان، همه فرقه‌ها، مذهب‌ها می گویند ذات و وجود خدا قابل درک عقلی یا کشفی نیست با این همه صدرائیان امروز که وارثان محی الدین هستند همیشه خدا را زیر تحلیل عقلی ارسطوئی خودشان، یا کشف ادعائی محی الدین قرار می دهند.

خدای صدرائیان به قدری کوچک است که همیشه مشمول قوانین پدیده‌ها و مخلوقات می شود که انصافاً خدای ابوجهل که بت هبل واسطه میان او و خدایش بود، بس عظیم‌تر از خدای اینان است. بی چاره بت پرستان که می گفتند چون خدا قابل درک و تصور نیست ناچار باید سمبلی از او، درست شود و واسطه میان ما و او باشد. و گرنه، هیچ بت پرستی وجود خدای حقیقی و واقعی را انکار نکرده است. و بت پرستی غیر از این، انگیزه یا فلسفه وجودی، نداشته است. و هرگز موجود عاقل به ساخته دست خود سمت خالق هستی را نداده و نمی دهد.

اگر ارسطوئیات و جوکیات (صدرائیات) فلسفه است فلسفه ابوجهل دقیقاً فلسفه و عالی تر از آن است. اینان گمان می کنند که بت پرستان قریش همچنان بدون توجیه و توضیح و بدون اصول و فروع به بت پرستی می پرداختند. اگر همین الان به معبد‌های هندوئی در هند، سنگاپور و چین و نیز به معابد ژاپن سر بزیند و بت‌ها را مشاهده کنید سپس با افرادی که در آن جا رفت و آمد می کنند و در قبال بت‌ها عبادت می کنند و دارای مدارج علمی لیسانس و دکتری هستند، صحبت کنید، چنان فلسفه تبیین شده می شنوید که یک صدم تناقضات صدرائیان امروز را ندارد.

از نو به طرز تفکر ابو جهل بیندیشید آیا چند تناقض در آن می یابید؟ لطفاً کمی وقت تان را برای این تفکر صرف کنید تا ماهیت اندیشه تصوف مدرن صدرائی و محی الدینی برای تان روشن شود. این چه بلا و بدبختی است که اینان بر سر امت پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و بر سر شیعه علی و فاطمه (علیهما السلام) می آورند؟!؟! ادعای «اوحدی»، «اوتاد»، «ابدال» بودن هم می کنند. که سوگند به خدا نه تنها بهره‌ای از کشف و شهود حقیقت، ندارند و بهره‌ای صحیح از تعقل ندارند، بل همه حقایق را وارونه کرده‌اند و می کنند.

---

## پی نوشت ها:

۱- و این انگیزه در این مجلد بیش تر روشن می شود.



# پاسخ به مطالب انحرافی مطرح شده توسط دفتر تبلیغات اصفهان

ادامه دارد...

۱- پاسخ دفتر تبلیغات اسلامی حوزه‌ی علمیه‌ی قم

۲- پاسخ مجله‌ی سمات (قسمت سوم)



## پاسخ دفتر تبلیغات اسلامی حوزه‌ی علمیه‌ی قم

بسمه تعالی

شماره: ۳۳۳۲

تاریخ: ۹۱/۶/۱۹

پیوست: دعای خیر

مرکز ملی پاسخ‌گویی به سؤالات دینی

پرسشگر محترم

با سلام و آروزی قبولی طاعات و عبادات شما؛ و تشکر به خاطر ارتباطتان با این مرکز

ماجرای تهمت تصوف به عالمان بزرگوار شیعه توسط برخی ایراد شده بود که نقد آن در سایت سمات تحت عنوان مقاله پاسخی به اتهام تصوف و صوفی‌گری به تشیع و علمای شیعه ارائه گردیده که ما برخی از مطالب آن را خدمت‌تان بیان می‌کنیم و شما را به مطالعه‌ی آن توصیه می‌نماییم.

[تذکر: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه‌ی علمیه‌ی قم در نامه‌ی خود به مجله‌ی نورالصادق برخی از مطالب مقاله‌ی

مجله‌ی سمات را در دو صفحه آورده است که ما برای جلوگیری از تکرار مطالب خوانندگان را به مجله‌ی سمات / ۵

و یا مجله‌ی نورالصادق / ۱۹ و ۲۰، ۲۱ و ۲۲، ۲۳ و ۲۴، ارجاع می‌دهیم]

## پاسخ مجله ی سمات

### پاسخی به اتهام تصوف و صوفی گری به تشیع و علمای شیعه

متن پررنگ گزیده هایی از سخنان گماشته ی دفتر تبلیغات اصفهان است و متن عادی پاسخ سمات است.

#### • وحدت شخصی وجود

■ در عرفان ما دو مبحث اساسی داریم؛ یکی مسئله کیفیت ارتباط خالق و مخلوق و حقیقت توحید است که عرفا به نظریه عالی وحدت شخصی وجود معتقدند.

**سمات:** وحدت شخصی وجود یعنی اینکه بین خدا و مخلوقات اصلاً دوگانگی واقعی وجود ندارد و خالق متعال با سایر اشیا و مخلوقات وجودی واحد و شخص واحدی هستند! غیر از مریدان ابن عربی و مکتب او احدی از علما و فقها و متکلمان نه تنها شیعی بلکه اسلام، وحدت شخصی وجود را که همان یکی بودن خالق و مخلوق است و هیچ معنای دیگری ندارد قبول نداشته و ندارد، و متقابلاً احدی از فلاسفه و عرفا که منکر خلقت و آفرینش را هم نمی یابند که مبنای او غیر از وحدت شخصی وجود باشد، و ما در این مورد شواهد صریح و غیر قابل تأویل کلمات ایشان را آورده ایم. (به مقاله وحدت وجود یا توحید در همین شماره سمات رجوع شود).

■ و یکی هم مسئله مقام انسان کامل. علمای ما تا عصر سید بن طاووس به شدت با مقامات ائمه (علیهم السلام) مخالفند. یعنی شما تا قرن هفتم و هشتم کسی را پیدا نمی کنید که اعتقاد داشته باشد که امام (علیه السلام) عالم به ما کان و ما یکون و ما هو کائن الی یوم القیمه است. مطلقاً علم امام را منکرند و می گویند که اصلاً معنی ندارد که انسانی به همه هستی علم داشته باشد.

**سمات:** برای پی بردن به اشتباهات ایشان، و عقیده علمای ما در مورد سعه علم امام به کتابهای شریف کافی و محاسن و بصائر الدرجات و کامل الزیارات و بحار الانوار و سایر کتابهای مرحوم صدوق و مفید و طوسی و... رجوع شود.

## • انسان کامل صوفیه؛ ولایت معصوم یا ولایت صوفی؟

■ با اینکه روایات ما در باب علم امام کالمتواتر است. کسانی که در صدر اسلام از این روایات دفاع می کردند که ما معتقدیم اینها عارف بودند، همیشه به غلو متهم بودند و از شهرها و حوزه های علمیه آنها را بیرون می کردند. گاهی نیز به عنوان اینکه اینها غالی و کافر هستند، نقشه قتلشان را می کشیدند. این جریان تا قرن هفتم ادامه داشت. بعد از قرن هفتم، کلام شیعه به علت رواج افکار عرفانی در کلام شیعی تحول پیدا می کند. و علمای ما به اینجا رسیدند که می شود انسانی علم به اول و آخر و همه هستی داشته باشد. عوامل مختلفی در این شرایط دست داشتند. جریان فکری جناب محی الدین عربی بر این جریان تاثیر زیادی گذاشت.

**سمات:** در تاریخ شیعه شما حتی یک مورد هم پیدا نمی کنید که بزرگان ما راوی یا عالمی را به جهت اعتقادش به عالم بودن امامان (علیهم السلام) به ما کان و مایکون از حوزه بیرون کرده، یا کمترین اذیت و آزاری به او رسانده باشند تا چه رسد به اینکه نقشه قتل او را کشیده باشند! ایشان در این مورد بین چندین مطلب تاریخی و رجالی و عقیدتی (مانند بیرون کردن کسانی که از ضعف روایت می کردند از قم، و تعریف حد و حدود غلو در نظر قمیین و... که هیچ ربطی به هم ندارند) خلط نموده اند، و به بیان تفصیلی آنها نیازی نیست. بله بدون شک علمای ما پیوسته رفتارهایی بدتر اینها را با صوفیه (مانند بیرون کردن حلاج ملحد از قم توسط پدر بزرگوار مرحوم صدوق) داشته اند، و این بزرگواران می خواهند با سوء استفاده از عناوین علمای شیعه و تحریف مسلمات تاریخ آنان را تبرئه کنند!

آنچه ایشان در اینجا گفتند لابد از باب مزاح و شوخی با دین و حیثیت علمای دینی و وارثان علوم آل محمد (علیهم السلام) است! گویا آنچه علما، فقها و محدثان و متکلمان ما تا این تاریخ درباره علوم امامان معصوم و مقامات ایشان آورده اند برای مطایبه و شوخی بوده و خود ایشان آنها را قبول نداشته اند!! و فقط ابن عربی سنی دشمن شیعه مباحث انسان کامل را البته برای مقابله و مبارزه و رقابت با مقامات امامان معصوم شیعه آورده و کسانی هم خیال کرده اند که او مدافع مقامات امامان شیعه است.

ابن عربی عصمتی همچو عصمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را برای عمر بن خطاب قائل شده که هیچ کدام از بزرگان عامه چنین عصمتی برای او قائل نشده اند. او می گوید:

«و از استوانه های این مقام عمر بن خطاب می باشد که پیامبری که خداوند به او قدرت را عطا کرده به او گفت: ای عمر هیچ گاه شیطان تو را در یک مسیر نمی بیند الا این که مسیری غیر از مسیر تو را برمی گزیند. پس این کلام که شهادت معصوم است به دلالت بر عصمت عُمر و این که ما می دانیم شیطان همیشه می خواهد در راه باطل قدم بگذارد و آن راه باطل به گفته پیغمبر غیر از راه عمر بن خطاب است. پس عُمر بنا بر این فرمایش همیشه راه حق را پیموده و در این راه سرزنش هیچ سرزنش کننده ای او را از راه های حق به خاطر خدا باز نمی دارد و او برای حق یک بزرگی محسوب می شود و چون این که حق را هر کسی نمی تواند بپذیرد و معمولاً حمل آن بر نفس انسانها مشکل است و آن را قبول نکرده و بلکه آن را ردّ می کنند به خاطر همین پیامبر فرموده که حق طلبی عُمر هیچ دوستی برای او باقی نگذاشته است!» (۱)

و می گوید:

«و از بین ایشان که خدا از آن ها راضی باد! گروهی محدث هستند و عمر بن خطاب از بین ایشان است و زمان ما ابوالعباس خشاب محدث است!» (۲)

و درباره خودش می گوید:

«در آن وقت مواهب حکمت به من داده شد که گویا جوامع کلم به من ارزانی شد!!! بعد از آن به روح القدس تأیید شدم!» (۳)

همو نیز گوید:

«اقتضایی که در اصطلاح به طور مطلق به این نام می باشند، در هر زمانی جز یک نفر نیستند که همو غوث! فریادرس! نیز می باشد، او از مقربین و امام و پیشوای گروه در زمان خود است؛ و برخی از ایشان دارای حکم ظاهر نیز هست و حائز خلافت ظاهر هم می شود همان گونه که از حیث مقام دارای خلافت باطنی نیز می باشد مانند ابوبکر و عمر و عثمان و علی و حسن و معاویه بن یزید و عمر بن عبدالعزیز و متوکل، و بعضی از ایشان تنها دارای خلافت باطنی می باشند و دارای حکم ظاهری نیستند، مانند احمد بن هارون الرشید سبّتی و ابی یزید بسطامی و اکثر اقطاب دارای حکم ظاهری نیستند.» (۴)

مولوی گوید:

پس به هر دوری ولی قائم است      تا قیامت آزمایش دائم است  
پس امام حی قائم آن ولی است      خواه از نسل عمر خواه از علی است  
مهدی و هادی وی است ای راه جو      هم نهان و هم نشسته پیش رو

بایزید بسطامی می گوید:

ان لوائی اعظم من لواء محمد! (۵) پرچم من از پرچم محمد عظیم تر است!

شاه نعمت الله ولی کرمانی گوید:

نعمت الله در همه عالم یکی است      لاجرم او سید هر دو سراسر است

و باز گوید:

سیدم از خطا چو معصومم      هر چه بینم صواب می بینم

و مولوی می گوید:

«قطب شیر و صید کردن کار او      باقیان خلق باقی خوار او  
قطب آن باشد که گرد خود تند      گردش افلاک گرد او زند»

کیوان قزوینی در بیان حدود و اختیارات اقطاب می نگارد:

حدود اختیارات قطب ده ماده است: اول آن که من دارای همان باطن ولایت هستم که خاتم الانبیاء داشت و به نیروی آن تأسیس احکام تصوف را نمود، الا آن که او مؤسس بود و من مروج و مدبر و نگهبانم؛!!! هفتم آن که من مفترض الطاعة و لازم الخدمة و لازم الحفظ هستم!!! دهم من تقسیم کننده ی بهشت و دوزخم!« (۶)

با مطالعه کلمات مزبور کاملاً روشن می شود که صوفیه تمامی مقامات اختصاصی برگزیدگان خاص خداوند متعال، امامان معصوم شیعه را برای هر سالکی در نتیجه سلوک و سیر و ریاضت، قابل وصول می دانند. و البته این همان چیزی است که مقتضای اصول مسلم اهل عرفان می باشد، و چنان که گذشت ایشان صاحب آن مقام و سالک آن سیر را قطب

زمان و متصرف در زمین و زمان و ارواح و شرایع و نفوس و تمامی اکوان می شمارند! ولی از آن جا که عرفان با ورود در هر مسلک و آئینی باید رنگ همان آئین را پذیرفته و خود را با آن تطبیق دهد و از ضروریات مذهب تشیع این است که امامت منصب انتصابی و اختصاصی امامان معصوم دوازده گانه بوده و تباین روش عرفانی با سنت قطعی تشیع در این باره امری مسلم و آشکار است، لذا «لب اللباب» - که تقریر مباحث سیر و سلوک صاحب المیزان است که به قلم آقای حسینی طهرانی نوشته شده است - می نگارد:

اگر کسی بگوید که این مناصب اختصاصی بوده و وصول به این ذروه از معارف الهیه منحصرأ راجع به انبیاء عظام و ائمه معصومین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین است و دیگران را به هیچ وجه من الوجوه بدان راه نیست، در جواب گوئیم منصب نبوت و امامت امری است اختصاصی، ولی وصول به مقام توحید مطلق و فناء در ذات احدیت که تعبیر از او به ولایت می شود ابدأ اختصاصی نیست! (۷)

اینک سخن ما این است که با جواز وصول هر سالکی به مقامات مذکوره، دیگر کدامین منصب اختصاصی امامان دوازده گانه باقی خواهد ماند؟

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

((من ادعی الامامة ولیس من اهلها فهو کافر!));

«کسی که خود را امام خواند و اهل آن نباشد کافر است»! (۸)

امام باقر (علیه السلام) فرمودند:

((من ادعی مقامنا یعنی الامامة فهو کافر او قال مشرک!));

«هر کس ادعای مقام ما یعنی امامت کند کافر است یا فرمودند مشرک است»! (۹)

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

((من اشرک مع امام امامته من عند الله من لیست امامته من الله کان مشرک!)); (۱۰)

«هر کس با امامی که امامت او از طرف خداوند است کسی را که امامتش از طرف خداوند نیست شریک

کند مشرک است».

• ادعای عبور سالک از مقام والای امامت!

در مکتب اهل عرفان نه تنها مقام والای امامت را مخصوص برگزیدگان خاص خداوند متعال نمی دانند، و نه تنها نیل به مقام امامت را برای هر سالکی پذیرفته اند بلکه عبور از آن را نیز برای هر سالکی ممکن، و برای رسیدن به کمال لازم شمرده اند! «روح مجرد» می نویسد:

«سالکِ طریق پس از عبور از مراحل مثالی و ملکوت اسفل و تحقق به معانی کلیه عقلیه، اسماء و صفات کلیه ذات حق تعالی برای وی تجلی می نماید. یعنی علم محیط و قدرت محیط و حیات محیط بر عوالم را بالعیان مشاهده می نماید که در حقیقت همان وجود باطنی و حقیقی ائمه (علیهم السلام) می باشند، و حتماً برای کمال و وصول به منبع الحقائق و ذات حضرت احدیت باید از این مرحله عبور کند! و الالی الابد در همین جا خواهد ماند!» (۱۱)

بلکه عرفان طی مرحله ختم نبوت و ختم ولایت را از جمله شرائط ارزنده استاد می شمارند؛ «روح مجرد» می گوید: «اگر استاد... خودش جمیع مراحل و منازل سلوک را در نوردیده نباشد، امکان تعلیم و تربیت را به مقصدی که ختم نبوت و ختم ولایت است و خودش طی ننموده و از اسرار و خفایای آن مطلع نیست ندارد». (۱۲)

اهل عرفان وصول به معرفت و توحید خداوند متعال را، بدون واسطه بودن پیامبر و امام جائز و ممکن دانسته، و غافل از اینکه حجاب های نور، همان انوار مقدس معصومین (علیهم السلام) می باشد، و توحیدی که از غیر طریق ایشان حاصل شود عین شرک است، می گویند:

«والدم علامه سید محمد حسین طهرانی به طور مکرر می فرمود که آیت الله انصاری در سال های آخر عمرش به تمام مراحل سیر و سلوک رسیده بودند، و هیچ حجاب ظلمانی و نورانی بین ایشان و خداوند وجود نداشت، و حقاً به مقام لقاء الله که آرزوی عارفان است رسیده بود. آیت الله نجابت در مورد مقام توحیدی ایشان می فرمودند که: آیت الله انصاری بسیار قوی بود و استاد عارف بزرگ آیت الله میرزا علی قاضی طباطبائی می فرمودند که آیت الله انصاری مستقیماً توحید را از خداوند گرفته اند!... او تنها کسی است که مستقیماً توحید را از خدا گرفته است!» (۱۳)

در حالی که امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

((الاصیاء هم ابواب الله عزوجل التي یؤتی منها، ولولاهم ما عرف الله عز وجل، بهم احتج الله

تبارک و تعالی علی خلقه)) (۱۴)

«اصیاء همان ابواب الهی هستند که از آن‌ها می‌توان وارد شد، و اگر ایشان نبودند خداوند هرگز شناخته

نمی‌گشت، و خداوند تبارک و تعالی تنها به واسطه ایشان بر خلق خود حجت آورده است.»

و امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می‌فرماید:

((نحن الاعراف الذی لا یعرف الله الا بسبیل معرفتنا)) (۱۵)؛

«ما همان نشانه‌هائی هستیم که جز به شناخت ما، خداوند شناخته نمی‌گردد.»

«روح مجرد» درباره استاد خود می‌نویسد:

«به سبزه میدان که رسیدم این فکر به نظرم آمد که من چقدر ایشان را قبول دارم؟! دیدم در حدود یک

پیامبر الهی! من واقعاً به کمال و شرف و توحید و فضایل اخلاقی و معنوی ایشان در حدود ایمان به یک

پیغمبر ایمان و یقین دارم... گو اینکه همه اهل همدان هم او را صوفی تلقی کنند.» (۱۶)

و در جای دیگر از کتاب روح مجرد به دفاع از ادعای ابن عربی مبنی بر این که خود را افضل صاحبان ولایت و امام

تمامی اعصار بعد از خود می‌داند پرداخته می‌نویسد: محی الدین خود را برای جمیع اعصار بعدی یکه تاز میدان توحید

می‌داند و ابن فارض شاگردش را برای جمیع اعصار قبلی، وی می‌گوید:

و من فضل ما اسأرت شرب معاصری و من کان قبلی فالفضائل فضلتی

«و از ته مانده آن چه را که من نوشیدم، نوشیدن معاصرین من است و نوشیدن کسانی که پیش از من بوده اند. بنابراین

این تمام فضائل عبارت است از بقیه و زیاد مانده نوشیدن من.»

اینک بر شیعیان مکتب اهل بیت عصمت (علیهم السلام) است که ببینند آیا می‌توانند با پذیرش اصول و مبانی عرفا،

امامان معصوم خود را که در زیارت جامعه ایشان عرضه می‌دارند:



«خداوند به شما خاندان چیزهائی عنایت فرموده که به احدی از عالمیان نداده است، هر صاحب شرافتی در مقابل شرافت شما سر به زیر است، و هر اهل کبربائی در اطاعت از شما سر تسلیم و خشوع فرود آورده است، هر صاحب جبروتی در مقابل فضل و برتری شما فروتن گشته و همه چیز - آن چه خدا خلق کرده - در آستان عظمت شما سر خواری و ذلت سپرده است» از پیروان و - نعوذ بالله - کاسه لیسهای ابن عربی و ابن فارض و امثال ایشان بدانند؟!!

به راستی باید از محضر والای ولی کائنات و فرمانروای کل هستی حجة بن الحسن المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف با کمال شرم و حیا پوزش خواست که چنین مطالبی باید به قلم آورده شود در حالی که امیر المؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

((جل مقام آل محمد علیهم السلام عن وصف الواصفین و نعت الناعتین، وان یقاس بهم احد من العالمین)) (۱۷)

؛

«منزلت خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فراتر است از توصیف ستایش گران و بیان گویندگان، و از این که احدی از جهانیان با آنان مقایسه گردند.»

ابن عربی اندلسی به تصریح خود «روح مجرد»، یک عالم سنّی مالکی مرام می باشد که از بدو امرش در محیط عامّه و مکتب بی اساس اهل سنت رشد و نما کرده است (۱۸) و در ظاهر و باطن علوم و حتی کشف و شهود خود، مقام ابوبکر و عمر و عثمان را از امیرمؤمنان (علیه السلام) بالاتر می داند در حالی که در زیارت روز غدیر آن حضرت می خوانیم:

((فلعن الله من ساواک بمن ناواک والله جل اسمه یقول: هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون، فلعن الله من عدل بک من فرض الله علیه ولایتک...))

«خداوند هر کس را که تو را با رقیبت برابر داند لعنت فرماید که خداوند جل اسمه می فرماید: «آیا آنان که می دانند با نادانان برابرند؟!» پس خدا لعنت کند کسی را که تو را هم طراز کسانی داند که خداوند ولایت تو را بر آنان واجب فرموده است.»

بنابر این از ابن عربی انتظار معرفتی جز اعتقاد به وحدت وجود و ادعای امامت و ولایت برای خود و دیگر فاسقان غیر معصوم خیانت گر به اسلام و مسلمانان نمی رود.

## • دروغ های شاخدار!

■ «علاوه بر اینها، سید بن طاووس اساتیدی داشتند که جزو صوفیه رسمی بودند و خرقة می دادند. در فهرست اساتید مرحوم سید، برجسته ترین استاد ایشان که بیش از همه از او تعریف می کند، جناب کمال الدین حیدر بن محمد حسینی است که از سادات است. ... این بزرگوار که از علمای شیعه است و جزو روات نهج البلاغه، جزو صوفیه رسمی است و در زمان خودش، عده ای از ایشان خرقة گرفته اند.»

**سمات:** نسبت تصوف و خرقة به ایشان از اساس آن کذب و دروغ است.

■ «ارتباط سید بن طاووس با این افراد، ارتباطی بسیار مثبت بوده است. یعنی هیچ حساسیتی نسبت به تصوف نداشتند. مطالب صوفیه را با تعبیر بعض العارفین در کتاب هایشان نقل می کنند و استناد صوفیه را به ائمه(علیهم السلام) در طرائف مطرح می کند و می گوید، همه صوفیه به امیرالمؤمنین می رسند.»

**سمات:** چنان که اشاره کردیم کلمات سید بن طاووس اولاً نقل قول از فخر رازی است، و ثانیاً از باب احتجاج و استدلال کردن بر ضد خصم به وسیله مطالبی است که خودش قبول دارد، کلمات سید بن طاووس در کتاب طرائف خود چنین است:

((وقد ذکر محمد بن عمر الرازی المعروف بابن خطیب الری وهو من أعظم علماء الأشعرية صاحب التصانيف الكثيرة طرفاً منها أيضاً يقول في الكتاب الذي صنّفه وجعله دستورا لولده وسماه كتاب الأربعين في الفصل الخامس من المسألة التاسعة والثلاثين في بيان أفضل الصحابة بعد رسول الله ص و يورد عشرين حجة في أن علي بن أبي طالب أفضل الصحابة بعد رسول الله. يقول في الحجة الثالثة منها ما هذا لفظه إن عليا كان أعلم الصحابة والأعلم أفضل وإنما قلنا إن عليا كان أعلم الصحابة للإجمال والتفصيل. أما الإجمال فهو... قال علي بن أبي طالب لو كسرت لي الوسادة لحكمت لأهل التوراة بتوراتهم، علي ما نقلناه ومنها علم الفصاحة ومعلوم أن واحدا من الفصحاء الذين بعده لم يدر كوا درجته ولا القليل من درجته ومنها علم النحو ومعلوم أنه إنما ظهر منه وهو الذي أُرشد أبا الأسود الدؤلي إليه ومنها علم تصفية الباطن ومعلوم أن نسب جميع الصوفية ينتهي إليه ومنها علم الشجاعة وممارسة الأسلحة ومعلوم إن نسبة هذه العلوم ينتهي إليه. فثبت بما ذكرنا أنه (عليه السلام) كان أستاذ العالمين بعد محمد ص في جميع الخصال المرضية والمقامات الحميدة الشريفة وإذا ثبت

أَنَّهُ كَانَ أَعْلَمَ الْخَلْقَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَجَبَ أَنْ يَكُونَ أَفْضَلَ الْخَلْقِ بَعْدَهُ لِقَوْلِهِ تَعَالَى قُلْ هَلْ يَسْتَوِي  
الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ وَقَوْلِهِ تَعَالَى يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ  
دَرَجَاتٍ)) (١٩)

مرحوم سید در این جا به نقل از فخر رازی، علم تمام فرقه های متکلمین - حتی بزرگان خوارج - را هم منتهی به  
امیر المؤمنین (علیه السلام) می داند، لا بد ایشان از همین جا استدلال می کنند که پس تمام فرقه های اسلام حتی  
خوارج حق، و مستند به امیر المؤمنین اند! در حالی که خود فخر رازی هم این مطلب را قبول ندارد. مرحوم سید از فخر  
رازی نقل می کنند:

((وأيضا فجميع فرق المتكلمين ينتهي آخر نسبهم في هذا العلم إليه أما المعتزلة فهم ينسبون  
أنفسهم إليه وأما الأشعرية فكلهم منتسبون إلى الأشعري وهو كان تلميذا لأبي علي الجبائي  
المعتزلي وهو منتسب إلى أمير المؤمنين وأما الشيعة فانتسابهم إليه ظاهر. وأما الخوارج فهم  
مع غاية بعدهم منتسبون إلى أكابرهم وأولئك الأكابر كانوا تلامذة علي بن أبي طالب (عليه  
السلام) فثبت إن جمهور المتكلمين من فرق الإسلام كلهم تلامذة علي بن أبي طالب وأفضل  
فرق الأمة الأصوليون وكان هذا منصبا عظيما في الفضل... قال عبد المحمود فهذا آخر كلام  
الرازي وقد روى في هذا الكتاب من الفضائل لعلي بن أبي طالب (عليه السلام) والمناقب  
والخصائص الجليلة ما قد تقدم شرح بعضها عنهم من كتبهم)) (٢٠)

■ «در همین دوره، برادر سید بن طاووس با ابن حمویه که جزو بزرگان تصوف است عقد اخوت بسته است.»

**سمات:** ابن حمویه سنی است و لابد در نظر ایشان احمد بن طاووس هم سنی بوده است که با او عقد اخوت بسته است!

## • خواجه طوسی متکلم یا فیلسوف؟!

■ «شخصیت بزرگ دیگری که در این قرن وجود دارد، جناب خواجه نصیر الدین طوسی است. ... خواجه نصیر الدین رسماً عارف است. یعنی وحدت وجودی بسیار رک و راست و صریحی است. کتاب آغاز و انجام ایشان را اگر ملاحظه بفرمایید، اولین جمله اش این است: سپاس آفریدگاری که آغاز همه اوست و انجام همه به دست اوست بلکه خود همه اوست. در کتاب اوصاف الاشراف که مقامات عارفین را بیان می کند، در آخر به بحث فنا می رسد. حتی ایشان فصل اتحاد هم دارد. معمولاً عرفا از کلمه اتحاد فراری هستند چون بار معنایی دوئیت دارد. ایشان فصل فنا و اتحاد دارد و از انا الحق حلاج دفاع می کند و از سبحانی ما اعظم شانی بایزید دفاع می کند و مفصلاً می گوید که به اینها ظن بد نبر. مطالب اینها حق است و...»

**سمات:** بسیار نادانی است که کسی متکلم محقق و متبحر بی نظیر در فلسفه خواجه نصیر الدین طوسی را از جهت عقیده فیلسوف بداند تا چه رسد به صوفی! فرق ما با اهل سنت در چیست؟ بدون شک در اصول اعتقادی مکتب. زیرا اصول مکتب اهل سنت سقیفه و عدم عصمت امام و مکتب خلافت و... است و شیعه در این ها با آن ها مخالف است. همین طور اصول و مبانی فلاسفه هم عبارت است از قدم عالم (و لو به اسم حدوث ذاتی) و صدور اشیاء از ذات خدا، و ظهور خدا به صورت اشیا، و وحدت وجود، و جبر، و تشبیه، و سنخیت، و قاعده الواحد و... و علمای تراز اول شیعه و از جمله مرحوم خواجه نصیر الدین در تمام این ها در کتاب تجرید الاعتقاد با فلاسفه به شدت مبارزه کرده است! و با صرف نظر از اینکه عبارت ابتدای کتاب آغاز و انجام در برخی نسخ آن موجود نیست، معنای آن را نیز بر اساس افکار باطل خود فهمیده اید. معنای واضح آن مخصوصاً با توجه به عقاید مسلم خواجه در تجرید الاعتقاد، و نیز اخلاقی و غیر اعتقادی بودن کتاب آغاز و انجام، این است که از جهت حاکمیت و سلطنت جز او هیچ نیست، نه این که جز ذات او هیچ چیزی نبوده و آن طور که فلاسفه و عرفا و متصوفه فکر می کنند هر جماد و حیوانی حصه ای از وجود خدا باشد!

از درخشنده ترین نقاط کتاب کشف المراد این است که مرحوم خواجه با مهمترین مبانی فلسفی به شدت مخالفت می کند. مانند مساله حدوث عالم و مطلق ماسوی الله و بطلان قاعده الواحد لا یصدر عنه الا الواحد در مورد صدور عالم از ذات احدیت و اثبات اختیار و پاسخ به شبهات فلاسفه برای اثبات جبر و اثبات معاد جسمانی و امکان خلق عالم دیگر و ابطال نظریات فلاسفه.

عده ای برای استدلال بر فیلسوف بودن خواجه می گویند خواجه در اول کتابش الهیات بالمعنی الاعم و بحث وجود و عدم و امکان و وجوب و ماهیت و جوهر و عرض را آورده است و سپس وارد الهیات بالمعنی الاخص شده است! در حالی که فارق بین فیلسوف و متکلم این نیست.

مضافاً بر این که جناب خواجه در همین دو مقصد اول کتاب تجرید الاعتقاد اصول عقاید فلاسفه را باطل می نماید و نظریات ایشان را باطل می داند.

خواجه اشارات را هم شرح کرده است اما این کار وی به خاطر معارضه با فخر رازی بوده است نه اینکه مبانی کتاب اشارات را پذیرفته باشد. خود در این کتاب اشاره می کند که من فقط شارحم و به مطالبی که با عقیده من مخالف است کاری ندارم. و الا قصد خواجه در آن کتاب تبیین اعتقادات خود وی نبوده تا آنجا که در قسمتی از آن می گوید:

((انی اشترطت علی نفسی فی صدر هذه المقالات - أن لا أتعرض لذكر ما أعتده - فی ما أجده مخالفاً

لما أعتده)).(۲۱)

علی رغم این که برخی بدون تأمل مرحوم خواجه نصیر الدین را به عنوان فیلسوف می شناسند و می شناسانند، مراجعه به کتاب تجرید الاعتقاد وی که مهم ترین کتاب اوست، و وی آن را به عنوان عقاید برهانی خود نگاشته است کاملاً نشان می دهد که وی از بزرگ ترین مدافعان آرای برهانی و وحیانی کلامی، و از مخالفان سرسخت آرای موهوم فلسفی مانند اعتقاد به قدم و ازلیت عالم، قاعده الواحد و صدور عالم از ذات باری تعالی، جبر، و... می باشد.

علامه حلی در کشف المراد بارها صریحاً می گوید فلاسفه این را می گویند ولی اعتقاد ایشان مخالف با مبانی قواعد اسلامی است. البته یادمان باشد که کفر بودن عقیده ملازمه ای با کافر بودن صاحب آن ندارد و چه بسا خود قائل نمی داند چه می گوید. بله اگر کسی بفهمد خلاف قرآن و روایات می گوید کافر می شود.

■ «شما اگر نامه های خواجه نصیر الدین به صدرالدین قونوی را نگاه کنید، تعابیری را که خواجه در مورد صدر الدین

قونوی به کار برده است، نه فقط تعابیری مختص به یک شیعه مخلص است بلکه تعابیری است که مختص یک عارف

کامل است.»

**سمات:** البته این از کمالات مرحوم خواجه (قدّس سرّه) است که در زمانی که دشمنان او را با لقب کلب نام می برند ایشان با کمال متانت و وقار و ادب از ایشان با این تعبیرات یاد می فرماید اما اگر شما این تعبیرات را نشانه تأیید عقاید مخاطبان وی بدانید لابد باید او را سنی هم بدانید زیرا قونوی و امثال او مانند دیگر بنیان گذاران عرفان و تصوف سنی هم بودند! مرحوم سید شرف الدین در کتاب المراجعات با مخاطب خود شیخ سلیم بشری که عالم سنی است بسیار محترمانه و با القابی بی نظیر چندان برابر آن چه که در کلام خواجه نسبت به مخاطبان منحرف وی آمده است یاد کرده است لابد شما از این تعبیرات استفاده می کنید که سید شرف الدین هم سنی بوده اند!

■ «و خواجه نصیر هم برای خودش وزیر دربار بوده است و فضا فضای تقيه و احترامات و تعارفات نیست. در فضای تعارفات هم چنین الفاظی لازم نیست. ... چنین شخصیتی طبیعتاً در رواج گرایش های عرفانی و صوفی در جهان تشیع تأثیر بسیار زیادی داشته است.»

**سمات:** بلکه یکی از بزرگترین کسانی که پس از گذشتن دوران تقيه و اسارت در چنگ حکومت های فلسفی مزاج اسماعلیه به شدت به قلع و قمع مبانی صوفیه پرداخت خواجه طوسی اعلی الله مقامه بود. (۲۲)

■ «یکی دیگر از این بزرگان، کمال الدین میثم بحرانی شارح نهج البلاغه است. در احوالات او گفته اند که ایشان ابتدا مشغول به تحصیل علوم رسمی بود و فلسفه می خواند و بعد از مدتی دید که اینها فایده ندارد و رها کرد و صوفی شد و خودش اهل خرقه است و معتقد است که خرقه صوفیه به ائمه برمی گردد.»

**سمات:** سخنان فوق کاملاً خلاف واقع و بی اساس است!

■ «گزارشی از حالات کمال الدین میثم را مرحوم سید حیدر آملی در جامع الاسرار ص ۴۹۷ و ۴۹۸ آورده است. ایشان در تاریخ به الفیلسوف الربانی معروف است. قبل از آن هم صاحب کرامات و آثاری بوده است. بزرگترین شخصیت در قرن هشتم، علامه حلی است. درباره خود علامه حلی گرایش های عرفانی ثابت نشده است. بنده تا به حال در آثار

ایشان نیافته ام. ولی چون ایشان در دامن این سه شخصیت (ابن طاووس و خواجه نصیر و کمال الدین میثم) بزرگ شده است. ارادت بسیار زیادی به اینها دارد.»

**سمات:** بدون شک ما هم به این سه بزرگوار ارادت داریم مخصوصاً به خاطر اینکه اساس عقاید و بدعت های امثال صوفیه را بر باد داده اند. مضافاً بر اینکه این استدلال باطل، مثل این است که کسی در مورد جناب ابراهیم بن محمد، فرزند بزرگوار ملاصدرا - که به تصریح برخی علما از پدر خود ملاصدرا هم کاملتر و عالمترب بوده است (تتمیم امل الآمل) - بگوید: چون ایشان در دامن ملاصدرا بزرگ شده است لابد به عقاید پدرش ارادت دارد! با آنکه مسلم است ایشان در تصوف و حکمت از سرسخت ترین مخالفان روش و عقاید پدر خود ملاصدرا بوده است تا آنجا که او را نسبت به پدرش (یخرج الحی من المیت) مانند زنده ای دانسته اند که از مرده ای چون ملاصدرا پیدا شده است! (۲۳)

■ «علامه حلی... مطلقاً در برابر صوفیه جبهه گیری نمی کند و با صوفیه همکاری می کردند؛ گرچه ما جایی ندیدیم که خود ایشان اهل عرفان باشند یا گرایش های تصوف داشته باشند... دیدگاه ایشان نسبت به حکمت این است که حکمت فقه اکبر است و علوم عقلی اهمیت بسیاری دارد... مرحوم علامه در ضمن علوم می که تعلمش حرام است، از فلسفه نام می برند. می فرماید تعلم فلسفه جایز نیست. این نکته باعث شده است که کسانی علامه را در ردیف مخالفین فلسفه جا بزنند. متأسفانه صدر و ذیل عبارات و قرائن را نگاه نمی کنند و فقط یک کلمه فلسفه را که با کامپیوتر جستجو می کنند و کنارش یک بدگویی باشد را فوراً جدا کرده و به عنوان نظر یک بزرگ اعلام می کنند.»

**سمات:** «علامه حلی» در کتاب «کشف الحق و نهج الصدق» می فرماید: «برخی صوفیان سنی مذهب گفته اند: «خداوند نفس وجود است، و هر موجودی همان خداست». و این مطلب عین کفر و الحاد است. و حمد مر خدایی را که ما را به پیروی از اهل بیت (علیهم السلام) - نه پیروی از نظرات گمراه کننده - فضیلت و برتری بخشید.» (۲۴)

اساس تالیفات و تعلیمات صوفیه اثبات قدم عالم تحت عنوان غلط انداز حدوث ذاتی، و کوشش برای اثبات وحدت وجود و جبر و تشبیه و سنخیت و... است، در حالی که بزرگانی مانند خواجه نصیر و علامه حلی و فاضل مقداد، از بزرگترین مخالفان عقاید فوق می باشند. برای نمونه مرحوم علامه، در شرح کلام ابو إسحاق نوبختی رحمه الله فلاسفه را - تا چه رسد به صوفیه! - خصوم و دشمنان مسلمین می شمارد و می فرماید:

((واعلم؛ إنَّ الناس اختلفوا في ذلك اختلافاً عظيماً وضبط أقوالهم: إنَّ العالم إمّا محدث الذات والصفات، وهو قول المسلمين كافة والنصارى و اليهود و المجوس، وإمّا أن يكون قديم الذات والصفات، وهو قول أرسطو، وثاوفرطيس، وثاميطوس، وأبي نصر، وأبي عليّ بن سينا.. فإنهم جعلوا السماوات قديمة بذاتها وصفاتها إلاّ الحركات والأوضاع، فإنها بنوعها قديمة، بمعنى أن كل حادث مسبوق بمثله إلى ما لا يتناهى)).

نیز سید مهنا از مرحوم علامه می پرسد:

((ما يقول سيدنا في من يعتقد التوحيد والعدل والنبوة والإمامة لكنة يقول بقدم العالم؟ ما يكون حكمه في الدنيا والآخرة؟ بيّن لنا ذلك، أدام الله سعدك وأهلك ضدك)).

و ایشان پاسخ می دهند:

((من اعتقد قدم العالم فهو كافر بلا خلاف؛ لأن الفارق بين المسلم والكافر ذلك، وحكمه في الآخرة حكم باقي الكفار بالإجماع)).

و محقق طوسی رحمه الله در کتاب فصول می فرماید:

((قد ثبت أن وجود الممكن من غيره، فحال إيجاده لا يكون موجوداً، لاستحالة إيجاد الموجود، فيكون معدوماً، فوجود الممكن مسبوق بعدمه وهذا الوجود يسمّى: حدوثاً، والموجود: محدثاً، فكل ما سوى الواجب من الموجودات محدث، واستحالة الحوادث لا إلى أوّل - كما يقوله الفيلسوف - لا يحتاج إلى بيان طائل بعد ثبوت إمكانها المقتضى لحدوثها)).

نصیر الدین طوسی (قدّس سرّه) در «تجريد الاعتقاد» می فرماید:

((ولا قديم سوى الله تعالى)).

و علامه حلّی (قدّس سرّه) در شرح آن می فرماید:



((قد خالف في ذلك جماعة كثيرة، أمّا الفلاسفة فظاهر لقولهم بقدم العالم... وكل هذه المذاهب باطلة، لأن

كل ما سوى الله ممكن، وكل ممكن حادث)). (٢٥)

و مى فرمايد:

((و اعلم أن أكثر الفلاسفة ذهبوا إلى أن المعلول الأول هو العقل الأول و... إذا عرفت هذا الدليل فنقول بعد

تسليم أصوله إنه إنما يلزم لو كان المؤثر موجبا أما إذا كان مختارا فلا فإن المختار تتعدد آثاره و أفعاله و

سيأتي الدليل على أنه مختار)).

و در كتاب نهاية المرام فى علم الكلام مى فرمايد:

((القسمة العقلية منحصرة فى أقسام أربعة:

الأول: أن يكون العالم محدث الذات والصفات وهو مذهب المسلمين وغيرهم من أرباب الملل وبعض

قدماء الحكماء.

الثانى: أن يكون قديم الذات والصفات، وهو قول أرسطو وجماعة من القدماء، ومن المتأخرين قول

أبى نصر الفارابى وشيخ الرئيس، قالوا: السماوات قديمة بذواتها وصفاتها إلا الحركات والأوضاع

فإنها قديمة بنوعها لا بشخصها، والعناصر الهيولى منها قديمة بشخصها، وصورها الجسميّة قديمة

بنوعها لا بشخصها، والصور النوعية قديمة بجنسها لا بنوعها ولا بشخصها)).

و فاضل مقداد رحمه الله مى فرمايد:

((إنّ القول بقدم غير الله كفر بالإجماع)).

نيز علامه بزرگوار حلى در نهج الحق، صفحه ١٢٥، مى فرمايد:

«فارق بين اسلام و فلسفه اين مسأله است كه خداوند قادر نبوده و مجبور باشد، و اين همان كفر صريح

است.» (٢٦)

## • مشائی یا صدرایی یا هیچ کدام!؟

■ فلسفه در آن دوره به معنای فلسفه مشایی بوده است و نه به معنای هستی شناسی عقلی. علامه هستی شناسی عقلی را به عنوان اشرف علوم می داند ولی فلسفه مشایی به خاطر چهار پنج تا عامل، جزو علوم می بوده است که بزرگان ما از آن فراری بودند. در فلسفه مشاء عالم مثال را منکرند. فلسفه مشائی هیئت بطلمیوسی را به عنوان یکی از پیش فرض هایش پذیرفته است و خرق افلاک را هم جایز نمی دانند لذا در مسئله معراج مشکل پیدا می کردند. با مسئله معاد مشکل پیدا می کردند. در فلسفه مشاء، علم خداوند به جزئیات، به حسب ظاهر نشدنی است یعنی با مبانی فلسفه مشائی، اثبات اینکه خداوند جزئیات را می داند مشکل است. لذا بوعلی را به خاطر همین که علم خدا را به جزئیات انکار می کرد تکفیر می کردند. در فلسفه مشائی گزاره هایی است که با مسلمات دینی ما سازگار نیست. انکار فلسفه مشائی به عنوان یک نحله فکری، به معنای انکار هستی شناسی عقلی نیست. کما اینکه بزرگان ما هم ده ها نحله فلسفه شرقی و غربی را انکار می کنند، اما با اصل هستی شناسی عقلی و اصل ارزشمندی عقل کسی در نمی افتد. لذا مرحوم علامه را نباید مخالف فلسفه دانست.»

**سمات:** بدون شک هستی شناسی عقلی را نباید انکار کرد، اما در پرتو هدایت های معارف مکتب وحی که این کار را دقیقاً علما و متکلمان ما انجام داده اند نه فلاسفه و عرفایی که اوهام و خیالات یونانیان را به جای مطالب عقلی می پندارند.

لذا یونس بن عبدالرحمن می گوید:

((به امام کاظم (علیه السلام) عرض کردم: توحید الهی را چگونه بشناسیم؟ فرمودند: یا یونس، لا تَكُونَنَّ مبتدعا، مَنْ نَظَرَ بِرَأْيِهِ هَلَكَ، وَمَنْ تَرَكَ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّهِ، وَمَنْ تَرَكَ كِتَابَ اللَّهِ وَقَوْلَ نَبِيِّهِ كَفَرَ)). (۲۷)

«در علم توحید و خداشناسی بدعت گذار مباش و در این راه با پای خود گام مزن، هر کس عقیده اش را به رأی و نظر خویش برگزیند، هلاک خواهد شد و هر کس اهل بیت پیامبرش را واگذارد گمراه خواهد شد و هر کس کتاب خدا و گفتار پیامبرش را وانهد کافر خواهد شد.»

این آقایان بزرگوار اگر فلسفه را نزد متکلمانی چون علامه حلی می خواندند و نه نزد شیفتگان عقاید فلسفی، و می دانستند که متخصص در فلسفه ناقدان فلسفه می باشند نه آنها که فکرشان از محدوده فلسفه فراتر نرفته لذا تسلیم آن شده

اند، به روشنی در می یافتند که فلسفه امروز ما، نه تنها هیچ یک از مطالب باطل و خلاف عقل و وحی فلسفه مشاء را کنار نگذاشته است، بلکه همه آن ها را در بر داشته، و مطالب خلاف و باطل دیگری هم بر آن ها افزوده است.

گر چه برای رهایی از بن بست، به کفر ارکان فلسفه مانند بوعلی سینا اعتراف می کنند، اما واقعیت این است که ظواهر برخی از مطالب فلسفه مشاء سازگار با دین می نماید لذا اگر هم کسی از علما پیدا شود که با فلسفه اندکی روی خوش نشان دهد به خاطر همین ظواهر فلسفه مشاء است (همانطور که زمانی که حضرت آیت الله بروجردی از درس فلسفه آقای طباطبایی مؤلف میزان در قم جلوگیری فرمودند، نسبت به فلسفه مشاء این قدر حساسیت نداشتند) ولی در فلسفه صوفیانه و صدرایی امروز دیگر پرده ها کاملاً بالا زده شده است و مخالفت‌های آن با اصول مسلم عقلی و ضروریات دینی به مراتب بیشتر و نمایان تر است لذا حتی کسانی که با فلسفه مشاء اندکی با مسامحه برخورد کرده اند با قاطعیت تمام با فلسفه صدرایی و امروزی مبارزه کرده اند و جای تعجب بسیار است که ایشان کاملاً بر عکس استدلال کرده و کاملاً مطالب را وارونه بیان می کند!

جالب تر این که دیگر شیفتگان فلاسفه معترفند که حتی ابن سینا، تا چه رسد به ملاصدرا، همه مفسران عقیده وحدت موجودی و خدایی حلاجند:

«من عقلانیت ابن سینا را از منصور حلاج جدا نمی دانم. تاریخ فلسفه اسلامی، بسط سخن انا الحق حلاج است. ملاصدرا شارح منصور حلاج است. اساس فلسفه اسلامی، بحث وجود و وحدت وجود می باشد. ابن سینا وحدت وجودی است. می گوید: ما با تأمل در وجود به چیز دیگری برای اثبات خدا نیاز نداریم. برهان صدیقین را برای اولین بار او مطرح کرده است. اصلاً ابن سینا رئیس الاشراقیین است. سهروردی هم وحدت وجودی است. البته سهروردی به جای وجود از نور حرف می زند. ملاصدرا هم درست است که بیشتر روی وحدت تشکیکی تأکید می کند؛ اما وقتی از لحاظ اندیشه اوج می گیرد، به وحدت شخصی وجود قائل می شود. به همین دلیل، بنده تاریخ فلسفه اسلامی را بسط سخن حلاج می دانم.» (۲۸)

لذا اشکال ما از همان ابتدا تا انتهای فلسفه مشاء می باشد که عالم را صادر از ذات خدا دانست و عقول مجرد ای درست کرد که به دلیل عقلی و نقلی و برهانی تمامش اوهام است. و اشکال ما از همان ابتدا تا انتهای فلسفه اشراق و حکمت متعالیه است که تصریح نمودند عالم عین ذات خدا است و... هیچ کدام از این مکاتب حرفی غیر از دیگری ندارند، در

جوهره و متن اعتقاداتشان فرقی نیست و تنها در اسم فرق دارند، اگر فلسفه مشاء تنها بیست درصد به مطالب خلاف شرع و عقل تصریح می کرد و می گفت تنها عالم مجردات از ذات خدا صادر شده است ملاصدرا آمد و گفت تمام عالم عین ذات خداست!

مبنای فیلسوف این است که با صرف نظر از مراجعه به آنچه انبیا و ائمه فرموده اند خودم اصول را پیدا می کنم! اگر هم کسی مانند ملاصدرا به قرآن و روایات استدلال کرد برای توجیه و حمل آن ها بر دریافت های خود او و عقاید باطل فلاسفه است که خود این کار اشکال دومی است که بر او می شود.

ثانیاً چنانکه بارها گفته ایم فلسفه عقلی و برهانی نیست بلکه همیشه اسم عقل و عقلانیت را یدک می کشد.

### • فلسفه بوعلی کجا و کلام مرحوم شیخ مفید و طوسی کجا!؟

■ «وقتی بوعلی فلسفه ارسطو را تدوین و عرضه کرد، بساط نظرات کلامی شیخ مفید و شیخ طوسی بر چیده شد. به قرن ششم که می رسید، دیگر آرای شیخ طوسی و شیخ مفید به طور کلی گم می شود و هر کسی در اعتقادات چیزی می نویسد، مطالب ارسطو و بوعلی را می نویسد.»

**سمات:** بلکه متکلمان بزرگوار ما در تمام طول تاریخ عقاید شیعی با قاطعیت تمام و اتحاد کامل با عقاید شرک آلود و خلاف ضروری فلاسفه و عرفا و متصوفه مبارزه کرده اند.

صدور چنان سخنی تنها از کسی ممکن است که نسبت به معارف الهیه در کتب متقن کلامی شیعی از ابتدای دوران ائمه (علیهم السلام) تا امروز کاملاً بیگانه و بی خبر باشد، کمترین مراجعه به کتاب های کلامی شیعه و مخالفت های ایشان با نظریات فلسفی در قبل و بعد از بوعلی، بطلان سخنان ایشان را کاملاً آشکار می کند.

تنها یکی از نظرهای کلامی بوعلی - با صرف نظر از انحرافات که در مسأله قدم عالم، و صدور عالم از ذات خدا، و جبر و... از او نقل کردیم - این است که:

شیخ الفلاسفه ابوعلی سینا، عمر را از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) عاقل تر می داند و می گوید: «اگر امر امامت و خلافت دائر بین دو نفر شد که یکی عاقل تر و سیاست مدارتر باشد و دیگری عالم تر، باید آن کس که عاقل تر است مقدم شود، و آن کس که عالم تر است وزیر و کمک کار او گردد، همان طور که عمر و علی چنین کردند!»

اینک نص کلام او را ببینید:

((فصل فی الخلیفة والامام و وجوب طاعتهما، والاشارة إلى السياسات والمعاملات والاخلاق...  
والمعولّ علیه الاعظم العقل وحسن الایالة، فمن كان متوسطا فی الباقي و متقدّما فی هذین بعد أن لا  
یکون غریبا فی البواقی و صائرا إلى أضدادها، فهو أولى ممن یمکن متقدّما فی البواقی ولا یمکن  
بمنزلته فی هذین. فیلزم أعلمهما أن یشارک أعقلهما، و یعاضده، و یلزم أعقلهما أن یمتضد به و یرجع  
إلیه، مثل ما فعل عمر و علی)). (۲۹)

البته مدافعان صوفیه حق دارند که از بوعلی در مقابل اساطین مکتب دفاع کنند! چرا که کاملا می دانند  
که شیخ مفید و طوسی، خدای ایشان و همان کسی را که برای ایشان نعره انا الحق سر داده است تکفیر  
کرده و در کفر و الحاد او کتاب نوشته اند!

اما بر ایشان لازم است که بدانند نواصب و دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) کسانی نیستند که مستقیما با اهل بیت (علیهم  
السلام) دشمنی کنند، بلکه کسانی اند که با ارکان تشیع و اساطین مکتب به دشمنی برخیزند. امام صادق (علیه السلام)  
می فرماید:

((لیس الناصب من نصب لنا أهل البيت لأنک لم تجد رجلا یقول أنا الناصب [أبغض] محمدا و آل محمد و  
لکن الناصب من نصب لکم وهو یعلم أنکم تتوالون و أنکم من شیعتنا)). (۳۰)  
«ناصبی کسی نیست که با ما اهل بیت دشمنی کند، زیرا تو هرگز کسی را نمی یابی که بگوید من ناصبی ام و با  
محمد و آل محمد دشمنی می کنم! بلکه ناصبی کسی است که با شما در حالی که می دانند از اهل ولایت ما و  
شیعیان ما هستید دشمنی کند!»

### • ادعای واهی معانی مختلف وحدت وجود!

■ «به هر حال وحدت وجود و وحدت موجود، یازده تا چهارده تفسیر دارد. اینکه وحدت وجود یعنی چی، بعضی از  
معاصرین تا چهارده تا تفسیر هم رسانده اند.»

**سمات:** متأسفانه مدعای فوق نیز یکی از مدعاهای بسیار عوام فریب متصوفه است. کمترین تأمل نشان می‌دهد حقیقت معنای وجود یک چیز بیش‌تر نیست، و آن همین است که: آنچه موجود است حقیقتی واحد است که نه آغازی دارد و نه انجامی و نه ابتدایی دارد و نه انتهایی، و نه خالق دارد و نه آفریننده‌ای؛ بلکه همین حقیقت واحد هر لحظه به صورتی در می‌آید و هر آن به شکلی در تجلی و ظهور است! ارائه تفسیرهای مختلف برای وحدت وجود امری کاملاً ظاهری است، نه درونی و محتوایی. این کار تنها برای سرپوش گذاشتن بر مخالفت آشکار عقیده وحدت وجود با عقل و شرع صورت گرفته است. (برای دیدن پاسخ تفصیلی به مدعای باطل وحدت وجودیان، در مورد معانی مختلف وحدت وجود به مقاله وحدت وجود یا توحید؟ در همین شماره فصلنامه مراجعه کنید.)

■ «نمی‌شود گفت که مرحوم علامه تمام تعاریف وحدت وجود و موجود را غلط یا باطل می‌دانسته است.»

**سمات:** پس کاملاً معلوم می‌شود که ایشان از مبانی و عبارات و تصریحات فلاسفه و عرفا و صوفیه در مورد همه چیز خدایی! و عینیت ذات خداوند با اشیا! هیچ خبری ندارند، یا اصلاً عقیده صحیح را نمی‌شناسند و یا اینکه اصلاً عباراتی را که از ایشان نقل کرده ایم ندیده‌اند.

■ «جلوتر که می‌آییم به مرحوم سید حیدر آملی می‌رسیم. سید حیدر از عرفای بسیار بزرگ ماست و از شاگردان فخرالمحققین است. ایشان از شخصیت‌هایی است که در عرفان عملی و سیر و سلوک جایگاه بسیار بلندی دارند و در تلفیق تشیع و عرفان نقش بسیار مهمی داشتند.»

**سمات:** عقاید و مشرب سید حیدر آملی مورد تأیید و استناد احدی از علما و فقها و متکلمان نامور و محوری شیعه نیست و البته کسی که از مکتب بغداد و قم و اساطین مکتب شیعه بگریزد و در زوایای پنهان دنبال دستاویز بگردد باید هم چنگ به دامن امثال سید حیدر آملی بیندازد! مسلم است که آرا و نظریات شیخ حیدر آملی در مورد تصوف و وحدت وجود و ارادت به ابن عربی مورد اعتنای احدی از ارکان و اساطین مکتب نبوده، بلکه در کتابهای تراجم ما به شدت به تصوف، و مشرب، و مداحی او نسبت به دشمنان اهل بیت (علیهم السلام)، و خرقه، و نوشتن شرح فصوص ابن عربی - با این که در شرح خود بر فصوص ابن عربی، مطالب او را بسیار رد می‌کند - اعتراض شده است؛ و او را به عنوان صوفی، بلکه

غالی در تصوف، و گول خورده تسویلات شیطان یاد کرده، و حتی ذکر شرح حال او در ضمن شرح حال علمای شیعه را امری شایسته خود ندانسته اند! (۳۱)

■ «سید حیدر شاگرد فخر المحققین است. فخر المحققین اجازه ای به سید حیدر داده است با این تعبیر: سید حیدر زین العابدین ثانی است. ایشان را با امام سجاد(علیه السلام) مقایسه می کند و امام سجاد را زین العابدین اول معرفی می کند و سید حیدر را زین العابدین ثانی. شاید ما به خودمان اجازه ندهیم که یک غیر معصوم را در کنار معصوم بگذاریم و چنین لقبی به او بدهیم. ولی فخرالمحققین با آن جلالت شأن و عظمت، سید حیدری را که شارح فصوص است، مؤلف کتاب جامع الاسرار است و وحدت وجودی به شدت متعصبی است و از مدافعین محی الدین است، زین العابدین ثانی لقب می دهد و می گوید من به شفاعت او در آخرت امیدوارم و امید است که مرا فراموش نکند و از من دستگیری کند. این دیدگاه بزرگان شیعه را در این دوره نسبت به عرفا نشان می دهد.»

**سمات:** بدون شک به کار بردن عبارات احترام آمیز در مورد اهل علم حتی در مورد عالمان عامه و پیروان مکتب سقیفه نشان از ادب نیکوی عالمان ما در راه و روش دارد، اما این مطلب را دلیل بر تأیید عقاید ایشان دانستن کاملاً غیر منطقی است و اصلاً دلیلی وجود ندارد که فخر المحققین حتی مطالب صوفیانه شیخ حیدر آملی صوفی مزاج را دیده باشد تا چه برسد به اینکه آنها را تأیید کرده باشد!

ما متن اجازه مرحوم فخر المحققین را خواهیم آورد که در آن عبارت امام زین العابدین ثانی وجود ندارد، البته برای صوفی مسلکان که هر بوق قلی شاهی را قطب عالم وجود و بلکه خدا می دانند پذیرش این مطلب بسیار ساده است که غیر معصوم را ثانی معصوم بدانند، اما با عقل نمی سازد که عالم با معرفت شیعی در مورد کسی - هر چه هم با فضل و کمال باشد - مثلاً بگوید: امیر المؤمنین ثانی! یا امام حسین ثانی! یا امام صادق ثانی! یا امام عصر ثانی! است. مرحوم صاحب الذریعه فرموده اند که شخصی که فخر المحققین به او اجازه روایت مسائل مدنیات را داده، و او را مدح بلیغی کرده اند ممکن است که شخص دیگری غیر از سید حیدر آملی صوفی باشد:

((ورأینا أيضاً فی ضمن المجموعة المشار إليها مسائل مهنا بن سنان المدني للعلامة الحلبي المعروفة

بالمسائل المدنیات مع جواباتها، وعلى ظهرها بخط فخر الدين ولد العلامة إجازة للسيد حيدر بن

علی بن حیدر العلوی الحسینی بروایة المسائل المدنیات المذكورة عنه عن أبیه العلامة مدحه فیها مدحا بلیغا وهذه صورتها.

بسم الله الرحمن الرحيم هذه المسائل وأجوبتها صحيحة سئل والدي عنها فأجاب بجميع ما ذكرها هنا وقرأتها انا علي والدي قدس الله سره ورويتها عنه، و قد أجزت لمولانا السيد الامام العالم العامل المعظم المكرم أفضل العلماء واعلم الفضلاء الجامع بين العلم والعمل شرف آل الرسول مفخر أولاد البتول سيد العترة الطاهرة ركن الملة والحق والدين السيد حيدر ابن السيد السعيد ركن الدين علي بادشاه ابن السيد السعيد ركن الدين حيدر العلوی الحسینی أدام الله فضائله وأسبغ فواضله ان يروى ذلك عنى عن والدي قدس الله سره، و ان يعمل بذلك و يفتى به و كتب محمد بن الحسن بن يوسف بن علي بن المطهر الحلبي في أواخر ربيع الآخر لسنة ٧٦١ و الحمد لله تعالى و صلى الله على سيد المرسلين محمد النبي و آله الطاهرين.

واستظهر صاحب الذريعة ان صاحب المسائل التي سال عنها فخر الدين و أجابه عنها هو غير الذي اجازه فخر الدين ان يروى المسائل المدنية عنه عن أبیه لتصريح الأول في توقيعه انه آملی وعدم ذكر فخر الدين وصف الآملی في اجازته للثاني رواية المسائل المدنية مع كونه من الأوصاف الظاهرة له و كونه معروفا به ويمكن ان يكون سقوط لفظ الآملی من سهو القلم منه أو من النساخ والله اعلم ... وقال صاحب الذريعة... استدل علي تغايرهما بوصف أحدهما بالآملی وعدم وصف الآخر به و

كيف كان فالظاهر تغاير الرابع والسابع ومغايرتهما لصاحب العنوان كما ستعرف)).(٣٢)

سید حیدر به دستور فخر المحققین کتاب نفیسی در مورد علت سکوت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب(علیه السلام) نوشته است، لذا امکان دارد که فخر المحققین به خاطر این کتاب و بدون این که از انحرافات صوفیانه او اطلاعی داشته باشد او را مدح کرده باشد.

■ «ابن بطوطه می گوید، من وارد نجف که شدم، در مقابل حرم امیرالمؤمنین خانقاه های بسیار زیادی بود و مدارس بود که طلاب شیعه و صوفیه شیعه در اینها ساکن بودند و کسانی که می خواستند به حرم مشرف شوند، این طلاب شیعه



و صوفیه که متولی امر حرم امیرالمؤمنین بودند، اینها را راهنمایی و پذیرایی می کردند برای آنها اذن دخول می خواندند.»

**سمات:** بدون شک در هر دوره ای در تمامی مذاهب و ادیان افرادی، وجود داشته و دارند که از عالمان حقیقی فاصله گرفته و از عقاید صحیح مکتب و مذهب اطلاعی ندارند و راهی بتکده و میکده و خانقاه که بدتر از آن دو است می شوند ولی اگر کسی عمل آنها را دلیل بر تأیید عالمان مکتب بداند چه می توان به او گفت؟!

■ «در گزارشی که از مدرسه سلطانیه اولجایتو به دست ما رسیده است (مدرسه سلطانیه که به دستور اولجایتو ساخته شد، زیر نظر علامه حلی بوده است. اولجایتو بدون اذن علامه هیچ کاری انجام نمی داد) در این مدرسه بیست نفر مرشد صوفی می آورند که مخصوص تدریس تصوف بودند و تعدادی زاویه و اتاق برای کسانی که مشغول تهذیب نفس بودند وجود داشت. در کنار آنها هم عده ای از فقها تدریس می کردند. مثلاً علامه حلی در یک صفة تدریس می کردند. شیخ صفی الدین اردبیلی در صفة دیگر تصوف تدریس می کرد. بنابراین در عهد علامه این طور نبوده که بگویند اینها چون صوفی اند، منحرفند. نه؛ رسماً از اینها برای تدریس دعوت می کردند و نظراتشان را بیان می کردند.»

**سمات:** با فرض این که این گزارش صحت داشته باشد، این استدلال مانند این است که کسی بگوید در همین دوره خود ما تمامی خانقاه ها و کلیساها و پارتی های مختلط زنانه و مردانه و... مورد آئید علما و مراجع و رهبران دینی است!

■ «شهید اول در سلسله اساتیدشان، از سید تاج الدین ابن معیه به عنوان بزرگترین استاد نام می برند. ... اگر به عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب نگاه کنید که کتابی است تألیف شاگرد سید تاج الدین، ایشان به اسم سید تاج الدین که می رسد، یک صفحه در مورد مناصب اجتماعی سید صحبت می کند. می گوید، سید تاج الدین بزرگ صوفیه عراق و بزرگ فقیهان عراق بود. کسی خرقة تصوف یا لباس فتوت در عراق نمی پوشید مگر به اذن سید تاج الدین. ... بر خلاف اینکه شما می بینید خیلی اوقات مخالفین فلسفه و عرفان می گویند خرقة در بین شیعه نبوده است و سلسله و خانقاه نبوده است، آنقدر در آن دوران این مسائل رسمی بوده است که می گوید هیچ کسی خرقة صوفیه یا لباس

فتوت بدون اذن ایشان در کل عراق نمی پوشید مگر کسانی که از ایشان اذن داشته باشند. به برخی اذن می داد که خرقه تصوف بر تن دیگران کنند.»

**سمات:** بدون شک در مورد بحث ما تنها نظر متخصصان در علوم و معارف اهل بیت (علیهم السلام) مورد اعتنا است نه نسابه های ذوالفضائلی که حتی یک نوشته هم در کلام و معارف اهل بیت (علیهم السلام) ندارند. متأسفانه تمام آن چه در مورد تصوف و خرقه بازی ایشان گفتند از اساس دروغ است و نه در آن کتاب و نه در هیچ منبع قابل اعتنای دیگری چنین اتهاماتی درباره آن شخصیت بزرگوار وجود ندارد! مرحوم شیخ حر می فرماید:

((السید تاج الدین أبو عبد الله، محمد بن القاسم بن معیة الحسنی الدیباجی: فاضل، عالم، جلیل القدر، شاعر،

أدیب، یروی عنه الشہید، و ذکر فی بعض إجازاته أنه أعجوبة الزمان فی جمیع الفضائل والمآثر)). (۳۳)

و هیچ نشانی از نسبت ایشان به تصوف در میان نیست.

فتوت هم داستانی طولانی دارد. در قرن هفتم یک تشکیلات فتوت داشتیم و یک تشکیلات تصوف. افرادی که تازه کار بودند، اول می رفتند وارد تشکیلات فتوت می شدند که خودشان می گویند، نهاییه الفتوه بدایه التصوف. مدتی در فتوت بودند. فتوت کلاه و شال مخصوص داشته است ولی لباس مخصوص یعنی خرقه نداشتند.

خوب است داستان فتوت را از زبان ملاصدرا و حلاج اولیای تصوف و عرفان بشنوید. ملاصدرا می نویسد:

بدان که همه چیز در عالم اصلش از حقیقت الهی، و سرش از اسم الهی است، و این را جز کاملان نمی

شناسند!... حلاج گفته است که «فتوت» هرگز راست نیامد مگر در مورد محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و ابلیس!

گویا (حلاج) می خواهد بگوید که این دو تا مظهر، در باب خود کامل شده اند که یکی مظهر اسم محبت خدا شده،

و دیگری مظهر اسم قهر و خشم خدا!... چرا که خدا مجمع موجودات، و محل بازگشت همه چیز است، و همه اشیا

مظاهر اسما و محل های تجلی صفات اویند! پس همان خدایی که در ظاهر شیطان را به سجود امر نموده است که

گفته: اسْجُدُوا لِآدَمَ، در پنهان او را از سجده بر غیر خود نهی فرموده است (!) و خودش هم به شیطان استدلال بر

ترک سجده در مقابل خدا را آموخته است که گفته: أَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا! حبیب من این چیزها را خوب بفهم

که به مطالبی رسیدیم که اذهان این ها را نمی فهمد، و دسته احق ها و دیوانه ها از شنیدن این اسرار به جنب و

جوش می آیند و بفهم سخنی را که گفته است: همانا نور شیطان از نار عزت خداست، و اگر نور شیطان ظاهر  
میشد همه خلائق او را می پرستیدند!» (۳۴)

■ مدتی در وادی فتوت بودند. شروطی با آنها می کردند. اگر این شروط اخلاقی را مراعات می کردند بعداً ترقی می  
کردند و به آنها خرقة تصوف می دادند و وارد تشکیلات تصوف می شدند.

**سمات:** حال که معنای «فتوت» را که به قول ایشان مقدمه و ابتدای تصوف است از زبان حلاج شناختید، خواهید دانست  
که «تصوف» که نهایت فتوت است چه خواهد بود.

## بی نوشت ها:

۱- ومن أقطاب هذا المقام عمر بن الخطاب وأحمد بن حنبل ولهذا قال صلى الله عليه [وآله] وسلم في عمر بن الخطاب يذكر ما أعطاه الله من القوة يا عمر ما لتيك الشيطان في فجج إلسلك فجج غير فججك! فدل على عصمته بشهادة المعصوم وقد علمنا إن الشيطان ما يسلك قط بنا إلا إلى الباطل و هو غير فجج عمر بن الخطاب فما كان عمر يسلك إلا فجج الحق بالنص فكان ممن لا تأخذه في الله لومة لائم في جميع مسالكه و للحق صولة و لما كان الحق صعب المرام قويا حملة على النفوس لا تحمله ولا تقبله بل تمجه وترده لهذا قال صلى الله عليه و سلم ما ترك الحق لعمر من صديق. (فتوحات مكيهه؛ ٤ / ٢٠٠).

۲- ومنهم رضى الله عنهم المحدثون وعمر بن الخطاب رضى الله عنه منهم وكان في زماننا منهم أبو العباس الخشاب. (همان؛ ٢ / ٢١).

۳- ووهبت في ذلك الوقت مواهب الحكم حتى كانى اوتيت جوامع الكلم... ثم ايدت بروح القدس. (فتوحات؛ ١ / ٣).

۴- الاقطاب المصطلح على ان يكون لهم هذا الاسم مطلقاً من غير اضافة لا يكون منهم في الزمان الا واحد، وهو الغوث ايضاً وهو من المقربين وهو سيد الجماعة في زمانه، و منهم من يكون ظاهر الحكم ويجوز الخلافة الظاهرة كما حاز الخلافة الباطنة من جهة المقام كابي بكر وعمر وعثمان وعلى والحسن ومعاوية بن يزيد وعمر بن عبدالعزيز والمتوكل ومنهم من له الخلافة الباطنة خاصة ولا حكم له في الظاهر كاحمد بن هارون الرشيد السبتي وكابي يزيد البسطامي واكثر الاقطاب لا حكم لهم في الظاهر. (فتوحات؛ ٢ / ٦).

۵- تذكرة الاولياء / ١٦٤.

۶- كيوان قزويني؛ استوار نامه، ٩٥-١٠٦.

۷- لب اللباب، ٤١.

۸- بحار الانوار ١١٢/٢٥.

۹- بحار الانوار ١١٤/٢٥.

۱۰- بحار الانوار ٧٨/٢٣.

۱۱- سيد محمد حسين حسيني طهراني؛ روح مجرد / ٤٠٣.

۱۲- سيد محمد حسين حسيني طهراني؛ روح مجرد / ٥٩١.

۱۳- در كوى بى نشانها / ٣٦-٣٨.

۱۴- الكافي، ۱/ ۱۹۳.

۱۵- بحار الانوار، ۸/ ۳۳۸.

۱۶- سيد محمد حسين حسيني طهراني؛ روح مجرد / ۶۳۶-۶۳۷.

۱۷- بحار الانوار، ۲۵/ ۱۷۱.

۱۸- رجوع شود به «روح مجرد»: سيد محمد حسين حسيني طهراني / ۳۱۸ و پاورقی، ۴۳۵

۱۹- الطرائف، ۲ / ۵۱۵-۵۲۰

۲۰- همان

۲۱- شرح الاشارات و التنبیهاة مع المحاکمات، ۳ / ۳۰۴؛ روضات الجنات، ۶ / ۳۱۱.

۲۲- روضات الجنات ۶/ ۳۱۱ و ۳۱۵

۲۳- روضات الجنات، ۴ / ۱۲۲؛ هدية الاحباب، ۲۰۶.

۲۴- كشف الحق نهج الصدق / ۵۷.

۲۵- كشف المراد / ۵۷.

۲۶- رجوع شود به مستدرک سفينة البحار، ج ۸.

۲۷- كافي: ۱/ ۵۶.

۲۸- مجله بازتاب اندیشه در مطبوعات، شماره های ۵۵ و ۵۶، گفت و گو با غلامحسين ابراهيمي ديناني، فصلنامه اشراق، ش ۱، پائيز

۱۳۸۳.

۲۹- الشفاء، ۴۵۱ - ۴۵۲.

۳۰- ثواب الأعمال، شيخ صدوق رحمه الله، ۲۰۷؛ بحار الأنوار، علامه مجلسير رحمه الله، ۲۷ / ۲۳۲ - ۲۳۳.

۳۱- رجوع شود به أعيان الشيعة ۶/ ۲۷۲.

۳۲- أعيان الشيعة ۶/ ۲۷۱ - ۲۷۳

٣٤- اعلم أنه ما من شىء في العالم إلا وأصله من حقيقة إلهية وسره من اسم إلهى وهذا لا يعرفه إلا الكاملون... قال الحلاج ما صحت الفتوة إلا لأحمد وإبليس! كأنه قال هذان المظهران كل منهما كامل فى بابه متفرد فى شأنه أحدهما مظهر أسماء المحبة والآخر مظهر أسماء القهر... وهو مجمع الموجودات ومرجع الكل والجميع مظاهر أسمائه ومجالى صفاته... فمن أمره ظاهرا بسجدة آدم فى قوله: اسجدوا لآدم، كان نهاه فى السر عن سجدة غيره فألهمه وألقنه الحجة بقوله أَسْجُدْ لِمَنْ خَلَقْتَ طِيناً، فافهم يا حبيبي هذه الكلمات وقد انتهت إلى ما يتبلد الأذهان عن دركها ويتحرك سلسلة الحمقى والمجانين عن سماعها ويشتمز قلوبهم عن روائعها كاشمئزاز المزكوم عن رائحة الورد الأحمر والمسك الأذفر وتنبه لما قيل إن نور إبليس من نار العزة لقوله تعالى خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَلَوْ أَظْهَرَ نوره للخلائق لعبوده (مفاتيح الغيب، ١٧٢-١٧٣).

مقاله حاضر که سابقاً گزیده مختصری از آن در جلد ۱۲ دایرة المعارف تشیع، ذیل «فلسفه» بچاپ رسیده، در صدد ارائه فهرست و نموداری اجمالی از تاریخچه مخالفت و انتقاد عالمانه بزرگان مکتب شیعه، از فلسفه و فلاسفه و اوهام و خیالات و پندارهای بی‌اساس فلسفیان است. خواننده، با نگرشی اجمالی، می‌فهمد که منطبق بر ترتیب زمانی اسامی ذکر شده، علماء راستین شیعه، پی در پی با این بدعت مبارزه کرده‌اند.

## مخالفان و منتقدان فلسفه در شیعه (۱)

«استاد سید احمد سجادی»

### فلسفه

میرزا محمد تقی خان سپهر (م ۱۲۹۷ ق) در ناسخ التواریخ (۱) در بیان سبب مخالفت بزرگان شیعه با این علم، چنین می‌نگارد: «... مأمون از مَلِک روم کتب حکمت را خواست؛ او با صناید (= بزرگان) دولت مشورت کرد؛ اجازت کردند و گفتند: این کتب در میان هر طبقه شایع گردد، قواعد ملت و شریعت را متزلزل کند. پس پنج شتر بار کردند و فرستادند. پس بنی عباس عده‌ای را برای ترجمه‌ی آن گماشتند (که اغلب از نصاری بودند) من جمله: حنین بن اسحاق و حُبیب بن حسن و ثابت بن قُرّة و غیرهم... و هر یک را ماهی پانصد دینار زر خالص دادند؛ بلکه هر چه خواستند دادند...» نظیر این جرایان را علامه‌ی مجلسی (م ۱۱۱۰ ق) در آخر باب معادن از بحارالانوار (۲) - به نقل از صفدی در «شرح الامیة العجم» - آورده و اضافه می‌کند:

«... مشهور آن است که اول کسی که تعریب نموده کتب فلاسفه‌ی یونان را، خالد بن یزید بن معاویه بوده؛ چون وی مشتاق بود به کتب کیمیاگری...» او در ابتدای همین بخش، سبب مخالفت فقهاء و محدثین بزرگ شیعه را با فلسفه و فلاسفه، چنین بازگو می‌نماید:

((... هذه الجناية على الدين و تشهير كُتب الفلاسفة بين المسلمين، من بدع خلفاء الجور المعاندين لائمة الدين، ليصرفوا الناس عنهم و عن الشرع المبين...))

«این جنایت بر دین اسلام و ترویج کتب فلاسفه میان مسلمانان، از بدعت های خلفاء جور بوده که معاند و دشمن بودند با امامان دین (علیهم السلام). هدف آنان این بود که با این کار (وجهه ای علمی به دست آورده) مردم را از ائمه ی اطهار (علیهم السلام) روی گردان نمایند و از تبعیت دین و آئین اسلام (که مانع ظلم و دیکتاتوری آنان بود) باز دارند...».

بنابراین، اکثر فقهاء و محدثین شیعه - بالاخص، اخباریان آنها - از دشمنان سرسخت فلسفه شدند. اینک برخی از آنها که دارای آثاری در این زمینه هستند، به طور فهرست وار - به ترتیب زمان - معرفی می شوند.

۱) هشام بن حَکَم (م ح ۱۹۰ ق)، از بزرگان اصحاب امام جعفر صادق (علیه السلام)؛ که اصحاب رجال، از جمله کتب او را کتاب «الرَدُّ عَلَى الْفَلَسَفَةِ فِي التَّوْحِيدِ» یاد کرده اند و علامه ی مجلسی نیز در همان موضع فوق از آن نام می برد.

۲) فضل بن شاذان نیشابوری (م ح ۲۶۰ ق)، از بزرگان اصحاب امام رضا (علیه السلام)؛ که اصحاب رجال، از جمله نجاشی، یکی از آثار به جا مانده از او را کتاب «الرَدُّ عَلَى الْفَلَسَفَةِ» معرفی می کنند.

۳) ابومحمد، حسن بن موسی نوبختی (م ب ۳۰۰ ق)؛ که جمعاً ۴۸ کتاب از او بر جای مانده - چنانکه ابن ندیم و شیخ طوسی و نجاشی نقل کرده اند - و در میان آنها کتبی است در ردّ بر فلاسفه؛ از جمله: کتاب «الرَدُّ عَلَى أَهْلِ الْمَنْطِقِ»؛ کتاب «الرَدُّ ثَابِتِ بْنِ قُرَّةَ»؛ کتاب «الرَدُّ عَلَى أَهْلِ التَّعْجِيزِ» (هم چون ابو عیسی و راق، که فقط جواهر را متعلّق قدرت الهی دانسته اند، نه اعراض را).



۴) ابوالحسن علی بن محمد بن عباس بن فسانجس [= فسونگر] - که برخی او را از معاصرین ابن قبه ی رازی (ز ۳۱۷ ق) دانسته اند؛ نجاشی در رجال خود (۱۹۱)، از جمله آثار او را دو کتاب: «الرَدُّ عَلَى أَهْلِ الْمَنْطِقِ» و «الرَدُّ عَلَى الْفَلَسَفَةِ» معرفی می کند.

۵) ابوحاتم رازی (احمد بن حمدان - م ۳۲۲ ق) - که اسماعیلیه او را از خود می دانند، ولی آنچه که در آثار او مشاهده می شود با مذهب اثنا عشریه وفق می دهد و ظاهراً در حالت تقیه می زیسته و غریبانه مرده است؛ او نیز در کتاب «أَعْلَامُ النَّبُوَّةِ»، به فلاسفه ی معاصر خود سخت تاخته است و از آنان به لفظ ملحد یاد می کند و ثابت می کند که اگر فلاسفه چیزی درست گفته باشند، آن هم از پیامبران (علیهم السلام) به آنان رسیده بوده و به اسم خود تمام کرده اند! او هم چنین در باب رابع این کتاب، تناقضات فلاسفه (۱۳۱) و اختلافات خود آنها (۱۳۳) به بعد) را مطرح ساخته و در چهارمین فصل از این باب - با عنوان: «أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَكْذَبُ؟! (= کدام از دو گروه، دروغگوتر هستند؟! (۱۵۲) - به آنان حمله ور می شود و سپس به بحث پیرامون عدم اختلاف پیامبران (علیهم السلام) در اصول شرایع پرداخته و سبب اختلافات شرایع را تحریفات مردم می داند (۱۶۰) به بعد) و ثابت می کند که ریشه ی همه ی دانش های بشری - حتی طب و ریاضی و فیزیک و شیمی و نجوم - از پیامبران الهی (علیهم السلام) بوده، نه از فلاسفه ای که آنها را به نام خود تمام کرده اند...

۶) سید مرتضی رازی (م ب ۵۲۵ ق) - که مناظرات مذهبی وی با غزالی معروف است؛ وی در دو کتاب «تَبَصُّرَةُ الْعَوَامِّ» پاریسی و «الْفُصُولُ الثَّمَامَةُ فِي هِدَايَةِ الْعَامَّةِ بِعَرَبِيٍّ»، ضمن حملات سختی بر مکتب صوفیه، اثبات می کند که بسیاری از عقاید ناصحیح آنها ناشی از آراء فلاسفه بوده و مطاعن برخی فلاسفه را نیز ذکر می کند...

۷) قطب الدین راوندی (م ۵۷۳ ق)، صاحب «خَرایج و جَرایح» (۳)؛ او نیز همچون غزالی کتابی دارد به نام «تهافتُ الفلاسفة»؛ که معنی تهافت، بر حرفی توأم با ضدّ و تقيض و معادل لفظی پارسی ندارد.

۸) سید عزالدین ابوالمکارم، ابن زهرة (م ۵۸۵ ق)، صاحب «غُنِيَّة النَّزْوَع» (همین مدخل در دایرة المعارف تشييع)؛ او کتابی دارد به نام «الرَّدُّ عَلَى اشْكَالَاتِ الْفلاسِفَةِ».

۹) سید بن طاووس (م ۶۶۴ ق)، که در مبحث توحید از کتاب «كَشْفُ الْمَحْجَةِ لِثَمَرَةِ الْمُهْجَةِ» - که در حقیقت، وصیت نامه ی اوست به پسرش محمد و به نام برنامه ی سعادت توسط مرحوم سید محمد باقر شهیدی ترجمه شده - اثبات می کند که شناخت خداوند امری بسیار ساده و فطری است و استدلالات فلسفی و کلامی نه تنها نفعی ندارند، بلکه سبب بروز شبهه و وسواس فکری می شوند و از طرف دیگر، احاطه ی عقل محدود بشری بر عوالم نامحدود و غیر مادی و صفات خداوندی، امری مُحال و غیر ممکن است. پس چگونه فلسفه متفکّل آن است؟

۱۰) ضیاء الدین جرجانی (ق ۹ ق)، که رسائل فارسی او به تصحیح و تحقیق دکتر نور محمدی به چاپ رسیده است. او در جای جای این رسائل، ضمن ردّ اعتقادات و ابطال اقوال فلاسفه، آن را کفر و الحاد قلمداد نموده و صاحب آن عقیده ها را کافر و ملحد معرفی می نماید...

۱۱) محمد بن احمد خواجگی شیرازی (ق ۱۰)، که در کتاب «النَّظَامِيَّةُ فِي مَذْهَبِ الْإِمَامِيَّةِ» - همانند ضیاء الدین جرجانی - پس از مطرح نمودن عقاید حقّه ی امامیه، به ردّ عقاید و پندارهای فلاسفه پرداخته و در جای جای این اثر به آنان حمله ور می شود... این اثر نیز به تصحیح علی أوجبی به چاپ رسیده و پارسی است.

۱۲) مقدس اردبیلی، احمد بن محمد (م ۹۹۳ ق)، که در کتاب معروف خود، «حَدِيقَةُ الشَّيْبَةِ»، حملات وسیع و انتقادات سختی علیه صوفیه و فلاسفه به عمل آورده است؛ بلکه اکثر ایشان را تکفیر می نماید. هر چند برخی تلاش کرده اند تا

در انتساب این اثر به آن مرحوم شبهه ایجاد کنند، اما انتساب این کتاب به وی نزد علماء آن عصر نیز متواتر بوده و در کتب خود آورده اند.

۱۳) مطهر بن محمد مقدادی (ق ۱۱ق)، که مرحوم آقا بزرگ تهرانی در طبقات (۵/۵۶۷) او را عالم فاضل من المؤلفین المتبحرین معرفی می کند، که کتابی نوشته به نام «سُلوَةُ الشَّيْخِ» و در آن از حدیقه ی محقق اردبیلی و «المطاعن المجرمیه»، تألیف محقق کرکی (م ۹۴۰ق) در ردّ صوفیه؛ و «عمدة المقال فی کُفر اهل الضلال»، از پسرش حسن، در همان زمینه؛ و نیز «الهادی إلى النجاة من جمیع المهلكات»، از ابن حمزه (ابوطالب عبدالله بن حمزه) طوسی (ق ۶ق) (استاد قطب الدین کیدری)، در همان زمینه؛ و هم چنین از علماء و فقهاء دیگر ... نقل قول می کند. او در این کتاب حملات سختی علیه فلاسفه دارد و مرحوم آقا بزرگ تهرانی در طبقات (۵/۴۱۶) نام دیگر این کتاب مقدادی را «رسالة الردّ علی الفلاسفة و الصوفیة» معرفی می کند...

۱۴) شیخ بهاء الدین محمد عاملی (م ۱۰۳۰ق)، فقیه و مهندس دربار شاه عباس(ره) و جامع علوم و فنون. وی در رساله ی مثنوی «نان و حلوا» - که متأسفانه به شدت تحریف شده و مغلوط است - در مذمت فلسفه و فلاسفه گوید:

دل چو فارغ شد ز فکر کردگار	سنگ استنجاء شیطانش شمار!
وین علوم و این خیالات و صور	فضله ی شیطان بُود بر آن حَجَر!
شرم بادت، ز آنکه داری ای دَغَل	سنگ استنجاء شیطان در بَغَل!
دل مُنور کن به انوار جَلیّ	چند باشی کاسه لیس بُو علی!
سرور عالم، شَه دُنیا و دین (صلی الله علیه و آله وسلم)	سُور مؤمن را شفا گُفت ای حزین!
سُور بهمینار و سُور بوعلی	کی شفا خوانده نبی منجلی؟!
سینه ی خود را برو صد چاک کن	دل از این آلودگی ها پاک کن

هم چنین در مثنوی «شیر و شکر» - که آن را نیز در ذمّ و نکوهش فلاسفه و صوفیّه سروده، اما به شدّت مُحَرَّف و مغلوّط شده است - گوید:

ای مانده زمقصد اصلی دور!	آکنده دماغ از باد غرور!
سرگرم به حکمت یونانی!	دلسرد ز حکمت ایمانی!...
تا چند زغایت بی دینی -	خشت کتبخ روی هم چینی؟
این علم دنی که تو را جان است	فضله ی فضلاتِ یونان است
خودگو، تا چند ز خر مگسان	نازی به سر فضلات کسان؟...
راهی ننمود اشارات اش!	دل شاد نشد ز بشارات اش!
در سر نهاد جز بادت -	برهان «تناهی ابعاد» ت!
رسوا کردن به میان بشر	برهان «ثبوت عقول عَشْر»
علمی که مسایل او این است	بی شبهه فریب شیاطین است!
تا چند به مطالعه اش نازی؟!	تا چند دو اسبه پیش تازی؟!...
در قبر به وقت سؤال و جواب	نفعی ندهد به تو این القاب!
زایل نکنند ز تو مغبونی	این علم سیاه و مأمونی!

و نیز در رباعی معروف خود می گوید:

ای در طلب علوم، در مدرسه چند؟!	تحصیل اصول و حکمت و فلسفه چند؟!
هر چیز به جز فکر خدا وسوسه است؛	شرمی زخدا بدار این وسوسه چند؟!

در مثنوی «نان و پنیر» و نیز «کباب و ریحان» و نیز «کشکول و مخلاة» نیز «مطاعن» بسیاری از صوفیه و فلاسفه می آورد؛ ولی متأسفانه پس از حمله ی محمود افغان به ایران و مصادره مکتوبات شیخ بهایی (ره) به هرات و افغانستان، همگی آثار وی تحریف شده و مطاعن مذکوره را ساقط کرده اند و مدایحی بر جای آنها نهاده اند تا شیخ را سنی مذهب و هوادار صوفیه و فلاسفه جلوه دهند.

۱۵) ملا محمد امین استر آبادی (م ۱۰۳۳)، احیاگر طریقت اخباریین شیعه و صاحب «فوائد مدینه» (فوائد مدینه، در همین دایرة المعارف). وی در این کتاب اثبات می کند که عقل نظری، تنها به کار علوم حسّی و تجربی - همچون ریاضی و جغرافی و فیزیک و طب - می آید، نه به کار علوم متافیزیکی و شرعی و دینی؛ لذا فلسفه را نیز علمی بی اعتبار دانسته و آن را معادل اوهام به هم یافته شده ی بشری معرفی می کند. وی در فصل دوازدهم از همین کتاب، علاوه بر این، به ذکر برخی از اغلاط و اشتباهات علمی و عقلی فلاسفه ی اسلامی می پردازد و آنها را به باد انتقاد می گیرد...

۱۶) میرزا ابراهیم شیرازی (م ۱۰۷۰ ق)، فرزند ملاصدرای شیرازی - ولی مخالف او - بوده است. وی در ابتدا دنباله رو پدر بود، سپس شدیداً با فلاسفه مخالف شد.

ملا محمد علی آزاد کشمیری می نویسد (۴):

«... بِالْجُمْلَه، میرزا از علمای مُتَبَحِّرین و به خلاف پدر خود، سالک مسالک حقّ و یقین بود (و بعد، به نقل از سید نعمت الله جزایری می آورد): ... اعتقادش در اصول دینیّه (از جمله معاد جسمانی) بهتر از اعتقاد پدرش بود و می گفت که اعتقاد من در اصول دین، مثل اعتقاد عوامّ مؤمنین است در این تشبیه، سخنش بر صواب بود... در «لَوْؤَةُ الْبَحْرین» (از شیخ یوسف بحرانی) مسطور است که: ... و بعضی از علمای مدح و ثنای او گفته اند، که او در حقیقت، مصداق (آیه ی کریمه ی) ((يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ)) (۵) بود... مسلک پدر خود نداشت، بلکه به خلاف طریقه ی پدر در باب تصوّف و حکمت بود...».

۱۷) مولی محمد تقی مجلسی (م ۱۰۷۰ق)، صاحب «رَوْضَةُ الْمُتَّقِينَ» عربی و «لُؤَامِعُ صَاحِبِ قُرْآنِ» پارسی - که دومی را برای شاه عباس ثانی(ره) نوشته و هر دو کتاب در شرح «مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه» شیخ صدوق (م ۳۸۱ق) است - که در همین دو کتاب - با وجود نایاب بودن نسخه ی اصلی آنها از تحریفات صوفیه مصون مانده باشد - مخالفت او با علومی که الهیات و شرعیات را وابسته به استدلالات عقل نظری می کنند - از جمله: فلسفه - آشکار است...

او در فایده ی ششم از مقدمه ی لوامع(۴۷) می نویسد:

«... تا آنکه سی سال تقریباً قبل از این، فاضل متبحر، مولانا محمد امین استر آبادی(رحمة الله علیه)، ... مَدَمَّتِ آراء و مقایس(عقلیه) را مطالعه نمود و ... «فوائد مَدِينَة» را (در شهر مدینه) نوشته، به این بلاد فرستاد؛ اکثر اهل نجف و عتبات عالیات (عراق)، طریقه ی او را مُسْتَحْسَن دانسته و رجوع به اخبار (اهل بیت)علیهم السلام) نمودند. والحق، اکثر آنچه مولانا محمدامین گفته است، حق است...»

و در فائده ی دهم(۸۷) می نویسد:

«... و بر همه ی عُقلاء ظاهر است که ... از تدبیر خانه ی خود (هم) عاجزند و هر روزه اغلاط بسیاری می کنند؛ پس این عقول ضعیفه چه دانند (در الهیات و شرعیات)؟... (۹۵): و این بلائی است عظیم، طلبه ی علوم را... بنابر آنکه عادت نموده اند به عقل ناقص خود، حکم (جزمی) کنند همیشه!!...»

و در فایده ی دوازدهم (۱۱۳) چنین می فرماید:

«... مُجْمَلًا، چون حق - سبحانه و تعالی - مصلحت بندگان خود را می داند، ارشاد ایشان به امثال این براهین (که در قرآن کریم آمده) نموده است؛ نه به برهان دور و تَسْلُسُل، و نه به برهان تطبیق و تَضَائِف - که عالمی را به ضلالت در آورده و از خداوند خود دور ساخته، به سبب متابعت یونانیان ... و نَعَم ما قال الحکیم الغزنویُّ (سنائی):

... چون تو در نفس خود زبون باشی، عارف کردگار چون باشی؟!!

... عقل رهبر، و لیک تادر او؛ فضل او مَر تو را بَرَد بَر او! ...»

۱۸) ملا خلیل قزوینی (م ۱۰۸۹ق)، وی با آنکه در آغاز امر، از شاگردان میرداماد بوده و علوم تقیه را نزد او و دیگران فرا گرفت؛ و از دشمنان سرسخت صوفیه و فلاسفه شد و زبان و قلم و بیان خویش را در ردّ و تکفیر آنان به کار گرفتند. او

علم منطق را نیز ناشی پیش فرضهای قابل مناقشه می دانست و حکایت اعتقاد وی به وجود دور مُضَمَر در کُبرای شکل اول قیاس (صغری: جیوه فلز است - کبری: هر فلزی رسانا است - نتیجه: جیوه رسانا است) مشهور و زبان زد است. او معتقد بود وقتی آدمی در ذهن خود فهمیند که مثلاً (هر فلزی رسانا می باشد = کبری)، همین که دانست چیزی مثل جیوه (مثلاً فلز است، تصور این اوسط (= فلز) قهراً و عقلاً تلازم دارد با خاصیت رسانایی آن؛ پس همین که صغری (=جیوه فلز است) تصور شد، تصدیق آن قهری است و دیگر نیازی به کبری و نتیجه نداریم ... مخفی نماند که عمده ی دانشمندان بزرگ اروپا - از جمله: رنه دکارت *descartes Rene* (م ۱۶۵۰ م)، فیزیک دان و ریاضی دان معروف فرانسه، در کتاب ها و آثار علمی خود - همین نظر را دارند و منطق صوری را نوعی بازی فکری قلمداد نموده اند، که انسان خردمند محتاج آن نیست...

میرزا عبدالله افندی اصفهانی، شاگرد علامه ی مجلسی و معاصر ملا خلیل، در ریاض العلماء (۲/۲۶۱ به بعد)، او را از مخالفین سرسخت فلاسفه و صوفیه و از نکوهش کنندگان آنان معرفی می نماید؛ که از عقاید عجیبه ی او، یکی: تبعیت از معتزله، در اثبات «وجود» (ولو ذهنی) برای «معدومات» (= نیستی ها) است. صاحب «رَوَضَاتِ الْجَنَّاتِ» (۳/۲۶۹ ه بعد) نیز پس از نقل این گونه مطالب، او را از فقهای اخباری مسلک مخالف نماز جمعه و قائل به حرام بودن آن در غیبت امام عصر(عج) و نیز قائل به حرام بودن مطلق استفاده از دخانیات - حتی قلیان - و نیز از تکفیر کنندگان فیض کاشانی معرفی نموده است (هر چند صوفیه تحریفاتی در این حکایت نموده اند)...

۱۹) ملا محسن فیض کاشانی (م ۱۰۹۱ ق)، که داماد ملاصدرا و هم عقیده ی او بود و به همین جهت، ملا خلیل قزوینی و ملا محمد طاهر قمی و دیگر فقهای هم عصر وی، او را تکفیر می کردند. اما خود فیض کاشانی هم علم مخالفت دشمنی با فلاسفه و اصحاب عقل بشری را بر افراشته و در رساله ها و کتب خود، سخت بر آنها حمله ور شده است. علی دوانی در کتاب «(شرح حال) علامه ی مجلسی» (۴۰۳) می نویسد:

«... درست معلوم نیست که انگیزه ی علمائی هم چون ملا محسن فیض و ... با این که همگی، دوره ی علوم عقلی (و فلسفه و کلام و اصول) را هم دیده بودند؛ چه بود، که یکباره از آن زده شدند؟!...»

علت دیگر هم، رسیدن کتاب «فوائد مدینه ی» ملامحمد امین استرآبادی (ره) از مکه به اصفهان و ایران بوده، که یکباره همه را از علوم معقول (فراحسی) و اصول فقه ... وازده کرد (و به فیزیک حسی و تجربی اروپایی علاقمند ساخت؛ چنانکه معروف است، ملامحمد امین، در آن کتاب متأثر از فیزیکدانان حسی و تجربی اروپا بوده است...».

میرزا محمد تنکابنی می نویسد(۶):

« و ملا محسن، اخباری صرف بود (البته بعد از مطالعه ی فوائد مدینه) ... و در رساله ی «سفینه النجات»... سَمَّا (= خصوصاً) این که در آنجا فهمیده می شود که نسبت داده است جمعی از علما را به کفر- چه (رسد) به جای فسق!! - مثل این مورد (در همان رساله) این آیه را ایراد کرده: ((بِئْسَىٰ اَرْكَبَ مَعَنَا وَلَا تَكُن مَعَ الْكَافِرِينَ)) (۷) = ای پسرکم! سوار بر کشتی ما شو و مباش با این کافران؛ با این که (خود) او را مقالاتی است بسیار بر مذاق متصوِّفه و فلاسفه، که مایه ی کفر است. و به عقاید محی الدین عربی اعتقاد داشته، مثل وحدت وجود ... و ملاصدرا او را به فیض لقب داده ... (ملا احمد نراقی) از پدرش ملا مهدی نراقی نقل نموده که، من ملا محسن فیض را در خواب دیدم که می گفت: آنچه گویند مردمان در حق من، پس از آن بریء می باشم، از عقاید فاسده ی باطله؛ و اعتقاد من آن چیزی است که در آخر عمر (پس از ابراز دشمنی با فلاسفه و عرفا) نوشته ام... پس از خواب بیدار شدم و در آن رساله نظر کردم؛ پس دیدم اعتقادات او مطابق و موافق با اعتقادات حقّه (است)...الحاصل، چون ملا محسن را ندیده ایم و سخن از (خود) او نشینده ایم و از قراین (موجوده) هم، علم به مذهبش حاصل نمی شود، (می گوئیم) ان شاء الله تعالی، این رؤیا صادق (بوده) است (و از اینجا مخالفت صاحب قصص العلماء نیز با فلاسفه آشکار شد و محتاج تکرار نخواهیم بود)...».

۲۰) ملا محمد طاهر قمی (م ۱۰۹۸)، که وی همچون ملا خلیل قزوینی - از تکفیر کنندگان فیض کاشانی - به سبب اعتقاد به اقاویل فلاسفه - به شمار می رود. او نیز - به تقلید استرآبادی - کتابی نوشت موسوم به «الْفَوَائِدُ الدِّیْنِیَّةُ، فِی الرَّدِّ عَلٰی



الحُكَمَاءِ وَالصُّوفِيَّةِ»؛ و نیز در کتاب «تحفة الاخيار» - به پارسی - که آن را هم در ردّ بر صوفیه و فلاسفه نگاشته، در مقدمه ی آن ابراز می دارد که ابتدا از طرفداران آنها بوده و به این علل... از آنها بیزار شده است... از دیگر آثار این فقیه اخباری در ردّ بر فلاسفه و صوفیه، این کتب را می توان نام برد: «حکمت العارفين»، «برهان قاطع»، «بَهجَةُ الدَّارَيْنِ» و ... داستان تکفیر فیض کاشانی توسط او؛ مورد تحریف واقع شده و اختلاف اقوالی در آن هست که تحریفات متصوّفه را فاش می سازد...

(۲۱) محقق خوانساری، آقا حسین (م ۱۰۹۸ ق)؛ وی از اساتید علامه ی مجلسی (ره) است و پدر آقا جمال خوانساری می باشد. او نیز در اول امر، فیلسوف و مدافع فلسفه بوده؛ اما به علل نامعلومی ناگهان تغییر جهت داده و از منتقدین سرسخت فلاسفه می شود. وی و آقا محمد باقر سبزواری - که از مدافعان فلاسفه بود - مکرّر در ردّ یکدیگر قلم فرسایی نموده و رساله نوشته اند... در ردّ میرزا رفیعا نائینی هم رساله جاتی نوشته است (ریاض العلماء، ۵۷/۲ به بعد). شاگرد او، میر محمد صالح خاتون آبادی - داماد علامه ی مجلسی - در «حدائق المقربین» (در بخش مربوطه به او) می نویسد:

«... و اکثر اوقات شریف آن بزرگوار، اگر چه صرف کتب حکمی (= فلسفی) شده بود، و بر حاشیه ی قدیم (جلال الدین دوانی، بر شرح تجرید) و اشارات و شفاء (بوعلی سینا)، هر یک (را) حواشی و تعقیلات (در ردّ مطالب آنها) نوشته؛ لیکن، آثار عظیمه ی دینی بر این مؤلفات (و ردّیه ها) مترتب است. زیرا که اصول مسلمّه ی حکما و قوانین مقررّه ی فلاسفه... که تا این ازنه مسلم بوده، اکثر آنها مخالف ظواهر آیات و اخبار و معتقدات علمای دین است، و اذعان به آنها موجب ضلالت و مورث غوایت (= گمراهی) و سوء عاقبت است (که محقق خوانساری) همه را در تعقیلات و حواشی خود ابطال و تزییف (= ردّ و تحقیر) نموده و تا زمان او احدی این کار نکرده...»

از این گفتار، مخالفت خود ملامحمد صالح هم با فلسفه و فلاسفه آشکار شد و محتاج تکرار نام او نخواهیم بود. البته مخفی مباد که این محمد صالح (م ۱۱۲۶ ق) - که داماد مجلسی دوم بوده - غیر از آن ملا محمد صالح مازندارانی (م ۱۰۸۶ ق) - داماد مجلسی اول - است؛ بلی آن یکی هم در شرح اصول کافی، بسیار به ملاصدرا خرده می گیرد.

۲۲) میر سید بن میر صدرالدین اردکانی اخباری (قرن ۱۲ ق)، که کتاب «مُرْصَعُ الْحَوَاشِي» را به اسم پدرش نوشته (و به او اهداء نموده) و آثار فلسفی پدر را نابود ساخته است، چون آنها را خلاف اعتقادات حقّه می دانست ... (طبقات، ۶/۶۳۹) و در آینه ی دانشوران نیز به این موضوع اشاره می کند...

۲۳) شیخ حرّ عاملی (م ۱۱۰۴ ق)، صاحب وسائل، که از بزرگان اخباریین است و در «اتنا عشریّه» صدها حدیث در مذمت صوفیه و فلاسفه جمع آوری نموده است. از آن جمله، این حدیث مفصّل را - که بخشی از آن را می آوریم - به نقل از مقدس اردبیلی و سید مرتضی رازی و شیخ مفید و ... با سلسله سند صحیح، از ابی هاشم جعفری - که موثق و جلیل القدر بوده - از امام عسگری (علیه السلام) نقل می کند، که فرمودند:

يا ابا هاشم، سيأتي على الناس زمان ... عُلَمَاءُهُمْ شِرَارُ خَلْقِ اللَّهِ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ لِأَنَّهُمْ يَمِيلُونَ  
إِلَى الْفَلَسَفَةِ وَ التَّصَوُّفِ... وَ يُضِلُّونَ شِيعَتَنَا وَ مَوَالِينَا إِنْ نَالُوا مَنْصَبًا لَمْ يَشْبَعُوا عَنِ الرَّشَاءِ وَ إِنْ  
خَذَلُوا عَبَدُوا اللَّهَ عَلَى الرِّيَاءِ أَلَا إِنَّهُمْ قُطَاعُ طَرِيقِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الدُّعَاةُ إِلَى نِحْلَةِ الْمُلْحَدِينَ فَمَنْ  
أَدْرَكَهُمْ فَلْيَحْذَرُهُمْ وَ لِيَصْنُ دِينَهُ وَ إِيْمَانَهُ...

«ای ابا هاشم! به زودی می آید بر مردم زمانی که... علماء ایشان پست ترین مخلوقات خدا بر روی زمین هستند، چرا که تمایل به فلسفه و تصوف خواهند یافت... و شیعیان و دوست داران ما را به گمراهی می کشند... و هر آنگاه که جامعه آنان را خوار سازد، به ریاکاری مشغول عبادت خدا می شوند؛ آگاه باشید که آنها دزدان راه مؤمنان هستند و دعوت کنندگان به دین و مسلک ملحدان؛ پس هر که آنها را دریافت، باید که دین و ایمان خود را حفظ کرده و از آنان دوری گزیند...» (۸)

هم چنین وی در کتاب دیگر خود، نظیر «أَمَلُ الْأَمَلِ» و «فوائد طوسیّه» و .. فلاسفه و عقل گرایان را مورد طعن قرار می دهد...

۲۴) علامه محمد باقر مجلسی (م ۱۱۱۰ق)، سلطان محدثین و شیخ اخباریین شیعه، صاحب «بحار الانوار» - بزرگ ترین مجموعه ی حدیث - که او نیز احادیثی در نکوهش فلاسفه و عقاید ایشان، در کتب خود از جمله بحار (۷۵/۳) به بعد؛ ۴۵/۴۲ ؛ ۱۸۹/۴۸ ؛ ۱۹۷/۶۰ ؛ ۳۲۷/۶۱ به بعد؛ و ... آورده و به خصوص در مقدمه بحار و نیز در آخر باب معادن از این کتاب (۱۹۷/۶۰)، که گوید:

«... و این جنایت (خلفای عباسی) بر دین، و مشهور ساختن کتب فلاسفه بین مسلمین، از بدعت های خلفای جور معاندین با امامان دین بوده، تا مردم را از ائمه (علیهم السلام) روی گردان ساخته و از شرع مبین جدا گردانند. و دلیل بر مدعی، آن چیزی است که صفدی در «شَرْحُ الْأَمِيَّةِ الْعَجَمِ» آورده، که مأمون (لع) چون مهاده و مصالحه کرد با بعض پادشاهان نصاری - که احتمال می دهم، حاکم جزیره ی قبرس بوده - از آنان خزانه ی کتب یونیان را طلب نمود؛ مجموعه ای از نسخ آن کتب، نزد آنها و در صندوق خانه ای بود، که کسی بر آن آگاهی نداشت؛ پس پادشاه (روم یا قبرس)، خواص و اعیان رجال دولت را جمع آورده و از آنان طلب مشورت نمود؛ همگی مخالفت نمودند با ارسال آن مکتوبات برای مأمون مگر یک مطران (Metropolitan، اُسقف اعظم مقیم مادرشهر)، که گفت: آنها را برای او بفرست، که داخل نشده این گونه علوم بر دولتی و مذهبی، الا آنکه دین آنان را به فساد کشیده و میان علماء ایشان اختلاف افکنده ... و دلیل دیگر بر این که خلفای بنی العباس و تابعان ایشان مایل به فلسفه بوده اند و نیز این که، یحیی بن خالد برمکی نیز مَحِبِّ ایشان و یار و یاورشان در ترویج عقاید بوده، آن چیزی است که کَشِّی (در رجال خود) از یونس بن عبدالرحمن نقل نموده، که می گفت: یحیی برمکی از هشام بن حکم (صحابی امام صادق علیه السلام) چیزی شنیده بود از مخالفت و طعن وی بر فلاسفه؛ پس به شوق آمد که (خبر چینی کرده) هارون الرشید (لع) را علیه وی بر انگیزد و هشام بن حکم را به کشتن دهد...».

مجلسی در مقدمه ی «مِرآة الْعُقُول» (شرح کافی) نیز سخت فلاسفه را مورد نکوهش قرار داده و از آنان با نفرت یاد می کند و این آیه را خطاب به ایشان می آورد:

((وَيَأْبَىٰ اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ)) (۹)

و در هر صورت، خداوند خواهان این است که نور دین خود را تماماً آشکار سازد، اگر چه کافران را ناخوش آید.

مجلسی در «عین الحیات»، که کتابی است پاریسی در اخلاق معتبر اسلامی، باز هم فلاسفه و صوفیه را مورد سرزنش و نکوهش قرار می دهد؛ چنانکه در همین کتاب، در اصل اول تا دهم - از فصل چهارم - طریقت فلاسفه و صوفیه در شناخت خداوند را مردود و بی اعتبار معرفی نموده و در اصل چهارم گوید:

«... و جمعی از حکماء، که به پیغمبری و شرعی قائل بوده اند، ولی مدار امور را بر عقل ناقص خود می گذاشته اند... به عقول قدیمه (عرش) قائل شده اند و افلاک را قدیم می دانند و یا هیولاء (= ماده ی اول) عناصر قدیم می دانند؛ و این مذهب، کفر است و مستلزم تکذیب پیامبران و متضمن انکار بسیاری از آیات قرآنی است... و عبارت فاطر (= از نو پدید آورنده و شکافنده ی خلقت) که در قرآن (در ۶ آیه) وارد است، دلالت بر حدوث (عالم) دارد؛ زیرا در لغت، فطر، اختراع و از نو پدید آوردن است...».

و در اصل هشتم گوید:

«... بدانکه از احادیث معتبره ظاهر می شود که آسمان ها (آن طور که ملاصدرا به تبعیت از بطلمیوس گمان کرده) متصل به یکدیگر نیست... و قول حکماء (به تبعیت از هیئت توهمی قدیم) که (آسمانها، چون حلقه های پیاز بلورین) بر یکدیگر چسبیده اند!!) بعد از قول رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه ی هدی (علیهم السلام) اعتبار ندارد (چنانکه باطل بودن قول فلاسفه را دانشمندانی چون کوپرینک و گالیه و نیوتون به اثبات رسانیده اند ← عرش)... و تأویل ملائکه به عقول مجرد و نفوس فلکی و طبایع و قوا - چنانکه بعضی از حکما (بالاخص ملاصدرا) کرده اند - انکار ضروری دین، و کفر است...».

و در اصل دهم نیز گوید:

«... بدانکه علم الهی به جمیع اشیاء - از کلیات و جزئیات - احاطه نموده (چون همه چیز آنها وابسته به علم و تدبیر او است) و این معنی، اجماعی مسلمانان (و بلکه صریح آیات قرآن) است. و انکار جمعی از حکما (بالاخص ابوعلی سینا) علم الهی را به جزئیات (و این که قائل بودند، خداوند فقط عالم به کلیات است) کفر است. بلکه، خداوند عالم به جمیع اشیاء عالم بوده (چون خالق و فاطر آنها است)... و این امر، از آیات و روایات به حد ضرورت رسیده و احتیاج به توضیح ندارد...».

و در همین کتاب (۳۷۰) در باب وصف بهشت و جهنم، گوید:

«... بدانکه از جمله عقایدی که انکار آنها کفر و اقرار به آنها واجب و از ضروریات مذهب است، اقرار کردن به بهشت و دوزخ است. و باید اعتقاد داشت که بهشت و دوزخ، الحال (نیز) موجودند(نه آن که حکما تصور می کنند که آن دو بعداً پدیدار خواهند شد)... و باید اعتقاد داشت که کفار مخلّدند در عذاب جهنم؛ و عذاب، هرگز از ایشان بر طرف نمی شود... (بر خلاف اتباع ملاصدرا - که گمان نموده اند خلّودی در عذاب نیست!)... و کسی که منکر ضروری از ضروریات دین باشد، مثل... معاد جسمانی (که ملاصدرا در شواهد ربویّه و مظاهر الهیّه اش، و فیض کاشانی در برخی کتب و رسائل خود - آن وقت که طرفدار ابن سینا و سایر فلاسفه بوده - جسمانی بودن معاد را انکار کرده اند) او کافر و مرتدّ است... هر چند به ظاهر اظهار اسلام کند...».

او همچنین در همین کتاب و نیز در «حقّ الیقین» - که آن را در اعتقادات شیعه به پارسی نگاشته - معتقدین به وحدت وجود یا موجود، و دیگر اعتقادات ضدّ مذهبی فلسفی را کافر و مرتدّ می شناسد و در «حقّ الیقین» (فصل حقیقت بهشت و دوزخ) ابراز می دارد که ابن سینا و دیگر فلاسفه، از ترس فقهای شرع، ابتدا دو پهلو سخن گفته اند و بعد - در فرصتی مناسب - معاد جسمانی را انکار کرده و یا به اقاویلی چون وحدت وجود و عدم خلّود و... تصریح می کرده اند. مجلسی (ره) در رساله اعتقادات (عربی و پارسی) صراحتاً فلاسفه و صوفیّه را تکفیر می کند و چون شاگردان ملاصدرا در عصر وی غلبه داشتند، از آنها با این عنوان یاد می کند:

و ان كنت علی وجل من فراعنة اهل البدع و طغاتهم = با آن که اکنون من (مجلسی) بر ترس و هراس هستم از فرعون های اهل بدعت (اشاره به ملاصدرا و فیض کاشانی) و طاغیان و یاغیان ایشان (اشاره به اعوان و انصار و تابعین آن دو...) علامه ی مجلسی از مخالفین نجوم قدیم و طرفدار نجوم جدید بوده (← علوم غریبه).

(۲۵) سید نعمت الله جزایری (م ۱۱۱۲ ق)، از مبرزترین شاگردان علامه ی مجلسی و از فقهاء اخباری است. حدود ۶۰ تألیف از وی به جا مانده، که از میان آنها در این چند کتاب می توان مخالفت وی با فلاسفه را مشاهده نمود:

الف) انیسُ الفَرید، در شرح توحید صدوق (ره)؛

ب) الانوارُ النُّعمانیَّة (= شکوفه های شقایق نُعمانی)، در سه بخش، در اخبار و احادیث و توضیح مشکلات آنها؛

ج) زَهْرُ الرَّبِیع (شکوفه ی بهار)، در مُطاببات و نیز حِکَم و حکایات متفرقه، که توسط نوادگان او به پارسی برگردان شده است؛

د) شرح اعتقادات صدوق و ...

(۲۶) شیخ یوسف بحرانی (م ۱۱۸۶ ق)، از بزرگترین فقهاء اخباری و معاصر وحید بهبهانی است؛ وی نیز در کتاب «نَفَحَات مَلْکُوتِیَّة»، ردّ بر فلاسفه و صوفیه نموده و از ملاصدرا شیرازی و فیض کاشانی بدگویی کرده؛ نیز در «اعلام القاصدین» در اصول دین - که تنها باب توحید آن باقی مانده است - و در «جلیس الحاضر و انیس المسافر» (کشکول بحرانی) و «لُؤْلُؤَةُ الْبَحْرِین» - در شرح احوال علماء شیعه - و دیگر آثار خود از آنها با نفرت یاد کرده و ایشان را گمراه کنندگان عوام معرفی می نماید... هم چنین جالب است بدانیم که در مبحث بیع حرام، از موسوعه ی بزرگ فقهی خود، یعنی کتاب «الْحَدَائِقُ النَّاصِرَةَ»، بیع (خرید و فروش) کتب فلسفی و عرفانی را حرام و باطل دانسته و آنها را از مصادیق «کتب ضلال» (یا ضاله) معرفی می نماید - که متأسفانه در چاپ جدید این کتاب، این بخش ها را حذف کرده اند!!

۲۷) آقا محمد باقر هزار جریبی (م ۱۲۰۵ق)، که از فقها و مشایخ اجازه ی سید مهدی بحرالعلوم بوده و در اجازه ی مبسوطه ای که برای وی نوشته، چنین عبارتی را در پایان می آورد:

((وَأُوصِيهِ - أَيْدَهُ اللهُ - بِالْكَدِّ فِي تَحْصِيلِ الْمَقَامَاتِ الْعَالِيَةِ الْآخِرَوِيَّةِ ... وَإِيَّاهُ وَصَرَفَ نَقْدَ الْعُمَرِ الْعَزِيزِ فِي الْعُلُومِ الْمُمَوَّهَةِ الْفَلَسْفِيَّةِ، فَانْهَافًا كَسْرَابٍ بِقِيَعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً)) (۱۰)

و توصیه می کنم او (یعنی سید بحرالعلوم) را - که خداوند یاریش فرماید- به تلاش و کوشش در تحصیل مقامات معنویّه و عالیّه ی اخرویّه ... و بر حذر می دارم او را از صرف سرمایه ی گرانبهای عمر عزیز، و در علوم آلوده به دروغ و خرافات فلسفی؛ چرا که این علوم همانند سرابی هستند در بیابان خشکی، که شخص تشنه گمان می برد آنجا آب است (پس چون به سمت آن می شتابد - بیهوده خود را خسته تر می سازد - می بیند که هیچ نیست ...

۲۸) آقا محمد علی بهبهانی کرمانشاهی (م ۱۲۱۶ق)، فرزند ارشد وحید بهبهانی(ره) و از سرسخت ترین دشمنان صوفیه و فلاسفه، که به حکم فتحعلی شاه قاجار(ره) به قلع و قمع ایشان پرداخت... وی در آثار متعددی که بر جای نهاده، ردّ بر فلاسفه و صوفیه و طعن بر رجال و مشایخ ایشان نموده است؛ از آن جمله:

الف) «خوان الاخوان» در چندین مجلد، که بسان کشکول شیخ بهائی است.

ب) «العوائد»، در اصول عقائد؛

ج) «قطع المقال فی ردّ اهل الضلال»، که به عربی نوشته.

د) «خیراتیّه»، که مشهورترین اثر وی در ردّ آنها است و جمع ابجدی لفظ خیرات، برابر است با ۱۲۱۱، که سال قمری تألیف آن می باشد. این کتاب - که اخیراً چاپ و در دو مجلد عرضه شده - به پارسی فصیح بوده و به گفته ی علی دوانی - در کتاب وحید بهبهانی (۳۰۱) - در نامه هایی که میان آقا محمد علی و فتحعلی شاه و صدراعظم او (حاج ابراهیم

شیرازی) رد و بدل شده، اهمیت کتاب خیراتیّه به خوبی نمایان است ... وی در دیباچه ی خیراتیّه، پس از حمد و صلوات، از آنان این گونه یاد کرده است:

« ... مرشدان راه ضلالت، که به دام اقتران تُرّهات (= چرند بافی های) سراپا افسانه، جمعی جُهّال ضال دیوانه را صید (کرده) و قید (و بند نموده) و در وَرطه ی جَهّالت و الحاد و اتحاد (= وحدت وجود) و حُلُول (لیسَ فی حُبَّتی سِوَى اللَّهِ - گفته ی بایزید بسطامی) و شبهه (در ضروریات دینیّه) افکنده اند ... چون غولان راهزن سر راه بر مرد و زن گرفته، شُبّهات باطله را به صورت حق جلوه داده، گرگ وار در اَغنام دین اسلام افتاده، جمعی کثیر را از جاده ی استقامت (= راه مستقیم) شریعت، بیرون می برند؛ لهذا قاصر جانی: محمد علی بن محمد باقر... بهبهانی، به جهت ردّ شُبّهات واهیّه... به تألیف رساله ی خیراتیّه - که از جمله خیرات جاریه است - پرداخت...».

او در صفحات بعد استشهداتی از فقهاء معاصر خود، هم چون ملا عبدالصمد همدانی و علامه سید مهدی بحر العلوم و سید علی طباطبائی (صاحب ریاض المسائل) و سید محمد مهدی شهرستانی و آقا سید حسین نهاوندی و... در تسفیق و تکفیر کسانی که چنین عقایدی دارند - بالاخص: صوفیّه - آورده است... مرحوم فتحعلی شاه قاجار نیز در نامه ای به آقا محمد علی بهبهانی، پس از مدح و ستایش او چنین می نگارد:

«... این شیوه ی غیرمرضیّه و طریقه ی مُسْتَهینّه (خوار شمارنده ی شریعت)، مُنافی ضوابط دین مبین نبوی (صلی الله علیه و آله و سلم)... بود؛ چنانکه مُمَاطَلَه و مُسَاهَلَه (= سهل انگاری) در تنبیه و مؤاخذه ی این گروه ضالّه، سِمَت وقوع نمی پذیرفت، اکثری از عوام الناس... به رهنمونی این طایفه ی شَیْطَنَت اساس، از صراط مستقیم هدایت و سعادت، رهنمود این به وادی سرگردانی و غَوَايَت می گردیدند...».

هم چنین آقا محمد بهبهانی (ره) در دیگر آثار خود، مثل «مَقَامُ الْفَضْلِ» و «شرح مفاتیح و سَنَّةُ الْهُدَايَةِ» و ... که در فقه و اعتقادات نوشته، در مواضع متعدده ای به ردّ یا نقد فلاسفه و صوفیّه پرداخته است...



۲۹) میرزای قمی (م ۱۲۳۱ق)، که در آثار متعدد خود، به خصوص «جامعُ الشَّتاتِ» - که به پارسی در جواب سؤالات اعتقادی و استفتاءات فقهیه نوشته است - و نیز در رساله ی رد بر صوفیه - که آن را در اواخر کتاب مذکور (۷۶۷/۲) به بعد) ملحق نموده اند - بسیار فلاسفه را مورد نکوهش قرار داده؛ از آن جمله، در کتاب «جامعُ الشَّتاتِ» (۷۴۹/۲) - سنگی)، شخصی سؤال می کند که: «بیانات و تأویلات صاحب وافی (یعنی ملا محسن فیض کاشانی) در خصوص احوال موتی (= مردگان) و عالم برزخ و عذاب قبر و منکر و نکیر (که آنها را تأویلات فلسفی می نماید، همانند ملاصدرا)، حق و واقع است یا نه؟»

در جواب می فرماید: «این تأویلات، باعث اضلال قاصرین (= گمراه کردن کم خردان) و از بابت تلاعب (= بازی فکر کردن) به دین مبین است؛ و هرگاه شبهه در حق صاحب این تأویلات (که شاید خلاف آنچه از آنها فهمیده می شود را قصد نموده!!) راه نداشته باشد (از شدت ظهور عبارات آنها در مواضع متعدده)، مَطْنَه ی تکفیر صاحب آن خواهد بود. زنهار، که پیرامون آنها نگردید...».

وی هم چنین در اواخر جلد دوم این کتاب (۷۵۷ به بعد)، رساله ای در جواب یکی از علماء معاصر خود نوشته و جعلی بودن «خُطْبَةُ الْبَيَان» منسوب شده به امیرالمؤمنان (علیه السلام) را برملا ساخته و صوفیه و فلاسفه را از جاعلین آن معرفی می نماید و نیز بیان می دارد که «مشارق الانوار» شیخ رجب برسی (ق ۶) و نیز «مصباحُ الشَّرِيعَةِ» - که فیض کاشانی بسیار از آن بهره برداری کرده - و کتبی همانند آنها، نزد هیچ یک از علماء اصولیین و اخباریین، پذیرفته نبوده و جعلی هستند. وی هم چنین در اواخر رساله ی رد بر صوفیه (۷۷۴ سنگی)، در رد بر معتقدین به وحدت وجود یا موجود، و حلول و اتحاد و ... می فرماید:

«... و هیچ یک از این معانی، موافق عقل و شرع نیست و قول به آنها و اعتقاد به ظاهر این کلمات، کفر و مستلزم مفاسد بسیار... که هر یک از آنها (نیز) مخالف بدیهه ی دین است، مثل لزوم جبر و انکار معاد جسمانی و امثال آنها...». او هم چنین در همین کتاب (۷۸۵/۲) منکر جسمانی بودن معاد را کافر و مرتد معرفی می نماید... و نیز (۷۸۶/۲)، دعوی الوهیت فرعون و نظیر بودن آن را با اعتقاد به وحدت وجود یا موجود، بیان می دارد... ضمناً باید دانست، سبب نفرت ملاعلی نوری -

که خود فیلسوف بوده - از طریقه ی فلاسفه و ملاصدرا، یکی آن بوده که وی از معاصرین مرحوم میرزای قمی است و با او مکاتبه و مُراوده داشته و در قصص العلماء حکایات آن مذکور است ...

۳۰) ملا احمد نراقی (م ۱۲۴۵ ق)، صاحب «مَسْتَدَّ الشَّيْعَةِ»؛ وی آن گونه که از احوالات وی نقل می شود، ابتدا از هواداران فلسفه - و در عین حال، از منتقدین آن - بوده (همانند پدرش ملا مهدی نراقی)؛ ولی سپس به کلی به اصل فلسفه بدبین شده و با آن مخالفت نموده است. او در اثر اخلاقی پارسی و معروف خود: «مِعْرَاجُ السَّعَادَةِ» (صفحه ۱۴۳) - که در آن به مانند پدرش ملامهدی، که در «جامعُ السَّعَادَاتِ» (عربی) به ابن سینا و دیگر فلاسفه طعن نموده است...، او هم فلاسفه و صوفیه را مورد نکوهش قرار داده - در فصل خوف از بدی عاقبت، در بحث از اولین سبب سوء خاتمه (که جُرْبُزَه نامیده می شود و حاصل وسواس فکری است) چنین می گوید:

«... و شکّ به انکار بعضی عقاید در دل او ظاهر شود... و به کفر از دنیا رحلت کند... و به این سبب در شریعت مقدسه منع شده است از غور در بحث و نظر در خدا و صفات او ... زیرا که عقول ناقصه از فهمیدن اکثر عقاید دینیّه، و ادله ای را که ترتیب می دهند (همواره) مضطرب و متعارض اند؛ و از بحث و فکر، درهای شکّ و شبهه گشوده می شود؛ پس ذهن ایشان (= فلاسفه و متکلمین) همیشه معرکه ی شکوک و شُبُهَات است... پس اگر در این حالت، سَکَرَات مرگ، ایشان را در یابد، چه استبعاد دارد که در بعضی از عقاید دینیّه شکّ نمایند؟!... و از نصیرالدین طوسی - که از اعظام متکلمین است - منقول است که گفت: هفتاد سال (!) در علوم عقلیّه فکر کردم و کتابهای بسیار در آنها تصنیف کردم؛ بیش از این نیافتم، که این مخلوقات را خالقی است و در این هم یقین عَجوزه ها (= پیرزن ها) ی قبیلّه از من بالاتر است!!».

این حکایت را که نراقی نقل می کند، برخی چنین به نظم آورده اند:

هان شنو! خواجه نصیرالدین ما،	معترف گشته بدین تبیین ما:
گودت: هفتاد سال پرگهر	بوده ام در فلسفه اهل نظر
کرده ام تألیف و تصنیف کثیر	گشته ام در فنّ خود فحلی بصیر!
حال دانستم که اندر اعتقاد	افضل از من: پیر زن های بلاد!!

هم چنین، خود نراقی در «مثنوی طاقدیس» - که نسخه ی تحریف نشده ی آن نایاب است؛ ولی برخی اشعار که در ذمّ و قدح فلاسفه و صوفیه سروده بوده، هنوز در آن به چشم می خورد - چنین می گوید:

در میانشان نیست یک ایزد پرست!	... عالمی و عامی، به هر ملت که هست
جمله شان مفتون طبعند و هوا!	نیست در عالم یکی مرد خدا!
خویش را دانا شمرده، از سَفَه!	... آن یکی گردیده محو فلسفه
از حیات آمد جهان؟ یا از ممات؟!	فکر او تحدید اطراف و جهات
می نداند جز نمازی، گاه گاه!!	بی خبر، لیکن ز احکام اله!
نفس او لیکن، به صد زنجیر حبس!!	صد دلیل آرد پی تجرید نفس
مبتلا لیکن به درد بی دوا!!!...	... نغز می گوید اشارات و شفا
تیره صد مدرس بُود از جهل تو!!	این خُیو بر روی علم و فضل تو!!
شوری از چون و چرا انگیختی!	وهم و پنداری به هم آمیختی!
دیده ای در ماه ها و سال ها!	... صد خطا زین گونه استدلال ها
کرده استدلال ها بی حد و مرا!	بر خلاف فهم تو قومی دگر-
نام او کن: وهم و تصویر و خیال!	... پس چنین فهمی چرا باش کمال؟
یا کسی کو خانه را در کوفت، کیست؟	چون ندانی در پس دیوار چیست؟
عالم ارواح و عقل قدسیان؟!	... چون شدی آگه به حال لامکان؟
از فراز عرش تا تخت الثّری؟!...	... از کجا آمد خبر، برگو، تو را؟!!

(۳۱) آقا محمد جعفر بهبهانی (آل آقا) (م ۱۲۵۹ق)، فرزند ارشد آقا محمد علی بهبهانی، که پس از فوت پدرش، از جانب مرحوم فتحعلی شاه قاجار متصدی امر به معروف و نهی از منکر شده و اختیاراتی به او تفویض گردید... او نیز در چندین اثر خود، طعن بر فلاسفه و صوفیه نموده؛ از آن جمله:

الف) رساله ی «أصول الدّین» یا «نَهجُ الرّشادِ فی إرشادِ العباد».

ب) «ردّ بر طریقه النّجاة».

ج) «فَصَائِحُ الصُّوفِيَّةِ»، به پارسی، که اخیراً چاپ شده است و به عبارتی معروف ترین اثر او می باشد. او در همین اثر (ص ۱۸۰) سخت به ملاصدرا حمله ور شده و او را به سبب تجویز عشق نامشروع صوفیه در اسفار (۷/۱۷۱ به بعد) نکوهش می نماید... از آن جمله می نویسد:

«... ملاصدرای شیرازی .... نغمه در طنبور را افزوده و تجویز و تحسین... به معشوق نموده، و رَدّاً عَلَى الشَّرْعِ الشَّرِيفِ، از برای این فعل خبیث سخیف، فوائد عظیمه ی حکمیّه بر آن مرتّب ساخته...»  
و پس از حدود ۱۰ صفحه نقل و قول های زننده - ولی کاملاً مستند - از اسفار ملاصدرا، به رَدِّ آنها و اثبات جعلی بودن احادیثی که صوفیه و فلاسفه - در باب عشق شهوانی - مورد استناد قرار می دهند، پرداخته و سپس (در صفحه ی ۲۲۸ به بعد) به رَدِّ وحدت وجود و سایر اعتقادات ایشان می پردازد...»

و در جای دیگر (ص ۲۵۴) می گوید:

«... لهذا، علمای سابق، همت خود را مصروف فضایح ایشان نمودند؛ به خصوص جدّ امجد... ملا محمد تقی مجلسی (ره) و خال مفضل... ملا محمد باقر مجلسی - طاب ثراه - در زمان صفویه، در قلع و قمع این طایفه ی خبیثه سعی بلیغ مبذول داشتند... و هم چنین والد ماجد علامه (آقا محمد علی بهبهانی) - طاب ثراه - به تأیید سلطان زمان (فتحعلی شاه) - خَلَدَ اللهُ مُلْكَهُ - در محو آثار این طایفه ی ضالّه کوشیدند...»

---

## پی نوشت ها:

- ۱- ناسخ التواریخ سنگی ۵۴۳/۱
- ۲- بحار الأنوار ۱۹۷/۶۰ و ۱۸۹/۴۸
- ۳- دایرة المعارف تشیع ۱۰۸/۷
- ۴- نُجُوم السَّمَاء / ۸۹
- ۵- روم: ۱۹
- ۶- قِصَصُ الْعِلْمَاء (ش ۷۷ - / ۴۱۸)
- ۷- هود: ۴۲
- ۸- اِثْنَا عَشْرِيَّة / ۳۳
- ۹- توبه : ۳۲
- ۱۰- نور: ۳۹

توحید اساسی‌ترین پایه‌ی ادیان الهی است. اما در دیدگاه ابن عربی و پیروان، توحید معنای دیگری می‌یابد. از نظر ایشان پرستش هر چیز پرستش خداست و بت پرست نیز خدا را می‌پرستد. این دیدگاه باطل بر گرفته از عقیده‌ی فاسد وحدت وجود و موجود می‌باشد که طبق این عقیده چون جز خدا در عالم هیچ موجود دیگری نیست و بت هم ظهور ذات خداست، بنابراین پرستش بت عین خداپرستی است و از این جهت است که عرفای صوفی تمام مذاهب و ادیان را حق می‌دانند. نویسنده‌ی محترم در این مقاله با ارائه شواهد و مدارک روشن، تضاد و مغایرت کامل تعالیم توحیدی ابن عربی و پیروانش با تعالیم مقدس و حیانی را به اثبات می‌رساند.

## بت پرستی و حقانیت ادیان در عرفان ابن عربی و پیروان

« حجت الاسلام سید محسن طیب نیا »

توحید اساسی‌ترین شعار ادیان الهی است. تمام پیامبران الهی مردم را به پرستش خدا دعوت نموده و به شدت از پرستش غیر خدا نهی فرموده‌اند. خداوند متعال در قرآن کریم در صدها آیه بت پرستان و مشرکان را منحرف و کافر معرفی کرده و صراط مستقیم و راه سعادت را منحصر در اسلام یعنی شریعت پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم) نام برده است:

((و من یبتغ غیرالاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الاخره من الخاسرین)) (۱)؛

هرکس جز اسلام دینی برگزیند از وی هرگز پذیرفته نشود و در قیامت از زیانکاران خواهد بود.

اما در دیدگاه ابن عربی، هم بت پرستی خدا پرستی است و هم تمام مذاهب و ادیان برحق می‌باشند!

در عرفان صوفیانه‌ی وی دو چیز سبب شده که بگوید پرستش هر چیز پرستش خداست:

## ۱- عقیده به وحدت وجود و موجود

در این دیدگاه تمام اشیاء تجلی و ظهور ذات خداوند می باشند، یعنی این خود خداست که در مقام تنزل به صورت اشیاء گوناگون ظاهر و تعین یافته است. سخن در این باره فراوان است که به گوشه ی کوچکی از آن اشاره می شود:

ابن عربی می گوید:

((ليس وجودٌ، الا وجود الحق، بصور أحوال ما هي عليه الممكنات في أنفسها و أعيانها)) (۲)؛

**یعنی:** در عالم جز وجود حق متعال وجودی نیست و هم اوست که به صورت ها و احوالات گوناگون که به آنها ممکنات گفته می شود متعین و ظهور یافته است.

((و بالأخبار الصحيح إنه عين الأشياء و الأشياء محدودة و إن اختلفت حدودها. فهو محدود بحد كل محدود فما يحد شيء إلا و هو حد للحق فهو الساري في مسمى المخلوقات و المبدعات و لو لم يكن الأمر كذلك ما صح الوجود فهو عين الوجود فهو على كل شيء حفيظ))؛

**یعنی:** خداوند عین اشیاء است و اشیاء محدود است با حدود مختلف، پس او با حد هر محدودی محدود یعنی که متعین است. چرا که او عین هر محدودی است. بنابراین در هر محدودی حد متعین حق است و او به صورت آن محدود متجلی. پس او در صور و حقایق جمیع موجودات ساری و ظاهر است، و اگر حق در موجودات سریان و ظهور نمی یافت هرگز موجودی وجود نمی یافت که وجود هر موجودی از ناحیه ی اوست. بنابراین تنها حق تعالی است که عین وجود محض است و به ذات خود محیط بر اشیاء و حافظ آنهاست. (۳)

قیصری شارح سخنان ابن عربی می نویسد:

((هو المسمى بالمحدثات بحسب تنزلاته في منازل الأکوان)) (۴)؛

**یعنی:** خداست که به نام حوادث و پیشامدها نامیده می شود به جهت ترتیب نزول و پائین آمدنش از مقام خدایی و قرار گرفتنش در جایگاه موجودات و مخلوقات.

و می نویسد:

((إن لكل شيء جمادا كان او حيوانا، حياة و علما و نطقا و ارادة و غيرها مما يلزم الذات الإلهية، لأنها هي الظاهرة بصورالحمار والحيوان.)) (٥)؛

**یعنی:** برای هر چیزی چه جماد چه حیوان، حیات، علم و نطق و اراده و صفاتی مانند آن باشد که آن صفات از خصایص ذات الهی است، پس خداوند است که به صورت الاغ و حیوان ظاهر شده است.

ابن عربی در فص پانزدهم کتاب فصوص الحکم «فص عیسویه» می گوید:

«نصارا با گفتن «الله هو المسيح بن مریم» از این جهت کافر نشدند که خدا را با عیسی متحد شمردند بلکه کفر آنها برای این بود که قائل به الوهیت عیسی به تنهایی بودند و این خطا بود؛ زیرا خداوند هم عیسی است و هم هر چیز دیگری که ما در این عالم می بینیم!!»

قیصری در شرح سخنان ابن عربی می نویسد:

((إن هوية الحق هي التي تعينت و ظهرت بالصورة العيسوية، كما ظهرت بصورة العالم كله)) (٦)؛

**یعنی:** این هویت و شخصیت خود خداوندی است که به صورت عیسی (علیه السلام) تعین یافته و ظاهر شده است همچنان که به صورت تمام عالم درآمده است.

جناب حسن زاده آملی در شرح سخنان ابن عربی می گوید:

«اینکه آنان گفتند: خداوند مسیح بن مریم است از جهت تعین هویت حق به صورت عیسی، راست گفته اند و هم چنین، این که عیسی مسیح ابن مریم است راست گفته اند و لکن حصر حق تعالی در صورت عیسی نادرست و باطل است، زیرا همه ی عالم چه غیب و چه شهود صورت حق است نه عیسای فقط.» (٧)



وحدت وجود و موجود - که دیدگاه عرفای صوفی و فلسفه ی صدرائی است - کاملاً مغایر با عقل و شرع است که در این مقاله ی مختصر مجال نقد آن نیست، اما همین قدر باید گفت که در تمام ادیان الهی خداوند مابین و غیر اشیاء معرفی شده است اما در این عقیده ی فاسد، اشیاء همان ذات متعین الهی می باشند.

طبق این دیدگاه که خداوند با تجلی ذات در مراتب، ظهور نموده است تمام اشیاء سزاوار پرستش می باشند.

ابن عربی می گوید:

((و العارف المكمل من رأى كل معبود مجلى للحق فيه و لذلك سموه إلهاً مع اسمه الخاص بحجر أو شجر أو حيوان أو انسان أو كوكب أو فلک هذا اسم الشخصية فيه))؛

**یعنی:** عارف مکمل کسی است که هر معبود - خواه مشروع باشد و خواه غیرمشروع - مجلای حق می بیند که حق در آن مجلی پرستش می شود. از این رو معبود را إله نامیدند. با اینکه او را اسم خاص است که مسمی به حجر یا شجر یا حیوان یا انسان یا کوكب یا ملك یا فلک است که حقیقت کلیه به اعتبار تعیناتش به اسم این شخصیت ها مرسوم شده است. (۸)

عرفای صوفی در بین تمام موجودات - که در دیدگاه آنان همگی رشحات ذات الهی و معبود حق اند - برای بت قداست و حساب دیگری قائل اند. در آثار آنان فراوان از مقام بت و بت پرستی سخن به میان آمده است! (۹)

براین اساس است که ابن عربی نمی تواند بپذیرد که قوم بت پرست نوح خداپرست نبوده اند! وی براین باور است که آنان غرق در دریای معرفت و علم الهی شده اند و آیه ی شریفه:

((مَّمَّا خَطِيئَتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأَذْخَلُوا نَارًا فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا)) (۱۰)؛

**یعنی:** قوم نوح به خاطر خطاهایشان غرق شدند و سپس وارد آتش گردیدند و برای آنان جز خدا یار و یآوری نبود. را بنابر مذهب وحدت وجودی خودش این گونه مغایر با روح ادیان الهی تفسیر می کند:

((فغرقوا فی بحار العلم بالله فلم يجدوا لهم من دون الله انصارا فكان الله عین انصارهم فهلکوا فیه الی الابد فلو اخرجهم الی السیف سیف الطبیعه لنزل بهم عن هذه الدرجه الرفیعه.)) (۱۱) ؛

**یعنی:** قوم نوح در دریاهاى علم بالله تعالى غرق گردیدند. پس جز الله یاری دهنده نیافتند. پس الله یاری دهنده آنها شد آنگاه قوم نوح تا ابد هلاک و فانی در حق گردیدند. چنانچه حضرت نوح(علیه السلام) قوم خود را از آن دریاهاى علم به ساحل طبیعت بیرون می آورد آنها را از آن درجه ی والا و رفیع به درجه ی پائین تری تنزل می داد.

شیخ محمود شبستری که یکی دیگر از تابعان عرفان ابن عربی است - در مقام بت و بت پرستی - در گلشن راز می

گوید:

بت اینجا مظهر عشق است و وحدت	بود ز نار بستن نهد خدمت
چو کفر و دین بود قائم به هستی	شود توحید عین بت پرستی
چو اشیاء هست هستی را مظاهر	از آن جمله یکی بت باشد آخر
نکو اندیشه کن ای مرد عاقل	که بت از روی هستی نیست باطل
بدان کایزد تعالی خالق اوست	ز نیکو هر چه ظاهر گشت نیکوست
مسلمان گر بدانستی که بت چیست	بدانستی که دین در بت پرستی است

طبق این اشعار هویت کفر و بت پرستی، چون قائم به هستی و صادر شده ی از وی - که خداوند متعال باشد - است و آن دو چیزی جز تجلی و ظهور خدا نمی باشد و مظاهر، از خدا جدا نیست پس کفر هم عین توحید و دین است و بت پرست نیز خدا را می پرستند!

بعضی از مدافعان عرفان صوفیانه در توجیه این اشعار ضد توحیدی می گویند که مراد شبستری این نیست که بت خداست و بت پرست خدا را می پرستند، بلکه مراد این است که بت پرست نیز در عمق وجودش خدا را می خواند و گرایش به او دارد اما مصداق را گم کرده است!

**اولاً:** خداوند در قرآن در آیات متعددی علت بت پرستی مشرکان را تبعیت کورکورانه از اجداد خویش بیان می فرماید نه اینکه بت پرست جویای خداست.

**ثانیاً:** مراجعه به شرح های مشهور گلشن راز شبستری - که همگی از شاگردان مکتب وی بوده اند - به وضوح مشخص می شود که مراد شبستری از بت همان خدای تعین یافته در قالب بت است و مراد وی از بت پرستی همان بت پرستی است.

به چند شرح مشهور گلشن راز در ذیل اشعار فوق توجه فرمائید:

شیخ محمد لاهیجی که بزرگ ترین مفسر اشعار شبستری است می نویسد:

«یعنی اگر مسلمان که قائل به توحید است و انکار بت می نماید، بدانستی و آگاه شدی که فی الحقیقه بت چیست و مظهر کیست و ظاهر به صورت بت چه کسی است، بدانستی که البته دین حق در بت پرستی است، زیرا که بت مظهر هستی مطلق است که حق است پس بت من حیث الحقیقه حق باشد و دین و عادت مسلمانی حق پرستی است و بت پرستی عین حق پرستی، پس هر آینه دین در بت پرستی باشد.»

بت پرستان را تویی مطلوب جان      هست از بت روی تو محبوب جان

چون کفر بت پرستان به سبب عدم اطلاع است بر حقیقت بت، می فرماید:

اگر مشرک ز بت آگاه گشتی      کجا در دین خود گمراه گشتی

یعنی اگر مشرک که عبادت بت می کند از بت و حقیقت وی آگاه گشتی و بدانستی که بت مظهر حق است و حق به صورت او ظهور نموده است از این جهت مسجود و معبود و متوجه الیه است کجا در دین و ملت خود که دارد گمراه گشتی و باطل بودی؟

استفهام بر سبیل انکار است یعنی هرگز نبودی بلکه موحد حق پرست بودی و در دین اسلام منکر

نبودی.» (۱۲)

الهی اردبیلی می نویسد:

نباشد کفر و بت گر عین هستی  
بود آن شرک محض بت پرستی  
که توحید حقیقی نزد دانا  
شهود حق بود در جمله اشیا (۱۳)

\*\*\*

بدانستی اگر بت مظهر کیست  
که عین بت پرستی حق پرستی است  
بکردی در بت او حق را عبادت  
که دارد حق پرستی دین و عادت (۱۴)

مغزی در دیوانش می گوید:

در بت کده ها غیر تو را می نپرستند  
آن کس که برد سجده بر سنگ و گل و چوب (۱۵)

\*\*\*

زاصنام صومناز زحسن تو جلوه کرد  
شد بت پرست عابد اصنام صومناز  
لات و منات را ز سر شوق سجده کرد  
کافر چو دید حسن تو را از منات و لات (۱۶)

بابا نعمت الله نخجوانی می گوید:

«کفر صفت جلال است و دین صفت جمال، و هر دو قائم به وجود حقند. یک صفت را کفار و یک  
صفت را زهاد تتبع می کنند، و چون هر دو یک صفت است، توحید عبارت از این است که التوحید  
اسقاط الاضافات.» (۱۷)

صاین الدین ترکه اصفهانی یکی دیگر از شارحان گلشن راز می نویسد:

«کفر بر سه نوع است: لغوی، باطل، حقیقی.

الف: کفر لغوی: پوشیدن چیزی است به چیز دیگر. از این جهت دهقان را کافر گویند چون گندم و جو  
و غیر این ها را در زیر زمین پنهان می سازد.

ب: کفر باطل: برای خود وجودی قائل شدن است، که در این صورت به فناء فی الله نمی توان رسید، و این خود یک نوع شریک قائل شدن است.

ج: کفر حقیقی: کفری است که از ایمان زائیده می شود و آن اقرار بر وحدانیت مطلق است که لازمه ی آن سلب وجود کردن از خود و ماسوی الله است، و اثبات وجود حق تعالی.)) (۱۸)

کاظم دزفولیان می نویسد:

«چون کفر و دین که به حسب صورت از امور متضاده اند، قائم به هستی مطلق و وجودند و هستی مطلق حق تعالی است. پس هرآینه که توحید و یگانه گردانیدن حق عین بت پرستی باشد، چون اگر کفر و بت را من حیث الحقیقه غیر دانی شرک باشد و قائل به توحید حقیقی نباشی.» (۱۹)

بنابر عقیده ی وحدت وجود و موجود که موجودات را همان ذات الهی در مراتب می دانند؛ می توان صفات و خصوصیات الهی را به مظاهرش نسبت داد و از جمله این صفات معبود واقع شدن است.

سید جلال الدین آشتیانی که مفسر تفکرات ابن عربی و ملاصدرا است می نویسد:

«حق در هر مظهری که ظهور کند معبود به حق و شایسته بندگی است، نه آنکه هر مظهری اله و معبود

است.» (۲۰)

و از جمله ویژگی های مختص خداوند سبحان ((لا تأخذه سنة و لا نوم)) است. (۲۱)

اما عرفای اصطلاحی با توجه به عقیده ی وحدت وجود و موجود - که تمام اشیاء را رشحه ی ذات الهی می دانند - آن دو ویژگی مختص الهی را به پدیده ها هم نسبت می دهند.

جناب حسن زاده آملی می گوید:

«تا حال می گفتم لا تأخذه سنة و لا نوم، حال می بینیم مرا هم لا تأخذنی سنة و لا نوم» (۲۲)

طبق این دیدگاه، نه تنها انسان بلکه تمام اشیاء مظهر ذات الهی اند، لذا در جایی دیگر این دو صفت مختص خدا را به تمام موجودات نسبت می دهد و می گوید:

« الهی تا به حال می گفتم لا تأخذه سنة و لا نوم، الان می بینم مظهرش را هم لا تأخذه سنة و

لا نوم.» (۲۳)

۲- ابن عربی عقیده دارد که چون خداوند در عالم، تکوینا حکم نموده که جز او پرستش نشود، و از آنجا که آنچه خداوند اراده کند قطعا واقع می شود پس هر موجودی چه جن و چه انس هر چه را پرستش کنند در واقع خدا را پرستش نموده اند!

طبق این دیدگاه، انسان بت پرست هر چند در ظاهر غیرخدا را پرستش می کند، اما در واقع او فقط خدا را می پرستد.

این دیدگاه ابن عربی به خاطر تفسیر ناصحیحی است که از یکی از آیات قرآنی ارائه می دهد.

خداوند متعال در قرآن می فرماید:

((وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ)) (۲۴)؛

**یعنی:** خداوند حکم کرده که جز او پرستش نشود.

ابن عربی «قضی» را در آیه شریفه قضای تکوینی دانسته و می گوید:

خداوند تکوینا حکم نموده که فقط او پرستیده شود و از آنجا که حکم تکوینی خدا لایتغیر و

حتمی است، پس هر چه که پرستیده می شود چیزی جز پرستش او نمی باشد.

البته اگر کسی «قضی» را تکوینی بداند قطعاً دچار چنین خطای بزرگی می شود. اما طبق دیدگاه تمام مفسران غیر صوفی جهان اسلام، این آیه بیانگر قضای تشریحی است.

**به این معنا:** خداوند تشریحاً حکم کرده که جز او پرستیده نشود، یعنی خداوند از طریق پیامبران به مردم امر کرده و دستور داده که فقط او را پرستند. حال برخی از مردم امر خدا را اطاعت می کنند و او را می پرستند و برخی دیگر دچار انحراف می شوند و بت و امثال آن را می پرستند.

یکی از مدافعان تصوف و تفکرات ابن عربی که از مبتدیان و تازه واردان است در این باره می نویسد:

«انسان موحد وقتی کسی را می بیند که مشغول بت پرستی است، بر اساس شفقت و رحمتی که در وجود او متجلی است، از انحراف و کج روی او افسوس می خورد و تصدیق می کند که اگر این شخص ایمان نیاورد حتماً در نظام عالم خلقت، حکمتی در پس آن بوده است و چون به آیات قرآن کریم ایمان دارد می داند که در مسیر عالم تکوین همه عبد و قانت و ساجد خداوند می باشند، می فهمد که عبادت تکوینی مخلوق به همین نحو بوده است و اراده ی ازلی الهی به این تعلق گرفته است که او در مسیر عبودیت تکوینی به این شکل سیر نماید و به نهایت سیر خود برسد.» (۲۵)

**جواب:** بت پرستی بت پرستان که از سوء اختیار آنهاست طبق وجدان بیدار هر انسانی دارای هیچ حکمتی در نظام عالم نمی باشد، بلکه فساد آن در عالم آشکار است، و مومنان هرگز کار بت پرستان را باور ندارند که در پس پرده آن، رضایت حق تعالی است، و طبق آیات فراوان قرآن کریم هرگز اراده ی الهی بر این تعلق نگرفته است که خداوند در قالب بت پرستی عبادت شود و هرگز سیر و رشد انسان با بت پرستی صورت نمی پذیرد بلکه نهایت سقوط اوست.

ابن عربی در کتاب فصوص الحکم در «فص هارونیه» ادعا دارد زمانی که موسی (علیه السلام) بعد از چهل شب مناجات در وادی طور به سوی قوم خود برگشت و قوم خویش را گوساله پرست دید و سپس برادر خود - یعنی هارون نبی که در غیاب موسی جانشین او بود - را مورد مواخذه قرار داد، به این علت بود که وی انکار عبادت گوساله (بت) را می کرد (یعنی مانع از پرستش گوساله پرستی چند نفر شده بود) و قلب او مانند موسی وسعت نداشت تا بداند که گوساله پرستان نیز خدا را پرستیدند، زیرا خدا حکم کرده که جز او پرستش نشود!

**متن:** «و كان موسى اعلم بالامر من هارون لانه علم ما عبده اصحاب العجل، لعلمه بان الله قد قضى ألا يعبد إلا إياه، و ما حكم الله بشيء إلا وقع. فكان عتب موسى أخاه هارون لما وقع الامر في انكاره و عدم اتساعه فان العارف من يرى الحق في كل شيء، بل يراه عين كل شيء.»

جناب حسن زاده آملی در ترجمه و شرح سخنان ابن عربی می نویسد:

«موسی (علیه السلام) به واقع و نفس الامر به امر توحید اعلم از هارون بود. چه اینکه می دانست اصحاب عجل [یعنی بت پرستان] چه کسی را پرستش می کردند. زیرا او عالم بود که خداوند حکم فرموده که جز او پرستش نشود و آنچه راحکم فرموده، غیر آن نخواهد شد. پس جمیع عبادتها عبادت حق تعالی است ولکن «ای بسا کس را که صورت راه زد». بنابراین عتاب موسی به برادرش هارون از این جهت بود که هارون انکار عبادت عجل می نمود و قلب او چون موسی اتساع [یعنی وسعت] نداشت. چه این که عارف، حق را در هر چیزی می بیند بلکه او را عین هر چیزی می بیند.» (۲۶)

یکی از مدافعان عرصه ی تصوف در توجیه کلام ابن عربی می نویسد:

«یکی از مشکلات آیات کریمه قرآن، داستان حضرت موسی و حضرت هارون (علیهما السلام) و اختلاف نظر بین این دو پیامبر الهی در جریان گوساله پرستی بنی اسرائیل است.» (۲۷)

**جواب:** نه بین این دو پیامبر الهی اختلاف است و نه مشکلی در تفسیر این آیه شریفه، معنا کاملاً مشخص و واضح است. آقایان عرفای اصطلاحی و صوفیه با تفسیر به رأی، برای خود و دیگران مشکل ایجاد نمودند!

او در ادامه می نویسد:



« اینجاست که جناب محی الدین می فرماید: در حقیقت خود خداوند می خواست که عده ای در مسیر عبادت تکوینی وی گوساله را به عبادت تشریحی عبادت کنند و چون هر خواست و اراده ای از خداوند حکمتی دارد، حتما در این امر نیز حکمتی بوده است و خداوند بر اساس علم لایتناهی خود حکمت آن را دانسته و آن را اراده فرموده است. یعنی اراده تکوینی وی تعلق گرفته بود که در پرستش گوساله نیز سیر عبودی تکوینی عده ای طی شود و خداوند را به عبادت تکوینی در این قالب پرستند.)) (۲۸)

**جواب:** با توجه به آیات قرآن کریم پیرامون این داستان هرگز نمی توان گفت که خواست و اراده ی خداوند متعال بر این تعلق گرفته بود که گوساله پرستیده شود تا در آن قالب هم سیر عبودی عده ای طی شود.

خداوند از گوساله پرستان به ظالم تعبیر می کند:

((وَإِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ)) (۲۹)؛

**یعنی:** و به یاد آورید هنگامی را که با موسی چهل شب وعده گذاردیم و او برای گرفتن فرمان های الهی به میعادگاه آمد سپس شما گوساله را بعد از او برای پرستش انتخاب نمودید، در حالی که ستمکار بودید.

((وَ اتَّخَذَ قَوْمٌ مُوسَىٰ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ أَلْمَ يَرَوْنَ أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ)) (۳۰)؛

**یعنی:** قوم موسی بعد از رفتن او به میعادگاه الهی از زیورهای خود مجسمه گوساله ای ساختند که صدایی همچون صدای گوساله داشت. آیا آن ها نمی دیدند که با آنان سخن نمی گوید، و به راه راست هدایتشان نمی کند؟ آن را خدای خود انتخاب کردند و ستمکار بودند.

خداوند گوساله پرستان را گمراه می نامد:

((وَلَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لئن لَمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ)) (۳۱)؛

**یعنی:** و هنگامی که حقیقت در دسترسشان قرار گرفت و دیدند گمراه شده اند، گفتند: اگر پروردگار به ما رحم نکند و ما را نیامرزد بطور قطع از زیانکاران خواهیم بود.

خداوند غضب خود را شامل حال گوساله پرستان می کند:

((إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيِّئًا لَّهُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَ ذِلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ)) (۳۲)

**یعنی:** کسانی که گوساله را به خدایی برگزیدند بزودی خشمی از جانب پروردگارشان و ذلتی بزرگ در زندگی دنیا به آنها می رسد، و ما اینچنین کیفر می دهیم کسانی را که برخدا افترا می بندند!

خداوند شرط پذیرش توبه گوساله پرستان را کشتن یکدیگر بیان می کند:

((وَ إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنِّي كُنْتُ ظَلَمْتُكُمْ أَنفُسَكُمْ بَاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَىٰ بَارئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ)) (۳۳)

**یعنی:** و زمانی که موسی به قوم خود گفت: ای قوم من، شما با انتخاب گوساله برای پرستش، به خود ستم کردید، توبه کنید، و به سوی آفریننده خود بازگردید و یکدیگر را به قتل برسانید این کار برای شما در پیشگاه آفریدگارتان بهتراست. سپس خداوند توبه شما را پذیرفت، زیرا اوست توبه پذیر مهربان.

آیا با توجه به این محکمت قرآنی بازهم می توان گفت که در پس گوساله پرستی حکمتی بوده و اراده خداوند این چنین رقم خورده بود که در صورت گوساله پرستش شود؟! آیا از آنجا که جریمه گوساله پرستان کشتن یکدیگر شد، می توان گفت عده ای در آن قالب پرستش، سیر و تکامل را طی کردند؟!

اگر خداوند اراده نموده بود که گوساله پرستش شود، آیا این ظلم نیست که بنی اسرائیل چنین جریمه ی سنگینی را تحمل کنند؟! و به آنها ظالم و گمراه خطاب شوند؟ اگر گوساله پرستی حق است و راه صحیحی است چرا قرآن آنها را گمراه خطاب کرده؟

هیچ عقل سلیم و وجدان بیداری این تفسیرهای صوفیانه را نمی پذیرد. بنی اسرائیل به خاطر گوساله پرستی جریمه سختی شدند، زیرا آنان آنچه را که مورد رضای الهی نبود و ضلالت و گمراهی مطلق بود مرتکب شدند.

جناب دکتر محسن جهانگیری - از محققین عرصه عرفان و تصوف - در نقد سخنان ابن عربی می نویسد:

« به نظر من این انتقاد وارد است، یعنی او گفته است که: حق تعالی هارون را بر گوساله پرستان مسلط

نگردانید، آنچنان که موسی را مسلط گردانید، تا آن که در جمیع صور پرستیده شود. و لهذا هیچ نوعی

از انواع عالم نماند که معبود نشده باشد، خواه عبادت تأله، یعنی اینکه او را اله دانسته و عبادتش نمایند،

چنان که بت پرستان و ستاره پرستان به عبادت اصنام و کواکب می پردازند، و خواه به عبادت تسخیر،

یعنی به سبب جاه و مال گراییده اند. و بزرگترین مجلایی که حق در آن پرستیده شده هوست که فرمود:

((أفرأیت من اتخذ إلهه هواه)) (۳۴)؛ آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده.

البته اینگونه سخنان گرچه با وحدت وجود ابن عربی سازگار است، ولی با ظواهر دین مبین و عقاید

عامه مسلمانان هرگز سازگار نیست. « (۳۵)

یکی دیگر از تابعان ابن عربی سلطان ملا محمد گنابادی - موسس و قطب اول فرقه صوفیه گنابادیه - جسورتر از استاد خود ابن عربی ادعا دارد: چون عالم مظهر تجلی ذات خداوند است، انسان زمانی که از روی اختیار شیطان را می پرستد یا جن یا هر چیز دیگر مثل ماه و ستاره یا سنگ یا ملائکه یا حتی آلت تناسلی، مثل برخی از هندوها که آلت تناسلی زن و مرد را پرستش می کنند، در حقیقت خدا را پرستش می کنند هرچند خود ندانند!! عبارت او چنین است:

((لما كان اجزاء العالم مظاهر لله الواحد الاحد القهار بحسب اسمائه اللطفيه و القهریه كان عبادة الانسان لای معبود كانت عبادة الله اختيارا... فالانسان في عبادتها اختيارا للشيطان كالابليس و للجن كالکهنه و تابعی الجن و للعناصر كالزردشتیه و عابدی الماء و الهواء و الارض و للموالید كالوثنيه و عابدی الاحجار و الاشجار و النباتات كالسامریه و بعض الهنود الذین یعبدون سائر الحيوانات و كالجمشیدیه و الفرعونیه الذین یعبدون الانسان و یقرون بالهته و للكواكب كالصائبه و للملائکه كاکثر الهنود و للذکر و الفرج كبعض الهنود القائلین بعبادة ذکر الانسان و فرجه و كالبعض الاخر القائلین بعبادة ذکر مهادیو ملکا عظیما من الملائکه و فرج امراته، کلهم عابدون لله من حیث لا یشعرون.)) (۳۶)

طبق این سخنان صوفیانه حق و باطل که در ادیان الهی دو چیز متضاداند یکی می شود و تمام مذاهب و عقاید و راهها حق می گردند:

در حیرتم که دشمنی کفر و دین چراست      از یک چراغ کعبه و بت خانه روشن است

در صورتی که اهل هر دین و مذهب یکی از اساسی ترین مسائل اعتقادی اش، حقانیت دین و مذهب خود و بطلان مذاهب و ادیان دیگر است و هرکه رو به قبله ای دیگر داشته و پیرو آیین دیگری می باشد، از نظر وی گمراه است. اما در نظر عارف کامل، ادیان و مذاهب یکسانند و برای هیچ یک ترجیحی قائل نیست.

دکتر احمد تاج بخش - از نویسندگان فعال در عرصه تاریخ - در این باره می نویسد:

«تصوف دارای آزادمنشی خاصی بوده است و همین آزادمنشی است که در نظر اهل تصوف گبر، ترسا، یهود و مسلمان و بت پرست یکسانند... نزد ایشان قاعده الطریق الی الله بعدد انفس الخلائق اصلی محکم بوده است، زیرا حقیقت واحد یکتاست و معتقدند که از هر دری به سوی خداوند دری است.» (۳۷)

و در ادامه می نویسد:

«به عقیده صوفیه اهل ظاهر، کلمات قرآن را می بینند و تفسیر می کنند در حالیکه عارف معنی و باطن آن را هدف اصلی وصول به حقیقت می داند و راه رسیدن به آن بی شمار و هرکس در هر مذهبی باشد می تواند به حق واصل گردد. مولانا در داستان موسی و شبان به این موضوع اشاره می کند:

هیچ آدابی و ترتیبی مجوی هرچه می خواهد دل تنگت بگو» (۳۸)

او در جای دیگر درباره رهایی اهل تصوف از قید شریعت می نویسد:

«بنابر عقیده صوفیه رعایت قوانین شرعی وسیله ای می باشد برای ورود در راه حق، وقتی عارف به حق و حقیقت رسید دیگر احتیاجی به ظواهر ندارد. مولانا در این باره داستان عاشقی را نقل می کند که چون به معشوق رسید به خواندن عشق نامه پرداخت و اشعاری را که در روزهای هجران ساخته بود بر زبان برآورد، معشوق چنین گفت:

گفت معشوق این اگر بهر من است گاه وصل این عمر ضایع کردن است  
من به پیشت حاضر و تو نامه خوان نیست این باری نشان عاشقان» (۳۹)

برخی از صوفیه و عرفا عقیده دارند در مراحل بالای سلوک باید شریعت را رها کرد، زیرا در آن مرحله شریعت چیزی جز قید و بند نمی باشد، مولوی می گوید: «لو ظهرت الحقایق بطلت الشرایع.» (۴۰)

میرمحمد شریف - از محققان عرصه تصوف و عرفان - در تبیین عقیده ابن عربی درباره وحدت ادیان می نویسد:

«خدای ابن عربی به معنای دقیق دینی، به اسلام یا آیین دیگری محدود نمی شود. خدای او خدای شخصی و اخلاقی ادیان نیست، بلکه ذات معبود و معشوق همه ادیان است:

((وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ)). ابن عربی آیه فوق را بدین گونه تفسیر می کند که قضای الهی بر آن رفته که محققا هیچ معبودی جز وی نباشد. این امر، نوعی اذعان و اقرار صریح به همه انواع عبادت است، مادامی که پرستندگان در ورای مظاهر و صور خدای خویش، معبود حقیقی، یعنی خداوند را تصدیق کنند... بنابراین ما نباید خداوند یا معبود حقیقی را در شکل عقیده خاصی که مانع شکل دیگر است محدود کنیم، بلکه باید در همه صورت ها او را بشناسیم و به او اذعان کنیم. محدود کردن او در یک صورت - چنان که مسیحیان کرده اند - کفر است، و اقرار و اذعان او در همه صورت ها، لب لباب دین است.» (۴۱)

او در ادامه می نویسد:

« [در دیدگاه ابن عربی] عبادت کردن همان عشق ورزیدن در بالاترین حد ممکن است. هیچ شیئی معبود واقع نمی شود مگر اینکه بهره ای از عشق داشته باشد. زیرا عشق اصلی است الهی که اشیاء را به یکدیگر پیوند می دهد و در کل موجودات سریان دارد. پس عالی ترین مظهری که خداوند در آن پرستیده می شود همان عشق است. عارفی که خداوند را در همه چیز مشاهده کرد، او را در هر چیزی عبادت می کند. لب مطلب در شعر زیر به بهترین وجهی بیان شده است:

و حق الهوی ان الهوی سبب الهوی      و لولا الهوی فی القلب ما عبدالهوی (۴۲)

به حق عشق سوگند که عشق سبب عشق است و اگر عشق در قلب نبود، عشق پرستیده نمی شد. زیرا عشق بزرگترین متعلق عبادت است و تنها چیزی است که فی نفسه معبود واقع می شود. اشیای دیگر لذاته معبود نیست، بلکه به واسطه عشق عبادت می شود.» (۴۳)

ابن عربی در فصوصش می گوید:

«مبادا که تنها به عقیده ای خاص پایبند بوده و عقاید دیگران را کفر بدانی، که در این صورت زیان می بری و بلکه علم به حقیقت مساله را از دست خواهی داد. پس باطن خود را هیولا و ماده تمامی صورت های اعتقادی بگردان، از آن جهت که خدای تعالی برتر و والاتر از آن است که در انحصار عقیده خاصی واقع شود چه خود می فرماید: ((فَأَيْنَمَا تُوَلُّوْا فَثَمَّ وَجْهَ اللّٰهِ)) (۴۴) پس تو را روشن گشت که خدا قبله گاه هر رویکردی است و منظور از این، جز عقاید گوناگون نیست، پس همه بر صوابند و هر که بر صواب باشد به پاداش خود می رسد و هرکس پاداش یابد، سعید و خوشبخت است و هر سعیدی مورد رضایت و خوشنودی است اگر چه در جهان آخرت، مدتی در شقاوت و بدبختی باشد چنان که اهل عنایت حق - با این که ما بر خوشبختی و اهل حق بودندشان یقین داریم - در این جهان گرفتار رنج و بیماری می گردند.» (۴۵)

ابن عربی عقیده دارد هر بنده ای درباره خدای خودش، اعتقاد خاص یافته است و آن را به اندازه ذوق و نظر در نفس خود دریافته است و از این رو اعتقاد درباره خدایان مانند خود خدایان مختلف و گوناگون است ولی همه این اعتقادات صورت هایی از یک اعتقاد است و آن اعتقاد به خداست.  
وی می گوید:

عقد الخلائق فی الاله عقایدا و انا اعتقدت جمیع ما عقدوه (۴۶)

**یعنی:** خلائق درباره خداوند عقایدی ورزیده اند و من همه آنچه را که آنها عقیده کرده اند، اعتقاد دارم.

ابن عربی عقیده دارد همه راه ها، صراط مستقیمی است که به خداوند می انجامد، حتی بت پرستان هم در این صراطند.  
می گوید:

فمرعی لغزلان و دیر لرهبان	لقد صار قلبی قبلا کل صورة
والواح توراه و مصحف قرآن	و بیت لاوثنان و کعبه طائف
رکائبه فالحب دینی و ایمانی (۴۷)	أدین بدین الحب الی توجهت

**یعنی:** قلب من پذیرای هر صورتی گشته است، چراگاهی برای آهوان است و دیری برای راهبان و خانه ای برای بتها و کعبه طواف کنندگان و الواح تورات و مصحف قرآن، دین من عشق است هر آنجا که راهوارش روی آورد، پس عشق دین و ایمان من است.

اما همانگونه که بیان شد، از منظر اهل بیت (علیهم السلام) و قرآن کریم، هم وحدت وجود و موجود باطل است و هم حقانیت تمام مذاهب و ادیان. در مکتب وحی، خداوند مباین با موجودات است و هیچ گونه مناسبت و وحدتی بین ذات خداوند متعال و اشیاء نمی باشد. موجودات و پدیده ها مخلوقات خداوند متعال می باشند که وی آنها را «لا من شیء» - که در نصوص دینی به صورت متواتر آمده است - ایجاد نموده است. آنچه عرفای صوفی مطرح می کنند که اشیاء همان ذات الهی در مراتب می باشند کاملاً مغایر با تعالیم انبیاء الهی است.

علامه محمد تقی جعفری در این باره می نویسد:

«مکتب وحدت وجود و موجود، با روش انبیاء و سفراء حقیقی مبدأً اعلی تقریباً دو جاده مخالف بوده و به همدیگر مربوط نیستند، زیرا انبیاء همگی و دائماً بر خدای واحد، ماوراء سنخ این موجودات مادی و صوری تبلیغ و دعوت کردند و معبود را غیر از عابد تشخیص و خالق را غیر از مخلوق بیان کرده اند.» (۴۸)

اما ابن عربی قائل است که در عالم جز الله کس دیگری نیست: ((فما فی الوجود الا الله)) (۴۹)

و می گوید: فقط خداوند در عالم موجود است و اوست که در هر معبودی پرستیده می شود: ((فان الله هو الوجود و الموجود و هو المعبود فی کل معبود و فی کل شیء و هو وجود کل شیء.)) (۵۰)

ملاصدرا نیز که فلسفه اش را به عرفان ابن عربی متصل می کند در تایید سخنان وی در اسفار می نویسد:

«لیس فی الدار غیره دیار، و کلا یتراوی فی عالم الوجود انه غیر الواجب المعبود انه هو من ظهور

ذاته و تجلیات صفاته التي هی فی الحقیقه عین ذاته.» (۵۱)



آیا پیامبران آمدند تا بگویند همه چیز خداست؟!

آیا دیگر، دین و شریعت با این تفکر معنا پیدا می کند؟!

عرفای صوفی و فلاسفه بیان می دارند که خواندن فلسفه و عرفان ذهن را ورزیده می گرداند تا مفاهیم قرآن و حدیثی را بهتر فهم نمائیم!!

اما در نقد این گونه سخنان باید گفت که این پنداری بیش نیست. زیرا نه عرفان مصطح اساسی دارد و نه فلسفه عقل است.

چگونه با معارفی که آموزه ها و ثمرات آن مغایر با تعالیم و حیاتی است می تواند وسیله شناخت معارف الهی گردد؟!

عرفا و فلاسفه از وحدت خالق و مخلوق سخن می گویند:

من و ما و تو و او هست یک چیز      که در وحدت نباشد هیچ تمییز (۵۲)

اما در سراسر نصوص دینی ما از مابینت مطلق خدا و مخلوقات سخن به میان آمده است، برای مثال چند مورد را بیان

می داریم که هر یک از این احادیث - که ویران کننده وحدت وجود و موجود عرفا است - در منابع شیعه به صورت

متواتر آمده است:

امام باقر(علیه السلام) می فرماید:

((ان الله خلو من خلقه و خلقه خلو منه)) (۵۳)

ذات خداوند از ذات خلق تهی و خالی است و ذات خلق هم از ذات خداوند تهی و خالی است.

امام صادق(علیه السلام) می فرماید:

((لا خلقه فیهِ و لا هو فی خلقه)) (۵۴)

مخلوقات خصوصیات خالق را ندارند و او در مخلوقاتش نیست.

امام صادق(علیه السلام) می فرماید:

((و كُنْهَهُ تَفْرِيقُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ وَ غَيْرُهُ تَحْدِيدُ لِمَا سِوَاهُ)) (۵۵)

کنه او تفاوت است میان او و مخلوقاتش و اینکه خداوند غیر مخلوقاتش است او را حد نمی زند بلکه اشیاء حد می خورند.

امام علی(علیه السلام):

((الذی بان من الخلق فلا شیء کمثله))؛(۵۶)

خداوند کسی است که از مخلوقاتش جداست و هیچ چیز مانند او نیست.

امام صادق(علیه السلام):

((لانه لایلیق بالذی هو خالق کل شیء الا ان یکون مباینا لکل شیء.))؛(۵۷)

خالق موجودات را سزاوار نیست مگر اینکه مباین با اشیاء باشد.

امام صادق(علیه السلام):

((بائن من خلقه))؛(۵۸)

او مباین با مخلوقات خویش است.

امام رضا(علیه السلام):

((فکل ما فی الخلق لا یوجد فی خالقه و کل ما یمکن فیه یمتنع فی صانعه))؛(۵۹)

هرچه که در مخلوقات است آن در خدا پیدا نمی شود و آنچه که در مخلوقات است ممتنع و محال است که در خدا باشد.

و صدها روایت معتبر دیگر که اساس تفکرات صوفیانه را باطل می کند.

حال سخنان عرفای صوفی که همه چیز را ظهور ذات الهی می دانند کجا و سخنان امامان معصوم کجا!

آیا می توان بین تباین مطلق ذات الهی با اشیاء - که توحید و حیانی است - با تجلی و ظهور ذات خداوند در قالب اشیاء جمع نمود و مانند ملاصدرا و ابن عربی قائل شد ((لیس فی الدار غیره دیار))

هرگز نمی توان چنین جمعی را نمود و این تفکرات چیزی جز سفسطه نمی باشد و این مطلبی است که جناب استاد مصباح یزدی به آن اعتراف دارد، وی در کتاب دروس فلسفه می گوید:

«قولی که به صوفیه نسبت داده اند و ظواهر کلماتشان بر این مطلب دلالت می کند و آن این است که

وجود واحد شخصی است و حقیقت وجود همان ذات مقدس حق تعالی است. موجود به معنای

حقیقی هم اوست و غیر از او هیچ موجودی حقیقتاً موجود نیست و وجودی که به اشیاء دیگر نسبت

داده می شود مجازی است: ((لیس فی الدار غیره دیار)) پس وجود منحصر به واجب تعالی است.

بدون شک چنین نظری به حسب آنچه از ظاهر عبارات به دست می آید قابل قبول عقل نیست. ما همه درک می کنیم که موجودیم که وجود هر فرد غیر از وجود دیگری است. کما اینکه وجود انسان ها غیر از وجود سایر موجودات است و وجود همه مخلوقات غیر از وجود خداست. بنابراین قائل شدن به این که هیچ چیز غیر از خدا موجود نیست به سفسطه شبیه تراست تا به یک کلام فیلسوفانه. البته خود آنها هم می گویند این مطلب را عقل درک نمی کند، چیزی است که باید با شهود یافت و فوق عقل است.

خوب، اگر کسی ادعا کند ما چیزی را می پذیریم که عقل نمی پذیرد، با او در سطح فلسفه نمی توان بحث کرد چون در فلسفه فقط بحث از چیزهایی است که عقل درک می کند. حال آیا می شود چیزی را عقل نفی کند و چیز دیگری آن را اثبات کند؟

چنین چیزی قابل قبول نیست و ما نمی توانیم بپذیریم که حقیقتی را عقل نفی کند و از راه دیگری اثبات شود و الا باید باب تعقل را بست و گفت عقل حق درک حقایق را ندارد. این چیزی خلاف وجدان و بدهت عقل است.» (۶۰)

بنابراین وحدت وجود و موجود - که اساس عقیده حقانیت بت پرستی و حقانیت تمام مذاهب و ادیان است - باطل است، پس راه حق همان صراط مستقیم است که خداوند آن را در شریعت پیامبر خاتم(صلی الله علیه و آله و سلم) منحصر نموده است.

((و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الاخره من الخاسرین)) (۶۱)

هرکس جز اسلام آئینی برای خود انتخاب کند، از او پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت از زیانکاران است.

بنابراین قرآن کریم کلیه افکار و ایده های دینی موجود قبل از خود را منسوخ و متابعت از آنها را باطل و غیر قابل قبول نموده است.

با این وجود ابن عربی براساس وحدت وجود و موجود تمام راه ها و عقاید را حق می داند، اما در مواردی اشخاصی را به خاطر داشتن عقایدی خاص به شدت مورد سرزنش قرار می دهد، و آن اشخاص شیعیان و پیروان خاندان عصمت و طهارت(علیهم السلام) می باشند.

وی در کتاب فتوحات مکیه تمام طوایف شیعه را منحرف و گمراه معرفی می کند و اقسام تهمت‌ها را نثار آنان می نماید و ادعا دارد از میان فرقه های شیعه از همه آنان منحرف تر شیعیان دوازده امامی هستند. (۶۲) و در جای دیگر همین کتاب برای تحقیر کردن شیعیان تا آنجا پیش می رود که سیرت و باطن آنان را شکل خوک نقل می کند. (۶۳)

دکتر محسن جهانگیری در این باره به ابن عربی به شدت خورده می گیرد و می نویسد:

این که او خود را یک صوفی صافی و یک عارف راستین می داند، بسیار بعید و مستبعد می نماید که عارف راستین را، آن هم عارف وحدت وجودی که احیانا به وحدت ادیان نیز تفوه می کند، با نوع عقیده و مذهب مردم چه کار؟ و او چگونه روا می دارد که گروهی را به واسطه ی داشتن عقیده و مذهب خاصی تا آن حد تحقیر و توهین نماید که سیرت و سریرتشان را تا مرتبه ی خنازیر پائین بیاورد و یا دست کم از کسانی که این گونه سخنان کوتاه بینانه را بر زبان رانده اند به بزرگی یاد کند و دعاویشان را با آب و تاب نقل نماید و خودشان را از اولیاء الله پندارد. (۶۴)

## پی نوشت‌ها:

- ۱- آل عمران: ۸۵
- ۲- فصوص الحکم. فص یعقوبی / ۹۶
- ۳- ممدالهمم در شرح فصوص الحکم / ۲۷۴. حسن زاده آملی
- ۵- همان / ۲۵۲
- ۶- شرح فصوص قیصری / ۸۶۵
- ۷- ممدالحکم در شرح فصوص الحکم. فص عیسویه / ۳۵۷
- ۸- ممدالهمم در شرح فصوص الحکم / ۵۲۱
- ۹- ممدالهمم / ۵۲۱
- ۱۰- نوح: ۲۵
- ۱۱- فصوص الحکم / ۷۵
- ۱۲- شرح گلشن راز . شمس الدین محمد لاهیجی / ۵۳۸ و ۵۳۹
- ۱۳- شرح گلشن راز . اردبیلی / ۳۲۱
- ۱۴- همان / ۳۲۲
- ۱۵- دیوان مغربی / ۷۳
- ۱۶- همان / ۷۵
- ۱۷- شرح گلشن راز. بابا نعمت الله نخجوانی
- ۱۸- شرح صاین الدین علی ترکه اصفهانی / ۲۱۷
- ۱۹- شرح گلشن راز . دکتر کاظم دزفولیان / ۴۹۴
- ۲۰- تعلیق آشتیانی بر رسائل قیصری / ۱۱۴
- ۲۱- بقره: ۲۵۵، یعنی خداوند متعال ذاتی است که نه او را کسالت در بر گیرد و نه خواب
- ۲۲- الهی نامه. چاپ اول
- ۲۳- همان / ۶۷ و ۶۸. چاپ ۳۲ مؤسسه بوستان کتاب
- ۲۴- اسراء: ۲۳
- ۲۵- کتابچه‌ی تحریف‌های تفکیکیان پیرامون حکمت و عرفان / ۵۳ و ۵۴

- ۲۶- ممدالهمم در شرح فصوص الحکم / ۵۱۴
- ۲۷- کتابچه تحریف تفکیکیان پیرامون حکمت و عرفان / ۵۶
- ۲۸- همان / ۵۹
- ۲۹- بقره: ۵۱
- ۳۰- اعراف: ۱۴۸
- ۳۱- اعراف: ۱۴۹
- ۳۲- اعراف: ۱۵۲
- ۳۳- بقره: ۵۴
- ۳۴- جائیه: ۲۳
- ۳۵- محی الدین ابن عربی، چهره‌ی برجسته‌ی عرفان اسلامی / ۵۶۸ و ۵۶۹
- ۳۶- تفسیر بیان السعاده ۴۳۷/۲
- ۳۷- تاریخ صفویه / ۲۹
- ۳۸- همان / ۳۰
- ۳۹- همان / ۳۱
- ۴۰- مقدمه‌ی دفتر پنجم مثنوی / ۷۵۵
- ۴۱- تاریخ فلسفه در اسلام ۱/۵۸۰ و ۵۸۱
- ۴۲- فصوص الحکم / ۱۹۴
- ۴۳- همان ۱/۵۸۲
- ۴۴- بقره: ۱۱۵
- ۴۵- فصوص الحکم / ۱۱۳
- ۴۶- فتوحات مکیه ۱/۱۷۵
- ۴۷- ترجمان اشواق / ۳۰
- ۴۸- مبدأعلی، چاپخانه حیدری، ۱۳۳۷ / ۷۴
- ۴۹- فتوحات مکیه ۱/۲۷۲
- ۵۰- همان / ۴۷۵
- ۵۱- اسفار اربعه ۲/۲۹۲

۵۲- گلشن راز. شیخ محمود شبستری

۵۳- اصول کافی ۱/۲۴۰

۵۴- همان ۱/۲۶۴

۵۵- همان ۱/۳۶۸

۵۶- توحید صدوق / ۳۲

۵۷- بحار الانوار ۳/۱۴۸

۵۸- اصول کافی ۱/۳۴۶

۵۹- بحار الانوار ۴/۲۳۰

۶۰- دروس فلسفه / ۱۲۰

۶۱- آل عمران: ۸۵

۶۲- فتوحات مکیه ۱/۳۸۱ و ۳۸۲

۶۳- همان ۲/ ۸

۶۴- محی الدین ابن عربی. چهره‌ی برجسته عرفان اسلامی / ۵۶۱ و ۵۶۲

## فصل دوم: ویژه ی پاسخ به نامه ی آیت الله سبحانی

«پاسخ حجت الاسلام و المسلمین سید عباس روح بخش»

### چکیده:

آیت الله سبحانی در تاریخ ۱۳۸۸/۴/۷ نامه ای به دفتر مرکزی مجله ی نورالصادق فرستادند که در آن ضمن تشویق و تأیید خدایسندانه و مخلصانه ی نویسندگان نورالصادق چند نکته ای را نیز به عنوان نقد آورده بودند برای این که این مجله ای که به نظر ایشان عالی است و اهداف مقدسی را دارد از هر نقضی مبرا شود. از آن زمان تا کنون دانشمندان، فرهیختگان، اساتید دانشگاه و حوزه در پاسخ نامه مذکور مقالاتی به دفتر مرکزی مجله ی نورالصادق ارائه دادند که نورالصادق به ترتیب آنها را برای اطلاع خوانندگان چاپ می کند، این بار نوبت به نوشتار دانشمند معظم استاد بزرگ حوزه ی علمیه ی مشهد حضرت حجت الاسلام و المسلمین سید عباس روح بخش رسید که تقدیم خوانندگان عزیز و اهل دقت و حق طلب می نماید.

### فلسفه یا فرقه ی ضالّه ی باطنیه! (۱)

از اتهامات شاخص اهل حکمت و معرفت به پیروان مکتب وحی نسبت دادن اشریعت و اخباریت است!

فلاسفه در راستای این چنین نسبتی به خود زحمت نداده اند تا کلمات اشاعره و اخباریین و فی المثل ملا امین استرآبادی را که به زعم خودشان تطابق کامل با کلمات پیروان مکتب وحی دارد، بیاورند، تا بلکه شاهدهی باشد بر اثبات ادعای خود. (۲)

ولیکن نگارنده ادعایی را مطرح می کند و برای اثبات ادعای خود از باب «البینة علی المدعی» شواهدی ذکر می کند.



**ادعا این است که:** تأویلات فلاسفه، همان تأویلات اسماعیلیه و باطنیه است، بدون کوچکترین تفاوتی، بلکه تأویلات فلاسفه به دو دلیل نسبت به تأویلات باطنیه مخرب تر و وقیحانه تر است؛ زیرا:

**اولاً:** فلاسفه خود را شیعه ی اثنی عشری می دانند و اندیشه ی آنها به نام تشیع ناب ترویج می شود، لیکن اسماعیلیه و باطنیه مدعی شش امامی هستند و در واقع شیعه نیستند.

**ثانیاً:** با توجه به اینکه مطالب فلاسفه (و به خصوص تأویلات صدرا) منشأش یونانی بوده، سعی در آمیزش مطالب یونانی با اسلامی داشتند و در پرتو این نکاح غیرمتناسب و نامشروع، جانورانی مخوف پس افتادند که ظاهری اسلامی و باطنی الحادی دارند، که هر صاحب عقلی را به وحشت می اندازد. (۳) و چنان دین را بازیچه توهمات خود قرار دادند، که شناسائی آن کار مشکلی شد. (۴)

### **نظرات باطنیه درباره ی تأویل و باطن قرآن و هماهنگی این نظریه با فلاسفه**

از نظر باطنیه، قرآن - بلکه تمام شریعت - رموز و امثال اند. مراد و مقصود اصلی، حقایقی است که در ورای آنها است. ناصر خسرو می گوید:

«هر کس این اشارات و رموز را نداند، بی فرمان شود.»

باطنیه و فلاسفه، گرچه عدم انفکاک ظاهر و باطن قرآن سخن گفته اند، اما رستگاری را منوط به توجه به باطن می دانند، ناصر خسرو می گوید:

«کتاب و سنت چون دو جسم است و معنا و تأویل قرآن جسدها را چون دو روح است و هم چنان

که جسد بی روح خوار باشد، کتاب و سنت و شریعت هم بی تأویل و معنا، مقدار نیست نزدیک

خدای.» (۵)

باطنیه (چونان فلاسفه) گرچه بر لزوم حفظ ظاهر تأکید کرده اند، اما احکام شریعت را غل و زنجیرهایی می دانند که برای پرورش انسان واجب شده است و در زمان ظهور قائم، بسیاری از آنها برداشته می شود.

ناصر خسرو در «اخوان الصفا» می گوید:

«چون جسد مردم را راستی بشود و طبایع اندر و میل از اعتدال، درستی قوت از او بشود تا بر طبیب حکیم واجب شود بازداشتن هر بیمار را از آنچه مرو را آرزو شود و تکلیف کردن مرو را از خوردن داروهای تلخ و ناخوش آنچه او مرو را نخواهد تا به دین دو به تندرستی باز رساند، پس فرمان آن طبیب و بازداشتن او مر آن بیمار را از آنچه او خواهد، بر مثال غُل باشد بر دست او و قیدی باشد بر پای او اند وقت بیماری...» (۶)

### نمونه هایی از تأویلات باطنیه

در آیه ی ((وَالزَّيْتُونَ)) (تین: ۱) می گویند:

تین، یعنی عقل کل و زیتون، یعنی نفس کل ... (۷)

در آیه ی ((رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ)) (الرحمن: ۱۷) می گویند:

دو مشرق، یعنی عقل و نفس و دو مغرب، یعنی ناطق و اساس... (۸)

و در آیه ی ((وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ)) (فصلت: ۳۷) می گویند:

شب، یعنی ناطق و روز، یعنی اساس. (۹)

قاضی نعمان در تأویل آیه ی ((اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ)) (طلاق: ۱۲) می گوید:

مراد، آسمان های هفت گانه (هفت ناطق) و مراد از زمین های هفت گانه حت های هفتگانه است. (۱۰)

ناصر خسرو ایدئولوگ برجسته اسماعیلیه و باطنیه در کتاب فلسفی خود نسبت به قدم هیولی و عالم می گوید:

«از قول های نیکو که حکیم ایرانشهری اندر قدیم هیولی و مکان گفته است و محمد زکریای رازی،

مر آن را زشت کرده است که ایرانشهری گفت که ایزد متعال همیشه صانع بود و وقتی نبود که مر او

را صنع نبود، تا از حال بی صنعی به حال صنع بیاید و حالش متغیر بگردد. و چون واجب است که

همیشه صانع بوده، واجب آید که صنع او بر او پدید آمد قدیم باشد... پس هیولی قدیم است و هیولی

دلیل قدرت ظاهری خدای است.» (۱۱)

این مطلب باطنیه همان مطلب فلسفه ی به اصطلاح اسلامی است که می گوید: اصول ازلیه و ماده المواد عالم، قدیم است! فرقی که بین کلام اسماعیلیه و «فلسفه ی اسلامی شده» وجود دارد این است که: اسماعیلیه اهل خدعه و نیرنگ و تدلیس در نشر و ترویج تفکرات خود نبودند، به عکس فلاسفه؛ خصوصاً از قرن ۱۲ به بعد که برای فرار از تکفیر متشرعان، (۱۲) قدم را به زمانی و ذاتی تقسیم کردند و نسبت به عالم قائل به قدم زمانی شده اند.

ناصر خسرو می گوید:

«معقولات فوق زمان هستند، هم چنان که محسوسات تحت زمان هستند.» (۱۳)

فلاسفه نیز قائل هستند عقول مجرد و ملائکه خارج از زمان هستند و کون و فسادی در آنها راه ندارد.

ناصر خسرو دو دلیل از ارسطو نقل می کند که عالم قدیم است:

۱- جواد بودن خدا که اگر عالم حادث باشد، دیگر خداوند جواد نیست (و لازمه اش انقطاع فیض است)

۲- عدم تخلف معلول از علت تامه. (۱۴)

ناصر خسرو، قول ارسطو و به اصطلاح، قوی ترین ادله فلاسفه را نسبت به قدم عالم مطرح می کند.

این عالم قرن پنجم، حدوث عالم را بر اساس حرکت جوهری که ملاصدرا خود را مبدع این تفکر می داند، مطرح می

کند و می گوید:

«عده ای جمع کردند بین جواد و فیاض بودن خداوند و حدوث عالم به این صورت که خداوند عالم

را به دفعات بی نهایت آفریده و به دفعات همی خواهدش آفریدن و هرگاه (قوت هایی که عالم بدو

استوار شده است، سپری شود عالم) بنده های او گشاده شود و جزوهایش فرو ریزد و آنگاه باری

تعالی از همان اجزای پراکنده شده به خواست خویش بی هیچ زمانی، دیگر باره عالم را بیافریند و آن

آغاز حدوث آن دفعه باشد تا به آخر و بدین قول، عالم بیرونی قدم باشد و درونی حادث.» (۱۵)

ناصر خسرو در کتاب «وجه دین»، تأویلاتی را ارائه می دهد برخاسته از تفکرات عرفانی، فلسفی خود؛ مثلاً نسبت به قرآن می گوید:

«قرآن سخن خداوند است و لیکن مخلوق نیست، بلکه گفتاری است که از عقل کل (خدا) رفته به میانجی نفس کل (پیامبر)». (۱۶)

اشاره دارد به عقل اول یا حقیقت محمدیه (صلی الله علیه و آله و سلم) که طبق قاعده ی «الواحد» خلقت خلایق بدو محول شده!

تأویل گرایی باطنیه چنان دامنه دار است که حتی ضروریات از این تأویلات مصون نماندند؛ مثلاً در همان کتاب در تأویل غسل جنابت می گوید:

لفظ جنابت از دور شدن گرفته که دوری را عرب، مجانست گویند و بیگانه را اجنبی گویند!

و تأویل به حقیقت است که سخن گوی اندر دعوت حق علم را به خداوند حق نسبت کند و خویشتن را از دعوی علم که گفته باشد دور کند و آن خویشتن شستن او باشد و چون آبی از او بیرون آید که از آن همچون اویی حاصل آید خویشتن شستن مردم واجب شود. معنیش آن است که چون از زبان مردم سخن بیرون آید کز آن سخن زایش روحانی باشد. برای آن کس واجب شود که خویشتن را از آن سخن دور کند و مر آن سخن را به سوی امامان هفتگانه نسبت کند. (۱۷)

در همان کتاب به وضوح آشکار می شود که چگونه اسماعیلیه - مانند فلاسفه - در تفاسیر خود آیات و روایات را مطابق مبانی خود تأویل می کنند و مبانی خود را تحمیل بر آیات می کنند.

به عنوان مثال در تأویل کتاب «صلاة» می گوید:

صلاة جملگی بر سه روست:

۱. فریضه

۲. سنت

۳. تطوع و نافله.

و تأویل نماز، دعوت است و فریضه، دلیل است بر «متم» که خلق را از او چاره نیست که بشناسند، و سنت، دلیل است بر «حجت» که او را فرا کرده ی متم است، و تطوع دلیل است بر جناح که اعنی «داعی» و این سه مرتبه دلیل است بر نه امام. (۱۸)

تأویلات اسماعیلیه حتی شامل حیض ماهیانه زنان نیز شده است. (۱۹)

تأویلات باطنیه در مورد آیات و روایات، بسیار زیاد است که می توان به کتب متعلق این گروه رجوع شود.

آنچه که در تأویل باطنیه مشاهده می شود و شباهتش را به تأویلات فلاسفه زیادتیر می کند، این است که در تأویل آیات، سعی شده به هر نحو ممکن، الفاظ قرآن را بر معتقدات خود حمل کنند.

و منشأ تأویلات باطنیه و به طور کلی تفکرات اصولی و بنیادین باطنیه، گرایش این فرقه است به فلسفه ی یونان.

از کسانی که - به تصریح خودش - بر اثر حضور در جلسات بحث و گفت و گوی اسماعیلیان متوجه علوم عقلی شده، ابوعلی سینا است که پدرش اسماعیلی مذهب بوده و به فلسفه ی یونان اعتقاد فراوان داشت و وی را به آموختن فلسفه و علوم عقلی وادار کرد. (۲۰)

با نگاه گذرا به نوشته های اسماعیلیه (مانند: رسائل اخوان الصفا، راحة العقل، جامع الحکمین و ...) در می یابیم که تفکر فلسفی، وجه ممیزه اندیشه ی اسماعیلی است و آن به این دلیل است که عصری که متفکران مهم اسماعیلی در آن می زیستند، عصری بود که فلسفه های مختلف به ویژه فلسفه ی یونان، به طور گسترده در میان مسلمین انتشار یافته بود. (۲۱)

روح علم آموزی در میان مسلمین از یک سو و هجوم گسترده ی فرهنگ بیگانه ی فلسفی از سوی دیگر، باعث شد که عده ای موضع انفعالی در پیش گرفته، برای حفظ دین و حفظ فلسفه، این دو را در هم ادغام کردند، تا بلکه مورد قبول افتد!

ناصر خسرو در «زاد المسافرین»، به یکی از شخصیت های فلسفی اسلامی، یعنی ایرانشهری اشاره می کند و می گوید:

«حکیم ایرانشهری در دو کتاب جلیل و سایر آثارش، عقاید فلسفی را در کسوت اصطلاحات مذهبی

در آورده و مردم را به دین خدا فراخوانده.» (۲۲)

حال بعد از نقل قسمتی از تأویلات باطنیه از صدرائیان و مدافعان ابن عربی، سؤال می کنیم که چه تفاوتی وجود دارد بین

تأویلات مدعیان تشیع، آنهایی که مدعی تمسک به تقلین هستند با آنهایی که ادعای هفت امامی را دارند؟!

از جناب فیلسوف، فیلسوفی که خود را شیعه می نامد می پرسیم: با چه برهان و استدلالی می توانی خط بطلان روی

تأویلات باطنیه بکشی جز از راه عقل و نقل؟ جز از طریق تقلین؟

اگر از طریق عقل و استدلال عقلی در تخریب تأویلات باطنیه استفاده کنی، باطنیه در جواب خواهند گفت: مقولاتی از

قبیل عذب شدن عذاب عدم خلود کفار، عشق به ظُرفا و فُتیان برای رسیدن به عشق حضرت احدیت، ایمان فرعون،

عدم گریه بر مصائب ابا عبدالله (علیه السلام) و هزاران مسئله ی دیگر، چگونه با عقل (البته عقلی که خداوند به عنوان

یک موهبت الهی در خدمت انسان قرار داده، نه توهمی که فلاسفه او را عقل می نامند) سازگاری دارد؟!

و اگر به وسیله ی نقل (اعم از آیات و روایات) فیلسوف در مقام جواب دهی برآید، در این صورت در به کار گیری نقل

از دو طریق چاره ای ندارد:

۱. ظواهر ادله ی نقل

۲. باطن این ادله

اگر فیلسوف از ظواهر ادله مدد گیرد، باطنیه خواهند گفت: چگونه شما از طریق ظواهر ادله در نقد تأویلات ما استفاده

می کنید در حالی که بین معتقدات شما و ظواهر نقل، هیچ گونه تناسبی وجود ندارد. به عنوان مثال، ظاهر قرآن می

گوید:

((وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ)) (بقره: ۱۶۷)

ولی معتقد شما می گوید به عدم خلود این دو چگونه با هم قابل جمع است؟! مضافاً به این که فیلسوف قائل است مطالب فلسفی تماماً برگرفته از حقیقت قرآن است، یعنی باطن قرآن؛ زیرا ظواهر در معارف حجت نمی داند. در نتیجه ظواهر در فلسفه جایگاهی ندارد تا بدان وسیله بتواند احتجاج کند.

و اگر فیلسوف از طریق باطن ادله و تأویل آیات استفاده کند، باطنیه خواهند گفت: به چه دلیل و میزان، تأویل شما برخاسته از باطن قرآن باشد؟ و تأویل ما برخاسته از ذوق و استحسانات شخصی و لذا باطل شمرده شود؟! (۲۳)

خلاصه ی کلام آن که: هر اشکالی فیلسوف اثنی عشری بر تأویلات باطنیه وارد کند، همان اشکال گریبان خودش را هم خواهد گرفت، هر چند که باطنیه و فلاسفه در اصول و اساس معتقدان خود شریک اند؛ از قبیل قدم ماده، مجرد بودن ملائکه، قاعده الواحد و ...؛ زیرا هر دو از یک آبشخور معتقدات خود را فرا گرفته اند که همان فلسفه ی یونان است (۲۴) و لذا تا فیلسوف از «عقل» خود مدد نگیرد و دست از توهمات بر ندارد (۲۵) و هماهنگی بین معتقدات خود و ظواهر ادله برقرار نکند، نمی تواند جوابی نسبت به باطنیه بدهد.

این بود قسمت کوچکی از معتقدات اربابان معارف و سکان داران طریق وحی!

و نیز قسمتی از «فکاهیات» فلاسفه که به اسم معارف ناب ترویج می شود، ما را به ریشه ی اختلافات شدید مسلمانان در فهم از کلام وحی راهنمایی می کند.

کدام اختلاف؟

قبل از آن، داستانی را نقل می کنیم.

شب هنگام، دزدی نابکار دیوار مغازه ای را می کوفت تا دریچه ی به درون آن باز کند، از صدای آن، صاحب مغازه که خانه اش در جوار مغازه و مردی ابله بود از خواب بیدار شد، بر پشت باب آمد، رو به دزد کرد و گفت: در چه کاری؟ دزد (که متوجه حماقت صاحب مغازه شده بود) در جواب گفت: دارم دُهل می زنم.

گفت: کو صدایش؟

جواب داد: فردا صدایش را خواهی شنید!

فردای آن روز که بیدار شد، دید اموالش را به سرقت برده اند شروع کرد به ناله زدن، فهمید آن صدای دهل موعود، همان فریادهای اوست! (۲۶)

آری، دزدان زیرک از جهالت و حماقت مسلمانان استفاده کرده، قفل علم و حکمت را از بیت راسخون در علم (اُمه ی هدی) به سرقت بردند، و در قبال این کالای ارزشمند، متاعی ناچیز به نام فلسفه، و به اسم حکمت! وارد بازار اندیشه کردند، و موجبات اختلافات را در بین مسلمانان فراهم کردند.

آری، به برکت وجود فلسفه، قرائت های واحد از مفاهیم قرآن متعدد شد، قرائتی جدید در لباسی جدید. (۲۷) کشمکش های خونینی را در عرصه ی علم به وجود آورد. غبار تکفیر و توهین، فضای مقدس علم را فرا گرفت، هر کس به خود اجازه می داد (و می دهد) قرآن را بازیچه ی توهمات یونانی زده ی خود کند. این سر و صداهایی که در عرصه ی معارف به وجود آمد و نیز رکورد و سقوط در ابعاد مختلف علم (اعم از تجربی و انسانی) همان صدای دهل است، صدای دهلی که موجبات خنده ی غربیان را فراهم کرده.

مرحوم آیت الله خوبی به آثار زیانبار این مهمان ناخوانده اشاره می کند و می فرماید:

«... فلسفه ی یونان به زندگی مسلمانان راه یافت، فرقه ها و گروه های مختلف از آنان به وجود آورد

به طوری که فرقه ای فرقه ی دیگر را تکفیر و گروهی از گروه دیگر تبری و دوری می نمودند.

و این نزاع و دو دسته گی در همین جا خاتمه پیدا نکرد، بلکه تا به مرحله ی جنگ و خونریزی پیش

رفت، چه رسوایی هایی که به وسیله ی همین نزاع در اسلام به بار نیامد و چه احترام هایی که هتک

نگردید، و چه خون ها که ریخته نشد.

با این که هر دو طرف - هم قاتل و هم مقتول - به مبدأ و معاد معتقد بوده و به رسالت پیامبر ایمان

داشتند و از امت اسلام محسوب می شدند.

ما نمی دانیم ای کاش می دانستید کسانی که این اختلاف را در بین مسلمانان انداختند چه عذر و بهانه

ای در پیشگاه خداوند خواهند داشت، و در روز رستاخیز، روزی که همگان به سوی خدا خواهند

برگشت و از کرده ی آنان سؤال خواهد شد، چه جوابی خواهند داد.» (۲۸)



آری، این فلسفه بود که مفسر قرآن را وادار می کند برای اثبات تفسیر قرآن به قرآن، استغناى قرآن از عترت را مطرح کند (با این که هستی قرآن صامت، معلول وجود قرآن ناطق است) و می گوید:

گرچه برای این که در ورطه ی تفسیر به رأی نیفتیم لازم است به غیر خود پناه بیاوریم، ولی بحث اینست که آن غیر، چه کسی است؟ «سنت» نمی تواند باشد زیرا چنین چیزی هم با قرآن منافات دارد (که می گوید: من مبین، هادی، تبیان و ... هستم) و هم با خود سنت منافات دارد که ما را به قرآن ارجاع می دهد و به عرض اخبار بر قرآن، امر می کند. (۲۹)

(این گفته ی علامه، شبیه گفته ی کودتاگران سقیفه ی بنی ساعده است که عربده ی «حسبنا کتاب الله» را سر دادند).

مرحوم شیخ صدوق می گوید:

اگر کسی از اهل عناد و الحاد به قرآن استدلال کند به این بیان که در قرآن تبیان هر چیزی است و خداوند فرموده:

((مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ)) (۳۰)

پس ما نیازی به ائمه ی معصومین (علیهم السلام) نداریم! در جواب می گوئیم:

در قرآن تبیان هر چیزی است ولی بخشی از مطالب آن منصوص و بخشی دیگر آن مورد اختلاف واقع شده، پس بایستی بیانگری باشد که موارد اختلاف را برای ما روشن نماید و این سنت الهی در همه ی امت ها بوده ... و این امام (علیه السلام) است که بعد از رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) چراغ هدایت را به دست گرفته و می تواند تفرقه را از میان بردارد. (۳۱)

## تذکری به ناقدان پیروان مکتب وحی

زمان ما دوره ای نیست که هر چه به تخیل شخص مبتدی (و یا منتهی راجل تراز مبتدی) می رسد به قلم آورد و به اسم حکمت، اشاعه دهد. مقام شریعت الهی، از این که هر تازه واردی به آن ورود پیدا کند و با ضرس قاطع در مسائل شرعی اظهار نظر کند، بالاتر است.

از نوشته‌ی بعضی از مدعیان فضل و معرفت که در مباحث معرفتی و اعتقادی احاطه و آگاهی لازم را ندارند و به کُنه مسائل غامض و دقیق معارف نرسیده‌اند، و به واسطه‌ی عدم ممارست در این مبانی، معلوم می‌شود که خیلی زود است که بتوانند در ارتباط با شخصیت علمی علما - به ویژه شخصیت کم نظیر حضرت آیت الله سیدان - اظهار نظر کنند؛ لذا خوب است قبل از نقد مکتبی با دقت مبانی آن مکتب را از نظر بگذرانند و با عجله خود را در صف اربابان تألیف و صاحب نظران قرار ندهند و خیلی زود در مسائل عمیق اعتقادی اظهار نظر نکنند.

### سخنی با علماء و فضلاء عرصه‌ی علم و دانش

آیا جامعه‌ی علمی رسالت و تعصبی را که در تحفظ از شخصیت‌های علمی و سیاسی و نیز دفاع از گفتار این اشخاص را به عنوان یک فرضیه‌ی دینی بر خود واجب می‌داند، نسبت به وجود نیر حضرت الوهیت و نیز کلام الله، همان رسالت را احساس می‌کند؟

اگر این چنین است، آیا وقت آن نرسیده است، قرآن را از بند اصطلاحات فلسفی رهاکننده و فلسفه را به (موزه) راهنمایی کنیم؟ تا بلکه بشر بعد از ۴۰۰ سال قرآن را آن طور که هست ببیند و بخواند، نه آن طور که فلاسفه تفسیر می‌کنند؟ چه مضحک است با این که خود دارای منبع فیض هستیم، لیک دست نیاز به سوی بیگانگان دراز کنیم و از آنان طلب کنیم معارف حقه‌ی الهی را!

سال‌ها دل طلب جام جم از ما می‌کرد آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد

گوهری کز صدف کون و مکان بیرون است طلب از گمشدگان لب دریا می‌کرد (۳۲)

متأسفانه ما در خواب خرگوشی خویش فرو رفته ایم و پیوسته صلاح را در این می‌دانیم که این سخنان مسکوت بماند و هیچ کس دم نیاورد تا مسائل اصولی ترمان حل شود، تا بلکه شخصیت بزرگانمان لکه دار نشود؟

کلمات گهرباری چون ((أَنْظِرُوا إِلَيَّ مَا قَالَ وَلَا تَنْظُرُوا إِلَيَّ مِنْ قَالَ)) را باید در برابر حفظ شخصیت‌های بزرگ علمی و سیاسی بشری مدفون کرد!

و نیز بیانات دورافشانی از قبیل ((لا تعرف الحق بالرجال، اعرف الحق تعرف أهله)) وقتی در برابر شخصیت های زمینی قرار می گیرند، می بایست به خاطر مصالح و امنیت علمی ایران زمین، راهی فراموش خانه کرد.

این تبلیغات گسترده، از طریق بولتون های خبری، در تبلیغ فلسفه، و این هزینه های هنگفت در تشکیل کنگره ها و مجالس یادبود (و نیز چهره های ماندگار فعلی) از میراث داران فلسفه ی یونان است که هر روز بیش از گذشته تقویت کننده ی انحراف و تضعیف کننده ی معارف ناب و حیانی را به وجود می آورد. مبالغی که می تواند سهم به سزایی در ریشه کن کردن فقر، فحشا، بیکاری و ... ایفا کند.

آری، معارف اسلامی رایج در کشور برخاسته از همان تفکری است که مغرب زمینیان در قرن ۱۷ میلادی به زباله دان تاریخ سپردند و تفکری نو و جدید، منهای تفکر ارسطویی برای خود ساختند و حداقل در علوم تجربی به پیشرفتی چشمگیر رسیدند. (۳۳)

ما مسلمانان که از منابع غنی دروس معرفتی برخوردار هستیم، مرجع خود را رها کرده و قی کرده های غربیان را نشخوار می کنیم. (۳۴)

نه تنها در علوم تجربی به دنبال مغرب زمینیان افتاده ایم، بلکه علوم انسانی ما نیز متأثر از حکمت یونانی است.

اینست که معارف به اصطلاح اسلامی، جواب گوی نیازهای علمی جوانان نیست. لذاست وقتی جوان نمی تواند شبهات و سؤال هایی که ذهنش را احاطه کرده در معارف مصطلح اسلامی بیابد، در نتیجه برای یافتن جواب خویش در خانه ی دشمن را می کوبد و طبعاً زمینه ی گرایش به فرقه های ضاله از قبیل شیطان پرستی، خرافه گویی و ... را به وجود می آورد.

آیا با وجود این، باز مهر سکوت بر دهان زنییم به خاطر حفظ حرمت شخصیت ها؟!

آیا کدام بزرگی بزرگتر از اسلامان، قرآنمان، پیامبرمان، امامانمان، معارفمان، توحیدمان، و امامت و ولایت مان است؟ و کدام شخصیتی فراتر از هشام ها و مفضل ها و محمد بن مسلم ها و زراره ها و مؤمن الطاق ها و یونس بن عبدالرحمان ها و فضل بن شاذان ها و اکثریت قریب به اتفاق فقهای مان که سرتا پا توحید بودند و دشمن آشکار و خستگی ناپذیر فلسفه و عرفان و تصوف و وحدت وجود و جبر و تشبیه و ...؟!

امروزه سخن هیچ کس برای ما حجتّ تعبدی دینی نیست، چون حجّیت و ولایت دینی از آن امام(علیه السلام) است و بس، شخصیت هیچ کس پشتوانه سخن او نیست، از همه حجت بخواید جز از امام(علیه السلام) که خود حجتّ است. باری، آیا پس از بر باد رفتن اصل توحیدمان در مقابل «وحدت وجود» و نیز اصل ولایت پیامبران و امامانمان در مقابل «ولی» اهل عرفان و تصوف، دیگر چه چیزی برای ما و اسلام ما خواهد ماند که این دو فدای آنها شوند؟

وین علم دنی که تو را جان است	فضلات فضایل یونان است
خود گو تا چند چو خرمگسان	نازی به سر فضلات کسان
تا چند زغایت بی دینی	خشت کتیش بر هم چینی
اندر پی آن کتب افتاده	پشتی به کتاب خدا داده
نه بهره زعلم فروع و اصول	شرمت باد از خدا و رسول(۳۵)

پس به خود بیاییم و مانند اروپاییان رنسانسی را در مشرق زمین به وجود بیاوریم آن هم بعد از ۴۰۰ سال که از پاسداری علمای دلسوز به اسلام نسبت به حکمت متعالیه می گذرد (حکمت متعالیه ای که خود را زنده کننده ی فلسفه ی دو هزار و سیصد سال یونانیان می داند). اما نه مانند اروپاییان، علم برهنه از دین را تحویل اجتماع بدهیم (که مولّد فحشاست) بلکه همان معارفی را که تعلق دارد به چهارده قرن پیش، از زیرگرد و غبار فلسفه وارهانیم.

اگر طالب حکمت متعالی هستیم باید به این یوستین وارونه ای را که عرفا و فلاسفه به اسم حکمت بر تن قرآن کردند خارج کرده و لباسی را که حافظان و نگهبانان به حق قرآن دوختند، بر قامت کلام الله بیوشانیم.

((مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ))؛ (۳۶)

کسانی که برای خود تکیه گاهی غیر از خدا برگرفته اند مانند عنکبوت اند که خانه ای برای خود با تنیدن تارهایی به دور خود ساخته و البته سست ترین خانه ها، خانه عنکبوت است، ای کاش می دانستند.

## پی نوشت ها:

۱- فرقه‌ی اسماعیلیه و باطنیه بر این باورند که پس از امام صادق(علیه السلام) امامت به فرزند ایشان جناب اسماعیل می رسد. آنان مدعی اند که امام صادق(علیه السلام) در دوران حیات خود بر امامت اسماعیل تصریح کرده و از طرفی امامت در «هفت» ختم می شود. اسماعیلیه عقاید نو افلاطونی را با مذهب خود در آمیختند و به تغییر و تأییل آیات و عقاید اسلامی پرداختند.

فرقه‌ی اسماعیلیه بر این باورند که در این عالم دین هم ظاهر و هم باطن هست. منظور شارع اسلام از احکام، باطن آنهاست نه ظاهرشان! عامه‌ی مردم بر مکتوبات و مکتومات معانی دست رسی ندارند.

عقاید خاص اسماعیلیه در هفت خوان خلاصه می شود که جزء اصول اصلی اسماعیلیه است:

۱. مستحب ۲. مأذون ۳. داعی ۴. حجت ۵. امام ۶. اسامی ۷. ناطق

تأویلات اسماعیلیه نوعاً دائر مدار همین هفت خوان است.

حمیدالدین کرامی می گوید: اسماعیلیه برای دعوت مردم به کیش خود، از عقول عشره ارسطویی مدد می گیرند. فرقه‌ی اسماعیلیه به هشت فرقه تقسیم شدند:

۱. خطاییه ۲. مبارکیه ۳. تسمطیه ۴. ناصریه ۵. صباحیه ۶. قرامطه ۷. مستحلویه ۸. آقا خانیه.

[تاریخ ادیان و مذاهب جهان از ۳۰ هزار سال تا کنون ۳: ۱۲۳۱ - ۱۲۳۲ و ۱۲۳۸ - ۱۲۴۰] این فرقه را به اعتبار نسبت در برابر عباسیان، فاطمیه گویند، و به اعتبار پیروی از اسماعیل - در مقابل زیدیه و کیسائیه - موسوم به اسماعیلیه شدند، و به لحاظ این که در احکام دین و مذهب، تأویلاتی داشته اند و به گمان خود به باطن شریعت عمل نموده اند، باطنیه گویند. و به اعتبار این که هفت امامی می باشند که از امام علی(علیه السلام) شروع و به جناب اسماعیل ختم می شود، شیعه‌ی سبعمیه می گویند، و به اعتبار این که می گویند فقط باید از امام معصوم پیروی کرد، تعلیمیه می گویند. [اعترافات غزالی (ترجمه‌ی کتاب المنقذ من الضلال - ترجمه زین الدین کیایی نژاد) ۵۰/ و ۵۱]

۲- مثل فلاسفه، مثل آن زن حامله‌ای است که به خاطر «ویاری» که دارد، هر چیزی ممکن است دلش هوس کند و یا نسبت به هر شیئی متنفر شود، بدون این که دلیلی برای کارش داشته باشد و یا بیاورد!

۳- به قول مرحوم فلاطوری؛ خلط بین دین و فلسفه، نه به نفع فلسفه است و نه دین لذا اسلامی گفتن فلسفه، یعنی صورتی اسلامی دارد همین و بس. [فلاطوری ۴۸/۱].

به قول استاد جلال الدین همائی: از آمیختن فلسفه با دین معجونی نوظهور ساخته می شود که نه برای درد فلسفه و نه برای دین، درمانی بخش است، کسانی که در این صدد بوده اند، نه حق دین را ادا و نه درد فلسفه را دوا کردند. [غزالی نامه ۵۲/ و ۵۳].

۴- به قول قدیمی ها: دیوانه ای سنگی در چاه می اندارد صد نفر عاقل نمی توانند آن را در آورند!!

۵- اخوان الصفا / ۶۶.

۶- همان / ۲۸۰ - ۲۸۲

۷- وجه دین / ۸۱

۸- همان / ۸۶

۹- اساس التأویل / ۴۴

۱۰- اساس التأویل / ۴۲

۱۱- زاد المسافرین / ۱۰۲

۱۲- «يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ» (نساء : ۱۰۸) نسبت به صنایع دستی خداوند به خود ترس راه می دهند، لیکن نسبت به

خالق این صنایع، به خود بیمی راه نمی دهند.

۱۳- زاد المسافرین / ۱۱۷

۱۴- همان / ۲۵۴

۱۵- همان / ۲۵۵

۱۶- وجه دین / ۵۷-۵۸

۱۷- همان / ۱۲۲

۱۸- همان / ۱۳۰

۱۹- همان / ۲۴۸

۲۰- فرقه ی اسماعیلیه / ۲۶ (به نقل تاریخ ادبیات در ایران ۱/۲۱۵)

۲۱- راحة العقل / ۱۹

۲۲- زاد المسافرین / ۹۰.

۲۳- این جاست که عظمت ظواهر مشخص می شود؛ چرا که میزان برای سره از ناسره ی باطن، ظواهر است.

۲۴- به قول جامی:

چون فلسفیان دین برانداز از فلسفه کار دین مکن ساز

۲۵- زیرا اصطلاحات فلسفی چیزی جز بافته های وهمی بشری نیست، بافته هایی که وقتی بر یافته های وحیانی عرضه می شود بطلانش

آشکار می شود. خداوند متعال می فرماید:

«مَاتَعْبُدُونَ مِن دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءً سَمَّيْتُمُوهَا أَنتُمْ وَءَابَاؤُكُمْ مَا أَنزَلَ اللَّهُ بِهَا مِن سُلْطٰنٍ» (یوسف: ۴۰)

نمی پرستید مگر یک مشت اسامی قراردادی که خود و نیاکان ساخته اید، بدون این که این اسامی ساخته ی شما را خداوند تأیید نموده باشد.

۲۶- مولوی:

این مثل بشنو که شب دزد عنید	در بن دیوار حفره می برید
نیم بیداری که او رنجور بود	طقطق آهسته‌اش را می شنود
رفت بر بام و فرو آویخت سر	گفت او را در چه کاری ای پدر؟
گفت مر او را که می کویم دهل	گفت کوبانگ دهل ای بو سبل
گفت فردا بشنوی این بانگ را	نعره‌ی یا حسرتا وا ویلتا

۲۷- روزگاری شهر ما ویران نبود دین فروشی این قدر ارزان نبود  
صحبت از موسیقی و عرفان نبود هیچ صوتی خوش تر از قرآن نبود  
مرجعیت مظهر تکریم بود حکم او را عالمی تسلیم بود  
یک سخن بود و هزاران مشتری آن هم از لوٹ قرائت ها تهی

۲۸- بیان در علوم و مسائل کلی قرآن (آیت الله خویی) ۷۰۵/۲ و ۷۰۶

۲۹- «والمحصل أن المنهی عنه إنما هو الاستقلال فی تفسیر القرآن و اعتماد المفسر علی نفسه من غیر رجوع إلی غیره.. و لازمه وجوب الاستمداد من الغير بالرجوع إلیه و هذا الغير لا محالة إما هو الكتاب أو السنة، و كونه هی السنة ینا فی القرآن، و نفس السنة الآمرة بالرجوع إلیه و عرض الأخبار علیه، فلا ینبغی للرجوع إلیه و الاستمداد فی تفسیر القرآن إلا نفس القرآن». [المیزان ۳ / ۷۷].

۳۰- سوره ی انعام : ۳۸

۳۱- کمال الدین و تمام النعمه: ۵۷۶ و ۵۷۷

۳۲- حافظ

۳۳- آثار ارسطو برای فلسفه اروپایی نظیر کتاب مقدس برای علوم روحانی گردید و متنی غیر قابل نقض و حلال همه مشکلات به شمار رفت، و در سال ۱۲۱۵ مسیحی نماینده یاپ در پاریس شرح و تحشیه ی کتب او را ممنوع ساخت و در سال ۱۲۳۱ یاپ گرگوریوس هم مجمعی از علما ترتیب داد تا قسمت های گمراه کننده ی آن را حذف کنند. و در سال ۱۲۶۰ تعالیم کتب او در هر مدرسه مسیحی اجباری

گردید و مجامع منحرفین از ارسطو را کيفر می دادند. دوران اقتدار ارسطو هنگامی به پایان رسید که اسباب و آلات نو پیدا شد و مشاهدان روز افزون گردید و تجربیات از روی تائی و دقت علم را از نو بنا نهاد و «آکم» و «راموس» و «راجر» و «فرانسيس بيکن» با اسلحه ی مقاومت ناپذیری مسلح شدند. (تاریخ فلسفه - ویل دورانت / ۸۸ و ۸۹)

راجر بیکن نسبت به کتب الحادی ارسطو می گوید: لو أتیح الی الأمر لحرقت کتب ارسطو کلها لأن دراستها یمکن أن تؤدی إلی ضیاع الوقت و احداث الخطاء و نشر الجهالة (به نقل از نور ملکوت قرآن ۲ / ۲۳۱ - پانوشت).

۳۴- رجوع کنید به ص ۲۹. ملاصدرا خود را احیاء کننده ی فلسفه ی یونان می داند و از طرفی فلاسفه قائل هستند بدون خواندن فلسفه نمی توان علم به عمق قرآن پیدا کرد و این فلاسفه هستند که بهترین موجودات به شمار می آیند (ملاصدرا پیرامون این آیه: «وَ اذْکُرُوا اللّٰهَ کَثِیْرًا لَّعَلَّکُمْ تُفْلِحُوْنَ» (جمعه: ۱۰) می گوید:

من گمان ندارم هیچ یک از انسان ها در وفای به عهد الهی و عمل به مقتضای این توصیه درباب فراوانی یاد خدا و مداومت بر آن، به پایه ی حکمای عارف بالله رسیده باشند؛ زیرا اینانند که خدا را بسیار زیاد یاد می کنند و آنان مصداق این آیه هستند:

«الَّذِیْنَ یَذْکُرُوْنَ اللّٰهَ قِیْمًا وَ قُعُوْدًا وَ عَلٰی جُنُوْبِهِمْ وَ یَتَفَكَّرُوْنَ فِیْ خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ» (آل عمران: ۱۹۱)

و مصداق این آیه: «وَ الَّذِیْنَ ءَامَنُوْا اَشَدُّ حُبًّا لِلّٰهِ» (بقره: ۱۶۵).

و از یک طرف حکمت متعالیه صدرا تنها فلسفه ی قابل قبول حکمای امروزمین است.

حال این نتیجه به دست می آید که: طریق فهم کتاب مسلمانان، نامسلمانان هستن! و لذا مسلمانان باید نهایت تشکر را از علمای غرب (ارسطو، افلاطون، و افلوپین) داشته باشند؛ زیرا اگر اینان نبودند چه کسی قدرت تبیین کلام الله را می توانست به عهده بگیرد؟! چه کسی می توانست ما را به عمق قرآن هدایت کند؟ اگرچه قرآن ۹۰۰ سال بعد از حکمای یونان نازل شد، ولی کلمات آنها دارای چنان اوجی است که خداوند کلام خود را بر طبق کلام یونانیان نازل کرده است!

آری، صدرا دفاع از کلمات کسانی را به عهده گرفته است که در قرون وسطی (قرن ۶- ۱۷) جزء تعالیم صد در صد و حیانی به شمار می رفت و در کلیساها به وسیله ی اربابان کلیسا تعلیم داده می شد و بعد در جنبشی به نام رنسانس پرونده اش بسته شد. این بود فلسفه ی قرون وسطایی ملاصدرا. و عرفانش نیز رونوشتی از عرفان ابن عربی، شخصیتی که معاند شیعه، نه! بلکه مسلمانان، به شمار می رفت (به قول جوادی آملی بسیاری از مبانی حکمت متعالیه و امدار عرفانی است که ابن عربی پایه گذار نامدار آن است). [سرچشمه ی اندیشه ۴۲۱/۱]

۳۵- مثنوی شیخ بهایی.

۳۶- سوره ی عنکبوت: ۴۱



«آیت الله حاج شیخ حسن صافی اصفهانی»

چکیده:

زعیم فقید حوزه ی علمیه ی اصفهان حضرت آیت الله حاج شیخ حسن صافی در این اثر گرانبار در ادامه ی بحث تکامل انسان ابتدا به انسان صالح و انسان طالح اشاره ای می نمایند آنگاه به ارزش انسان صالح و ثمرات مترتب بر آن می پردازد از قبیل: مقام ولایت و مقام مخلصین و به دنبال آن اقسام عبادت ها را ذکر نموده و به این نکته اشاره می کنند که ولایت اهل بیت (علیهم السلام) و مطالعه ی سیره ی آنها یکی از عوامل رسیدن به مقامات مذکور و رزق غنائی است. ایشان تمام این بحث ها را با استدلال به محکمت آیات و روایات مطرح می نمایند که برای خواننده جذابیت و حلاوت خاصی در بر دارد.

### شوق وصال (۶)

«آیت الله حاج شیخ حسن صافی اصفهانی (ره)»

((إِنَّ وَلِيِّ اللَّهِ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ

لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَكُمْ وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ)) (۱)

بحث ما درباره ی [عوامل] تکامل انسان و عوامل انحطاط و عوامل وقوف بود.

### صالح و طالح

عرض شد که انسان از ابعاد مختلف، تکامل دارد، مرز آن هم انسانیت و ایمان و عمل صالح است؛ یعنی این طرف مرز اگر انسانی از صالحین باشد در مرز انسانیت است و محتوای انسانیت را دارد، مقام توحید و مقام ولایت دارد، اما اگر مصداق صالحین نباشد، می شود طالح. (۲) آن طرف مرز هم مقام شرک است ولو شرک خفی.

کسی که از صالحین باشد موحد است و کسی که از طالحین باشد مشرک است. ممکن است از آن حدّ اعلای مشرک ها باشد، و ممکن است شرک خفی داشته باشد؛ مثل هوا پرستی، جاه پرستی، مقام پرستی، خود خواهی و خود پسندی این ها همه از رذایل اخلاقی و از معاصی است.

حجاب ها هم فرق می کنند، کلفت و نازک دارد، تا تمام حجاب ها بر طرف نشود و پرده ها پس نرود قلب انسان نورانی نمی شود و این فاصله برداشته نمی شود و به مقام شهود نمی رسد.

## مقام ولایت

اما وقتی اینها از بین رفت و مصداق صالحین شد، آن وقت است که ادنی مرتبه اش این است که به مقام ولایت می رسد، به مقام شهود می رسد، آن وقت است که از مناجات خدا لذت می برد، آن وقت است که مشاهده ی جمال حق می کند، آن وقت است که از سخن حق و مکالمه ی با حق متنعم می شود، اصلاً کیفش به همین است. لذتش به همین است، هواها، خودخواهی ها و خودپسندی ها از بین می رود، تدریجاً طوری می شود که یک انسان الهی می شود، وقت خودش را وقف خدا و اسلام و دین می کند، همه ی همّش بندگی خداست.

آن طرف مرز، بندگی خداست و این طرف مرز بندگی هوا و هوس و شیطان است، این طرف مرز ظلمات است و آن طرف مرز نور است، این طرف مرز اعمالش ((هَبَاءٌ مَّنْثُورًا)) (۳) است و آن طرف مرز اعمالش طوری است که ممکن است یک عمل، افضل از عبادت ثقلین باشد، مانند جنگ علی (علیه السلام) با عمرو بن عبدود که فرمود:

((ضربة علیّ يوم الخندق أفضل من عبادة الثقلين)) (۴).

وقتی عمل صالح باشد تجلی کند و صد در صد برای خدا باشد و هیچ شائبه ی هوا در آن نباشد، آن نیت عالی این گونه از آب در می آید که یک ضربه ی شمشیر حضرت علی (علیه السلام) افضل از عبادت ثقلین می شود. چه بسا اعمالی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و حضرت علی (علیه السلام) سر زده است که از این ضربت هم افضل باشد، اینها ارزش دارد.

## خدا، جزای عمل!

اصلاً وقتی انسان مصداق صالحین شد، تمام ارزش ها را دارا خواهد شد. آن وقت است که آن معیارها با معیارهایی که ما داریم قابل قیاس نیست و لهذا بعضی اعمال هست؛ مثل روزه که باید صد در صد برای خدا باشد: ((الصَّوْمُ لِي وَأَنَا اجْزَى بِهِ)) (۵)؛ یعنی این عمل آن گونه است که غیر از خدا نمی تواند جزای آن باشد. این عمل به قدری پر محتوا و با ارزش است که کسی غیر از خدا نمی تواند جزا بدهد. نمی تواند احصاء کند و حساب کند که چقدر ثواب دارد.

همان ضربت علی (علیه السلام) به قدری نزد خدا با ارزش است که حسابش با خداست و برای تفهیم ما این طور گفته اند، و الا باید این قدر این عمل با محتوا و پر ارزش باشد که به جز خدا کسی نتواند آن را محاسبه کند. خلاصه ی مطلب؛ این طرف مرز و آن طرف مرز از حیث مزایای دنیوی و اخروی از زمین تا آسمان با یکدیگر فاصله دارند. آنچه این اعمال را محتوا و روح می دهد، جان می دهد و از جنبه ی صورت بیرون می برد و به حقیقت می رساند، عمده اش خلوص است؛ خلوص نیت.

نیت خیلی نقش دارد. شخص اگر ایمان به خدا و پیامبران و ملائکه و اوصیا و معاد داشته باشد و عملش از روی انگیزه ی ایمانی باشد، این عمل نور دارد، محتوا دارد، لکن همان نیت هم خیلی فرق می کند.

## اقسام عبودیت

در مورد عبودیت و بندگی در احادیث ما اشاره شده است که بندگی یا «حَبّاً» است، یا «طمعاً» و یا «خوفاً» (۶). مرتبه ی افضلش «حَبّاً» است که عبادت احرار است. ادنی مرتبه اش هم برای ترس از عذاب خدا و جهنم است.

## عبادت بندگان

برخی از ترس عذاب دنیا و برزخ و قیامت است که اطاعت می کنند. البته دستورات را انجام می دهند، بندگی می کنند، جهنمشان هم نمی برند، بهشتشان می برند لکن ارزش این اعمال نسبت به بعضی دیگر کم است، این را می گویند: «عبادة العبيد». عبد تا چوب بالای سرش هست، عبادت می کند، بندگی می کند، تا سایه ی مولا را بالای سر خود ندید، عصیان می کند. این چندان ارزشی ندارد.

## عبادت مزدوران

برخی دیگر به حساب نعم بهشتی و به حساب الطاف الهی و عنایات الهی که خدا وعده داده است که اهل تقوا را بهشت برد و متنعم به نعمت های بهشتی کند، عبادت می کنند. چشم طمع به خدا دارند نه به مخلوق. این هم خوب است، این هم بندگی است، این را هم به بهشت می برند و بهتر از آن اولی است لکن این عبادت، عبادت «أَجْرَاء» است؛ مثل کارمند، بنا، عمله که برای آن پولی که به او می دهند، کار می کند، اگر بهشتش می برند برای حور و قصور است. این عبادت چندان مایه ای ندارد. نسبت به آن قسم بعدی چندان ارزشی ندارد.

## عبادت محبان و آزادگان

بهتر از همه ی این ها بندگی برای خود خداست و تحصیل رضای خداست «حَبَّاء». به خاطر این که خدا را دوست می دارد و خدا محبوبش هست، او را عبادت می کند متقابلاً این هم محبوب خداست:

((إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ)) (۷)

تا این طرف مرز است از اولیای شیطان است. وقتی به مرز تقوا رسید و مصداق عباد صالحین شد، محبوب خدا می شود. خدا اهل تقوا را دوست می دارد و معلوم است وقتی خدا کسی را دوست می دارد، چه معامله ای با او می کند. این عبادت، عبادت کرام و بزرگان است، عبادت احرار است، و در ذیل روایت دارد «افضل العبادة» یعنی بهترین عبادات همین قسم است.

بله! بهشت و جهنم هست اما ما چرا برای بهشت عبادت کنیم؟ امر خداست، فرمان خداست. اگر بر فرض محال، خدا اهل تقوا را جهنم هم ببرد، باید عبادت خدا را بکنیم، بندگی او را بکنیم. عبد باید عبودیت بکند، این دیگر از روی خوف و طمع نیست، نه از روی طمع به بهشت است و نه از روی ترس از جهنم. این عبادت انسان های آزاد است؛ انسان هایی که از اسارت بیرون آمده اند؛ احرار، آزادگانی که از قید و بند هوس آزاد شده اند و بنده ی شهوت نیستند و مادیات مقیدشان نکرده است، خودشان را آزاد کرده اند، پرواز کرده اند، خدا در وجودشان حکم فرماست. این ها آزاد مردانند.

نیت بر روی عبادت نقش خیلی عجیبی دارد که آن را پر ارزش یا کم ارزش کند. لذا خیلی از بزرگان عباداتشان از قسم سوم بوده و همه ی همشان این بوده است که رضای خدا را تحصیل کنند. بنده ها بیسندند یا نپسندند.

حضرت صادق(علیه السلام) پولی دادند به یکی از اصحابشان و آدرس یکی از بنی هاشم را دادند که آن پول را برای او ببرد اما نگوید چه کسی فرستاده است. صحابی پول را پیش آن هاشمی برد و به او داد و او هم دعا کرد که: «جزاه الله خیراً» و گفت:

«این شخص برنامه اش همین است. همیشه برای من پول می فرستد».

بعد هم از امام صادق(علیه السلام) گله کرد و گفت: « اینها برای من پول می فرستند، به من رسیدگی می کنند اما جعفر - امام جعفر صادق(علیه السلام) - با آن ثروتی که دارد به من رسیدگی نمی کند».

با یک کلمه ممکن بود این توهم را از او بر طرف بکند اما نه! امام نظرش این است که این مستحق است و برای رضای خدا باید به او رسیدگی کرد. حالا بفهمد که احترام بگذارد و از امام خوشش بیاید یا نفهمد، فرقی نمی کند.

## سیره ی ائمه(علیهم السلام) و اهمیت مطالعه ی آن

این جهت را عنایت داشته باشید که یکی از عوامل تحرک که در انسان انقلاب به وجود می آورد، حرکت به وجود می آورد، قلب را منقلب می کند و ماهیت انسان را عوض می کند، همین سیره ی ائمه است. حتی اصحاب ائمه هم یک برنامه و کارهایی داشته اند، فوق العاده! همان مطالعه ی زندگی آنها برای ما بس است.

در «بحار الانوار» احوال ائمه را نگاه کنید. ببینید این ها چه موجوداتی بودند که دشمن درباره ی این ها یک حرف هایی می زند که آدم بهتش می زند.

در حالات حضرت امام صادق(علیه السلام) است که در موسم حج، امام در مدینه بودند. یک حاجی می آید در مسجد می خوابد. اتفاقاً همیان پولش را در منزل جا گذاشته بود. وقتی بیدار شد، فکر کرد همیان را کسی برده. به این طرف و آن طرف نگاه کرد، امام را دید ولی نشناخت. خلاصه نسبت دزدی به حضرت داد. حال، حضرت چه کردند. می برندش در منزل، غذا به او می دهند و با لطف و عنایت زیاد هزار دینار در اختیار او می گذارند.

اگر به یک آدم معمولی، به یک حمال نسبت دزدی بدهند، اصلاً عوض می شود. دیگر نمی شود با او حرف بزنی. آن وقت به امام (علیه السلام)، شخص اول عالم وجود، به امام زمان وقت، نسبت دزدی می دهند؛ ابداً و اصلاً هیچ کاری نمی کند. آن شخص می رود منزل، می بیند که همیانش در خانه است. بر می گردد و می بیند که ایشان حضرت صادق (علیه السلام) است. این چه اخلاقی است؟ اینها انسان های الهی هستند. اینها الگو هستند، اینها نمونه هستند:

((لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ)) (۸)

آن وقت مثل مالک بن انس که یک سنی است، می گوید:

((ما رأيت عين ولا سمعت اذن ولا خطر على قلب بشر أفضل من جعفر الصادق فضلاً و علماً و

عبادة و ورعاً)) (۹).

می گوید: چشمی در عالم ندیده، گوشی نشنیده، به قلب هیچ بشری خطور نکرده که انسانی با فضیلت تر از امام صادق (علیه السلام) باشد؛ از نظر علمی، از نظر فضیلت، تقوا و ورع. این مخالف این طور می گوید. آخر این ها (مخالفان) یک چیزی دیده اند، بی حساب که نیست. این برنامه غیر از برنامه های عادی است. این شخص — امام صادق (علیه السلام) — غیر از آدمهای معمولی است. این یک حساب دیگری است، یک حساب استثنایی دارد. این آقای سنی که اعتقاد به امامت هم ندارد، چه دیده است که درباره ی امام صادق (علیه السلام) این چنین داوری میکند؟!

## ولایت یا روح اعمال

این است که ولایت این خانواده انسان را از نظر معنوی پرواز می دهد. روح می دهد، بدون ولایت اینها، عبادت «هباءً منثوراً» است، هیچ فایده ای ندارد و خداوند تحویل نمی گیرد:

((بنی الإسلام على خمس: على الصلاة و الزكاة و الصوم و الحج و الولاية)) (۱۰)

اسلام بر پنج چیز پایه گذاری شده است: نماز، زکات، حج، روزه و ولایت. ولایت از همه مهم تر است. بقیه در پرتو ولایت قبول می شود. ولایت مرز است؛ مرز فلاح و سعادت. این طرف مرز، صالحین هستند و فلاح است، آن طرف مرز، هلاکت است.

## آثار ولایت و تقوا

وقتی انسان پایش را در دایره ی ولایت نهاد «یتولی» روی او می آید. وقتی متقی شد، از مزایایی برخوردار می شود؛ که مزایای این ها را ولو فهرست وار - اگر حیاتی باشد - یک شب عرض می کنم:

((وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ)) (۱۱)

((إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا)) (۱۲)

((يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ)) (۱۳)

آدم متقی برایش گشایش هایی است. خود تقوا مشکل گشاست. انسان متقی از مهالک بیرون می آید، از گرفتاریها نجات پیدا می کند و رزق من حیث لا یحتسب هم دارد و از مزایایی در همین عالم و در همین دنیا برخوردار است.

## رزق عنائی

شخص با تقوا رزق عنائی دارد. رزق عنائی، نان و گوشت نیست، این رزق را همه ی بندگان دارند:

((وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا)) (۱۴)

بر خداست که روزی هر جنبنده ای را بدهد. رزق عنائی این است که آن شخص مجذوب به جذب الهی می شود و مشمول عنایت خاصه ی خدا قرار می گیرد. این رزق هم ((من حیث لا یحتسب)) است.

تغذیه ی روحی بالاتر است از این رزق نان و گوشت. آدم باید بدود این طرف و آن طرف، تلاش کند، دنبال چهار شاهی تا یک نان بخور و نمیری پیدا کند. این مال غیر متقین است، متقین را خدا وعده داده است:

((وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ)).

شخص متقی از نظر روزی — که روزی هم انواعی دارد — حساب خاص دارد. از راه بی گمان برایش می آید. این که می گویند: «از آسمان برایش می بارد» همین است. برای هر کسی هم نمی بارد. مهم تر این است که دست امام و حجت وقت روی سرش می آید. و مشمول عنایت خاص او می شود. «یتولّى الصّالحین»؛ خدا «تولّى» صالحین می کند به وساطت حجت وقت، و بلا اشکال است.

اگر انسان از این مرز وارد مرز صالحین شود؛ به مجرد این که از این مرز وارد شد و مصداق صالحین گردید، حتماً ارتباط خصوصی با امام زمان (علیه السلام) پیدا می کند. حال چه بفهمد، چه نفهمد، تشرف روحی اش قطعی است. چه تشرف جسمی حاصل بشود، چه نشود. وقتی هم تشرف پیدا می کند، چه همان وقت حضرت را بشناسد، چه بعد بشناسد. مسأله ای نیست. عمده همین است که پیوند برقرار می شود، ارتباط برقرار می شود.

وقتی رابطه برقرار شد تدریجاً محکم هم می شود، دائماً محبت در قلبش می آید، هم محب می شود و هم محبوب. هم محب امام زمان می شود و هم محبوب امام زمان. خدا صالحین را دوست دارد، امام زمان صالحین را دوست دارد. خدا فرموده:

((إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ)) (۱۵)

وقتی امام زمان (علیه السلام) دوستش داشته باشد آیا از او دستگیری نمی کنند؟ به او کمک نمی کنند؟ قلبش را هدایت نمی کنند؟ این آدم را او می گذارند دست شیطان؟ دست دشمن؟ این محال است از این خانواده. از آدم عادی محال است چه رسد به این ها که نمونه ی انسانیّت هستند.



اینها انسان کامل مکمل و بهترین خلق خدا هستند. صفات الهی دارند، صفات خدایی دارند، حقیقت این صفات در اینها متجلی است. بقیه - اگر داشته باشند - شعاعش خیلی خیلی کم است. آنهایی هم که دارند به واسطه ی این ها دارند.

## مصونیت در حصن ولایت

وقتی که انسان محبوب اولیا شد مصونیت پیدا می کند و این مصونیت هم لازمه ی آن محبوبیت است. وقتی دست امام زمان روی سر انسان آمد دیگر نمی گذارند بماند، نمی گذارند شیطان او را به دام بیندازد. فرقی با معصوم در این است که معصوم خطا و گناه نمی کند ولی این شخص اشتباه می کند اما از گناه محفوظ است، اشتباه می کند ولی پیرامون گناه نمی رود و از گناه مصون است.

### پی نوشت ها:

۱- اعراف: ۱۹۶-۱۹۷

بی تردید، سرور من آن خدایی است که قرآن را فرو فرستاده، و همو دوستدار شایستگان است. و کسانی را که به جای او می خوانید، نمی توانند شما را یاری کنند و نه خویشتن را یاری دهند.

۲- در لغت به معنی فاسد است و در اینجا مراد، انسان فاسد و مشرک است.

۳- فرقان: ۲۳، «و قدمالی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا». یعنی [کسانی که امیدی به دیدار ما ندارند] ما به سراغ اعمالی که آنها انجام داده اند می رویم، و همه را همچون ذرات غبار پراکنده در هوا قرار می دهیم.

۴- اقبال الاعمال/۴۶۷، عوالی الثالی، ج ۴/۸۶. این حدیث مورد اتفاق فریقین است رجوع شود به احقاق الحق ج ۴/۶

۵- کافی ج ۴/۶۳، شرح نهج ابلاغه، ج ۱۹/۸۷، دعائم الاسلام ج ۱/۲۷۰، عوالی اللثالی ج ۳/۱۳۲.

۶- کافی ج ۲/۸۴: «عن ابی عبد الله ۷ قال: ان العباد ثلاثة، قوم عبدوا الله عزوجل خوفاً، فتلك عبادة العبيد. و قوم عبدوا الله تبارك و تعالی طلب الثواب، فتلك عبادة الأجراء. و قوم عبدوا الله عزوجل حباً له، فتلك عبادة الاحرار؛ و هي افضل العبادة»

۷- توبه: ۷و۴؛ چرا که خدا پرهیزکاران را دوست دارد.

۸- احزاب: ۲۱؛ قطعاً برای شما در اقتدا به رسول خدا سرمشقی نیکوست.

۹- مناقب ج ۲۴۷/۴، بحار الانوار ج ۲۷/۴۷، امالی صدوق/۴۳۲، مجلس ۶۶.

۱۰- کافی ج ۱۸، ۲۱/۲؛ وسائل الشیعة ج ۱۳/۱؛ محاسن ج ۲۸۶/۱.

۱۱- طلاق: ۳و۲؛ و هر کس از خدا پروا کند، خدا برای او راه بیرون شدنی قرار می دهد و از جایی که حسابش را نمی کند به او روزی می رساند.

۱۲- انفال: ۲۹؛ اگر از خدا پروا دارید، برای شما نیروی تشخیص حق از باطل قرار می دهد.

۱۳- بقره: ۲۵۷؛ آنان را از تاریکی ها به سوی روشنایی به در می برد.

۱۴- هود: ۶؛ و هیچ جنبنده ای در زمین نیست مگر اینکه روزیش بر عهده ی خداست.

۱۵- توبه: ۷و۴؛ چرا که خدا پرهیزکاران را دوست دارد.

## فصل چهارم: نظرها و اعترافها

آیت الله سید حسن حسنی

آیت الله حاج شیخ عباس رئیس

آیت الله حاج شیخ علی صافی اصفهانی

مرحوم مقدس اردبیلی

(سید مرتضی (ره)

ابن ابی عقیل (ره)

شیخ عباس قمی (ره)

قاضی

محمد حسین طهرانی

جامی

ملاصدرا

بایزید

مولوی

حداد

مستر همفر

جوادی آملی

حسن زاده

صمدی آملی

الهه جشن روشنایی

های محمد حسن و کیلی دروغ

جمعی از فضلا و علمای حوزه‌ی علمیه اهواز

آیت الله العظمی حاج سید ابوالقاسم خوئی

آیت الله العظمی صافی گلپایگانی

آیت الله العظمی سیستانی

آیت الله العظمی مکارم شیرازی

امام خمینی (ره)

مقام معظم رهبری

آیت الله العظمی اراکی

آیت الله العظمی سید صادق شیرازی

آیت الله العظمی سید محمد باقر شیرازی

آیت الله العظمی دوزدوزانی

آیت الله العظمی حاج شیخ محمد تقی مجلسی

آیت الله العظمی نوری همدانی

آیت الله العظمی حاج سید عباس مدرسی یزدی

آیت الله العظمی علوی گرگانی

آیت الله العظمی حائری

آیت الله حاج شیخ مرتضی رضوی

آیت الله محمد تقی جعفری

آیت الله حاج شیخ حسن صافی اصفهانی (ره)

آیت الله شیخ عبدالکریم حقیقت

آیت الله ملک حسینی

آیت الله حاج شیخ ماجد کاظمی

## مقام معظم رهبری:

- هیچ نظر کارشناسی که مخالف با نظر رهبری باشد به معنای مخالفت با ولایت نیست.
- کار کارشناسی و دقیق علمی، به هر نتیجه ای که برسد، برای صاحب آن نظر، معتبر است و نباید مخالفت با نظام تعبیر شود. (۱)
- هر کس در راه روشنگری فکر مردم، تلاشی بکند، از انحرافی جلوگیری نماید و مانع سوء فهمی شود، از آن جا که در مقابله با دشمن است، تلاشش، جهاد نامیده می شود. آن هم جهادی که شاید امروز، مهم محسوب می شود. (۲)

## تذکر:

مجله ی نورالصادق به فضل الهی چند سال است توسط متخصصین و شخصیت های طراز اول شیعه در مورد فلسفه و عرفان کارشناسی و تحقیقات دقیق علمی انجام می دهد و ریشه ی همه ی انحرافات را از لابلای کتب فلاسفه و عرفا با سند و مدرک به طالبان حق و حقیقت (نه متعصبان کوردل و کج فهم و شخصیت پرست) ارائه می دهد و مسیر انحراف را از مسیر حق جدا کرده و صاحبان بدعت و ضلالت را به مخاطبین خود معرفی می نماید و این موفقیت بزرگ در راه هدایت و روشن گری را از برکت نام مبارک امام بحق ناطق حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) می داند و به آن دل بسته است. که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

((يا علي لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ عَلَيَّ يَدِيكَ رَجُلًا خَيْرٌ لَكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ)) (۳)

## اعتراض شدید کارشناسان دین یعنی علما و مراجع تقلید با برگزاری همایش ملی عرفان شرق و ترویج از بایزید بسطامی و خرقانی و امثال آنها

اشاره:

### امام جواد(علیه السلام) از بایزید بسطامی تعبیر به «المقصر» فرمودند

\* پیروان فلسفه و عرفان های کاذب و معارف بیگانگان در راستای تلاش های بی وقفه ی خود در راه ترویج و تثبیت مدرسه ی یونان باستان و عرفان بودا و اوشو و تضعیف دانشگاه بزرگ امام صادق(علیه السلام) و مکتب نورانی وحی - که سر از سیاست های استعمار پیر انگلیس در می آورد و سفارشات مستر همفر جاسوس انگلیسی در کتاب خاطراتش مبنی بر ترویج از کتاب های محی الدین و مولوی و امثال آن بهترین شاهد صدق این گفتار است - عن علم و یا فریب خورده و عن جهل بنای مخالفت علنی با اهل بیت عصمت و طهارت و مکتب نورانی آنها را گذاشته و با صرف بودجه های سنگینی از بیت المال قصد برگزاری همایشی به نام «همایش ملی عرفان شرق» به منظور تبلیغ و ترویج از دو نفر از معاندین اهل بیت(علیهم السلام) به نام بایزید بسطامی و ابوالحسن خرقانی را داشته و طبیعتاً کمرنگ کردن معارف راستین قرآن و عترت و به محاق کشیدن شخصیت های برجسته شیعه که خوشبختانه این همایش با سیل مخالفت های پیروان صادق مکتب امام صادق(علیه السلام) روبرو شد و مراجع تقلید شیعه و علمای اعلام بلاد با قلم و بیان و صادر کردن اعلامیه ها اعتراضات شدید خود را به برگزارکنندگان این همایش و مسئولین کشور اعلام نمودند که بحمدالله اقدامات مخلصانه و به موقع علماء، بالاخره مؤثر واقع گشت و این همایش که قرار بود آخر شهریور ماه سال جاری برگزار شود چند روز مانده به تاریخ مذکور انحلال آن را اعلام نمودند.

ما در این جا مناسب دیدیم که بیانیه های علما را در مورد بایزید و همایش ملی عرفان شرق تا آنجا که به دست ما رسیده است در اختیار مخاطبین نورالصادق قرار دهیم و آنگاه بیانیه ی آیت الله حاج شیخ علی صافی را مبنی بر تشکر و قدردانی از کسانی که موجب انحلال این همایش گشتند ذکر می کنیم و در پایان تعدادی از مخالفین بایزید را نام ببریم.

اما قبل از آن، اهداف این همایش را که برگزار کنندگان آن، در سایت عرفان شرق درج نموده اند متذکر می شویم.

**برگزار کنندگان همایش ملی عرفان شرق در مورد تاریخ و اهداف این همایش چنین می گویند: (۴)**

... اولین همایش ملی عرفان شرق و توسعه گردشگری در ۲۹ و ۳۰ شهریور ۱۳۹۱ از طرف اداره کل میراث فرهنگی،

صنایع دستی و گردشگری استان سمنان و با همکاری دانشگاه فردوسی مشهد برگزار خواهد شد.

## اهداف همایش

۱. تقویت و ترغیب روحیه تحقیق و تتبع در عرفان اسلامی

۲. توسعه و تعمیق عرفان اسلامی و مبانی نظری آن در ابعاد مختلف زندگی

۳. آگاهی از توانمندی های عرفان اسلامی در توسعه گردشگری

۴. شناخت و تبیین آثار گردشگری با مبنای عرفان اسلامی

۵. تبیین راهکارهای تسهیل رفت و آمد گردشگران حوزه عرفان اسلامی

۶. آسیب شناسی بحث عرفان اسلامی و توسعه گردشگری



**مخالفت کارشناسان دینی یعنی علماء اعلام و مراجع تقلید شیعه**

**با برگزاری همایش ملی عرفان شرق**

حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی دام ظلّه:

... به طور مثال همین چند روز ملتفت شدم که قرار است همایشی در شاهرود به عنوان همایش ملی عرفان شرق برای

ابوالحسن خرقانی و بایزید بسطامی برگزار کنند. شما اگر تذکرة الاولیاء را ببینید، متوجه خواهید شد که این ها چه

عقایدی دارند. اگر ما بخواهیم مثل بایزید را معرفی کنیم و بگوییم سابقه ما این است واقعاً اسباب خجلت می

شود؛ حرف هایی در تذکرة الاولیاء از قول او نقل شده است که انسان واقعاً خنده اش می گیرد، و هیچ توجیه و

تأویلی نمی پذیرد.

ما هیچ وقت، خودمان را به این سوابق معرفی نمی کنیم. همه از اطراف و اکناف بیایند و در این معرفی ها چه چیزی را ببینند؟! اگر بخواهید کسی را مثلاً در منطقه شرق؛ طوس و خراسان معرفی کنید شیخ طوسی را معرفی کنید که آن همه علوم و خدمات داشته است.

در مورد ابوالحسن خرقانی هم بزرگترین کاری که توانسته انجام دهد این است که می گوید با خدا چند مرتبه کشتی گرفتم و در مرحله آخر خدا بر من غالب شد. (اینها حاکی از جوّ جهل و جهالتی است که وجود دارد.)

شما اگر واقعاً به دنبال علم و معرفت هستید، نهج البلاغه را ترویج کنید. مکتب ((تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا)) (۵) و ((يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ)) (۶) را تبلیغ کنید و به مردم بشناسانید.

مکتب اهل بیت (علیهم السلام) که مغفول عنه واقع شده است را معرفی کنید. همین عهدنامه مالک اشتر را که نمی شود برایش قیمتی تعیین کرد به مردم بگویید... (۷)



\*\*\*

## محی الدین، بایزید، حلاج و مولوی از دیدگاه کارشناس بزرگ دین

### حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی

**سؤال:** نظر خود را در مورد کسانی که به اصطلاح در زمره ی عرفا از آنها یاد شده (صوفیانی چون: محی الدین عربی، بایزید بسطامی، حسین بن منصور حلاج و جلال الدین محمد بلخی مولوی) به صورت مبسوط و مکفی بیان فرمایید.

**جواب:** با تقدیر از توجه و آگاهی شما. همان طور که مرقوم داشته اید این افراد - که به اصطلاح، عارف نامیده می شوند - اکثراً دارای انحرافات فکری و عقیدتی و روش های خرافی می باشند و سخنانی دارند که با نصوص قرآن مجید و احادیث شریفه مخالفت دارد.

این افرادی را که نام برده اید [بایزید، محی الدین، مولوی و حلاج] طریقه ی متشرّعه و ملتزمین به احکام و آداب شریعت را نداشته اند. اگر هم برخی، آنها را از عقاید فاسده تبرئه نمایند، برای شخص مسلمان، آراء و عقایدشان حجت نیست.

قدر مسلم این که این افراد و آرائشان در طول چهارده قرن در محیط مذهب و تشیع هیچ گاه مرجع و ملجأ نبوده است. در همه ی ادوار و اعصار، رهبران عقیدتی شیعه، افرادی مثل: ابن بابویه - پدر صدوق - ، صدوق، شیخ مفیدها، شیخ طوسیها، علامه حلی ها و مجلسی ها و صدها و هزارها عالم دیگر از این قبیل بوده اند که در ارائه ی مرزهای بین کفر و اسلام همواره کلامشان قطعی و قاطع بوده است. اکنون هم راه و صراط مستقیم، همان راه آنها است. (۸)

## سؤال:

### محضر مبارک حضرت آیت الله سید صادق روحانی دام ظلّه:

قربان شما جمعی از مقلدین

• مستدعی است نظر مبارک را درباره ی بایزید بسطامی مرقوم بفرمایید.



## پاسخ:

بسمه جلت اسمائه، بایزید از رجال حدیث نیست ولی هر چه از حال او تفحص کردم نسبت به او بی عقیده تر شدم و از اعتقادات او ناراحتم.



محرم ۱۴۳۳ - الروحانی

### حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی دام ظلّه:

می توان گفت که تقریباً تمام مشایخ معروف تصوف مانند بایزید بسطامی ها، جنید بغدادی ها، شیخ عطاری ها و ... همه از میان اهل سنت برخاسته اند. (۹)

### حضرت آیت الله العظمی سید صادق شیرازی دام ظلّه - قم:

در تاریخ ۹۱/۶/۱۰ طی سخنانی فرمودند: بایزید بسطامی در نقلی شیخ جلیل القدر الحر العاملی (قدس سرّه) (۱۰) آورده اند مورد تانیب و سرزنش مکرر حضرت امام محمد الجواد (علیه السلام) قرار گرفته است و حضرت از او تعبیر به (المقصر) فرموده اند. تجلیل از این چنین شخصی در تضاد با اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) به شمار

می آید. و اعاذ الله المؤمنین عن امثال ذلك





## حضرت آیت الله العظمی سید محمد باقر شیرازی دام ظلّه - شهید:

بسیار جای تأثر و تأسف است که افرادی که نزد اکثر بزرگان دین مورد انزجار بلکه محکوم به کفر می باشند مانند بایزید بسطامی و منصور حلاج و مولوی و محی الدین عربی و مانند آنها مورد تجلیل واقع می شوند وقتی

اکثر نظرات و کلمات آنان بر خلاف موازین تمام ادیان آسمانی می باشد، به چه میزان برای آنان همایش و کنگره گرفته می شود، آن هم با این وضعیت بسیار حساس کشور، و انجام این مراسم علاوه بر آن که از هر جهت محکوم و مخالف با قانون اساسی و مذهب جعفری است موجب نکبت و مزید بر مشکلات و اختلاف طبقات می گردد. الان هم بر تمامی علماء و بزرگان و آقایان شاهرود است که به هر قیمتی که باشد مانع از انعقاد همایش مذکور بشوند و بر فرض انعقاد آن را از بین ببرند و با این اعمال خون شهدا و زحمات بزرگان و علما و مرحوم امام و از همه بالاتر خون پاک حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) را از بین نبرند.

از خداوند تبارک و تعالی خواستاریم که این مملکت و ملت را که در طول هزار و اندی سال با آن همه فداکاری ها و شهادت ائمه (علیهم السلام) و بسیاری از بزرگان دین و شهادت و فداکاری بسیاری از ملت رشید ایران در گذشته و ازمنه اخیر محقق گردیده و ایمان صاف و خالی از خرافات را دارا گردیدند آن را مشوب به این خرافات و ضایعات عمر نمایند و زحمات بزرگان دین را از بین نبرند.



۱ ذی الحجة ۱۴۳۳

سید محمد باقر بن عبدالله شیرازی

## اعتراض شدید حضرت آیت الله العظمی دوزدوزانی دام ظلّه به برگزاری همایش ملی عرفان شرق

باسمه تعالی

((وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ)) (۱۱)

« و برخی از مردم خداوند را با انحراف - از راه الهی آن - می پرستند »

مردم متدین ایران و شهر عالم پرور شاهرود: سلام علیکم:



ما بارها به مؤمنین بالاخص جوانان عزیزمان گوش زد کرده و در پاسخ سؤال های رسیده و نیز در جلسات سخنرانی خویش نسبت به گسترش بعضی افکار انحرافی در سطح جامعه هشدار داده ایم و سفارش کرده ایم که لازم است همه در منطبق ساختن عقاید خود با اصول اسلامی کوشیده و عقاید خود را با دلایل محکم و مستحکم فرا گیرند و در این راه به آیات قرآنی و روایت ائمه (علیهم السلام) تمسک جویند و از علمائی که آشنا و خبره در دین هستند مطالب و معارف زلال و پاک را دریافت کنند، چون علما و مجتهدین شیعه همواره در طول تاریخ مطالب حقه را بدون کوچکترین تصرف در اختیار مردم گذاشته و می گذارند و از خود حرفی ندارند و نمی گویند ولی متأسفانه افرادی از اوائل اسلام پیدا شده اند که راه انحرافی را در پیش گرفته اند که خداوند متعال در قرآن کریم ایشان را این گونه معرفی فرموده است:

((وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ))

مثل سفیان ثوری، حسن بصری و کرخی و حلاج و غیر ایشان که این مسیر انحرافی تا امروز نیز ادامه دارد. اینان یک روز به نام اهل حق، و یک روز به نام نعمت اللهیه، روز دیگر به نام گنابادیه و ... ظهور کرده و با نام دین و مذهب تشیع به ترویج عقاید منحرف خود می پردازند، در حالی که در عمل با مذهب شیعه مخالف و در برابر آن قد علم کرده اند. حتی می بینیم که «نعمت الله ولی» در نوشته های بر جای مانده از او، خود را صراحتاً اهل سنت معرفی می کند.

«گنابادی ها» هم که ادعای تشیع دارند و سنگ عمل به دین را به سینه می زنند، تنها حدود دو قرن است، به وجود آمده اند و در واقع دنباله رو فرقه ی نعمت اللهی هستند. در عین حال باید از ایشان پرسید که اگر به احکام اسلام مو به مو عمل می کنید در مقابل مذهب حقه شیعه، فرقه بازی و فرقه سازی چرا؟

اگر شما پیرو مذهب تشیع و فکر شیعی می باشید چرا بلند کردن شارب را ترویج و به این کار تشویق می نمایید با وجود این که تا به حال عالم و مجتهدی پیدا نشده که بگوید سبیل گذاشتن مستحب است. هم چنین شما در کتب، عشریه را در عوض خمس مطرح می نمایید و عملاً مریدان خود را ملزم به آن می کنید، در حالی که معلوم نیست مدرک شما برای این کار چیست؟ چون شما خود را دارای حرف تازه ای نمی دانید و مدعی هستید که عامل به دین هستید ... سخن در این باره زیاد است و این مقال گنجایش آن را ندارد.

با وجود تمام گوش زدها و هشدارهایی که سال هاست از سوی بزرگان و علمای دین اظهار شده، باز اخیراً شنیدیم قرار است در شاهرود کنفرانسی به عنوان «همایش ملی عرفان شرق» برای ابوالحسن خرقانی و بایزید بسطامی و ... برگزار کنند. کسی نیست بگوید اگر بناست همایشی برگزار شود چرا بزرگان دینی ایرانی به مردم معرفی نمی شوند. بزرگانی مثل خواجه نصیر الدین طوسی، شیخ طوسی و یا علامه مجلسی، فقهای شاهرود و سمنان و ... به مردم معرفی نمی شوند که آثار خوب و مهمی از خود برای نسل های بعدی به یادگار گذاشته اند و صدها سال است در مراکز علمی و دینی مورد استفاده می باشد.

تأثیر این بزرگان در ایجاد هویت صحیح و متعالی مردم ایران کجا و تأثیر تخریبی کسانی که بناست کنفرانس بزرگداشت آنان برگزار شود بر باورها کجا؟

برایمان در این فرصت کوتاه ممکن نیست شرح کاملی از انحرافات بایزید یا خرقانی را بنویسیم ولی به طور مختصر اشاره ای به برخی موارد آن می نمایم. فاضل طیبی در باب فضل صدقه شرح مصابیح بغوی از شیخ نجم الدین کبری نقل می کند که خرقانی گوید:

من به عرش صعود کردم و هزار مرتبه طواف کردم، دیدم ملائکه به آرامی طواف می کنند و از سرعت طواف من تعجب کردند. به آنها گفتم این کندی در طواف از چیست؟ گفتند: ما ملائکه از نوریم و بیش از این قدرت نداریم، ایشان پرسیدند سرعت شما از چیست؟ گفتم من آدمی هستم. در من نور هست و هم آتش و این سرعت در نتیجه آتش شوق است!!! آیا این مزخرفات و خرافات قابل افتخار است و می خواهید در همایش خویش به آنها ببالید؟

اما درباره ی بایزید مطالب بیش از این است که در کتب مختلف نوشته شده. (۱۲)

در شرح حال او نوشته اند که او یک عمر منحرف بود و در اواخر عمر به واسطه ی امام صادق(علیه السلام) به طریقه حقه راه یافت و مستبصر شد و مدت هجده یا سی سال در خانه امام(علیه السلام) سقا بوده است.

در حالی که وفات بایزید در قرن سوم (سال ۲۶۱ هجری) می باشد و رحلت امام صادق(علیه السلام) در سال ۱۴۸

هجری بوده و تفاوت وفات ایشان ۱۱۳ سال می شود و کسی عمر بایزید را بیش از هشتاد سال ذکر نکرده (۱۳)

اینک این جانب از مسئولین محترم می خواهم مانع شوند از این گونه حرکات که مخالف نیات بزرگان دین و مذهب و منافی اهداف انقلاب اسلامی است که در راه تحقق آن ملت ایران زحمات بسیاری تحمل کرده اند و با خون شهیدان آبیاری گشته است. امید این که صدای ما به گوش مسئولین رسیده و از این گونه حرکات مرموز ممانعت شود.

۱۳۹۱/۶/۷

یدالله دوزدوزانی

## فقیه و فیلسوف بزرگ حضرت آیت الله شیخ عبدالکریم حقیقت دام ظلّه – شیراز:



بسم الله الرحمن الرحيم

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین لاسیما بقیة الله المنتظر

عجل الله تعالی فرجه و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین

قال رسول الله صلی الله علیه و آله:

((من وقر صاحب بدعة فقد اعان علی هدم الاسلام));

هر کس که اهل بدعت را محترم دارد به نابودی اسلام کمک کرده است. (۱۴)

((من تبسم فی وجه مبتدع فقد اعان علی هدم دینه));

هر کس به صورت بدعتگزاری تبسم کند کمک به نابودی دین خود کرده است. (۱۵)

در دورانی که محبین و پیروان مکتب اهل بیت (علیهم السلام) در فشار و التهاب ناشی از توطئه سران کفر و استکبار قرار دارند عده ای با صرف مبالغ هنگفت از بیت المال مسلمین در صدد زنده کردن اهل بدعت و ضلالت صوفیه اند و سعی در به انحراف کشاندن جوانان و ضایع نمودن دماء شهدا انقلاب اسلامی دارند.

این اقدامات در هر جایی به شکلی و در شاهرود با عنوان بی مسمای «همایش ملی عرفان شرق» در حال انجام است که موجب تألم خاطر اعظام فقها و مدافعین حریم اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) شده است و باعث تشویش اذهان عامه مردم و تبعید آنان از عرفان حقیقی که نهفته در قرآن مجید و تعالیم عترت طاهره علیهم صلوات الله است می گردد.

برخی از فریب خوردگان این جریان نمی دانند که امثال بایزید بسطامی و ابوالحسن خرقانی علاوه بر انحرافات اعتقادی کانون ترویج خرافات در عصر خود و بعد از خود بوده اند و طبق نظر برخی محققین عقائد بوداییان ضد اسلام را وارد در مذهب کرده اند.

برجسته کردن اسامی و آثار منحوسه آنان مایه تحقیر ملت مسلمان ایران و خیانت به دین و مقدمه تخریب اساس تشیع است. هدم دین و تضعیف مقام فقاقت در عصر غیبت نهایت هدف دشمنان اسلام و ایران می باشد. برادران و خواهران ایمانی بدانند که مبارزه آگاهانه و مقابله با این اقدامات شیطانی و مخفیانه حتم و فرض است. خداوند همگان را از خواب غفلت بیدار کند.

۱۵ رمضان المبارک ۱۴۳۳ - مطابق با ۱۴/۵/۹۱

حوزه علمیه شیراز - عبدالکریم حقیقت

## حضرت آیت الله ملک حسینی دام ظلّه شخصیت برجسته ی استان فارس و امام جمعه ی محترم یاسوج

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين و لعنه الله على اعدائهم اجمعين

بشر به سابقه فطرت، طالب حق و حقیقت و مایل به کمال است این طلب و میل تحت اشراف انبیاء عظام الهی و اوصیاء و ائمه هدی (علیهم السلام) همواره به سوی خداوند تبارک و تعالی معطوف شده و انسان در ظل هدایت آنان در یرتو

اشراقات آن انوار از سقوط به دره شرک و کفر مصون مانده و آنان که مسیر دیگری را انتخاب کرده اند عاقبت دیگری داشته اند.

خط شیطان رجیم پیوسته ترسیم گر آدابی مغایر آداب توحیدی انبیاء و اولیاء بوده و یا منش «هیچ آداب و ترتیب...» را ترویج می نموده است. صوفیه در طول تاریخ نحله ای مغایر و متفاوت با اهل بیت رسول مکرم اسلام داشته اند.

خط مشی نظری و راه سیر عملی تمامی فرق صوفیه ابداع افرادی معلوم الحال و الطریقه بوده که عالمان بزرگ مکتب و مذهب آنان را نکوهیده و بر آنان شوریده اند.

آنچه امروز توقع ان از همگان می رود بهره گیری از فرصت مغتنم انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی برای احیاء مکتب و روش اهل بیت (علیهم السلام) می باشد که مشحون از معارف بلند توحیدی و سجایای متعالی اخلاقی و قوانین حیات بخش الهی است.

جای حیرت و اسف است که برخی متصدیان فرهنگی بنابر آنچه مسموع و مترائی می باشد در صدد برگزاری همایشی برای ابایزید بسطامی و ابوالحسن خرقانی هستند.

به کجا می رویم؟ و چرا تلاش برای احیاء عرفان ناب برخواسته از متن قرآن مجید مجد الله ذکره و احادیث معصومین (علیهم السلام) نمیکنیم؟ چرا باب علوم خالص و غیرمشوب به کدورات را بر خود باز و مفتوح نمی نماییم؟  
(من اخذ دینه من الكتاب و السنه زالت الجبال و لم یزل) (۱۶)

از خداوند متعال رشد و رقاء، عرفان و خلوص و جد و جهد در سایه عنایات مخصوصه صاحب العصر و ولی الامر ارواحنا لثراب مقدمه الفداء برای خود و همگان می طلبیم و نجات از هر زلت و ذلت را مسئلت داریم.

رمضان المبارک ۱۴۳۳ - ۱۳۹۱/۵/۱۲

حوزه علمیه شیراز - سید کرامت الله ملک حسینی

## نظر حضرت آیت الله العظمی محمد تقی مجلسی دام ظلّه:

بسمه تعالی

**سؤال:** محضر مبارک حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ محمد تقی مجلسی مدظلّه العالی

با ابلاغ سلام به عرض مبارک می رساند که قرار است در آخر شهریور ماه جاری همایشی به منظور بزرگداشت و تبلیغ و ترویج از بایزید بسطامی و ابوالحسن خرقانی و به طور کلی از تصوف جهانی در شاهرود تحت عنوان «همایش ملی عرفان شرق» برگزار گردد، علما و مراجع عظام طی سخنرانی ها و بیانیه هایی مخالفت خودشان را با این گونه همایش ها اعلام نموده اند خواهشمند است نظر مبارک خود را در این موضوع مهم مرقوم فرمائید.

۱۳ شوال ۱۴۳۳

علی صافی اصفهانی

## جواب:

پس از تقدیم عرض تحیت و ارادت خاطر شریف را مستحضر می نماید حقیر نظر خود را در این باره معروض داشته و درخواست موجبات تعطیلی آن را (همایش ملی عرفان شرق را) از مسئولین امر داشته ام.



## حضرت آیت الله العظمی حاج سید عباس مدرسی یزدی دام ظلّه:

بایزید بسطامی که به وحدت وجود (موجود) قائل است مرتد و کافر است.



## حضرت آیت الله حاج سید حسن حسنی دام ظلّه - مازندران

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلوة و السلام على خير خلقه و اشرف بريته محمد و آله الطيبين الطاهرين و لعنه الله على

اعدائهم اجمعين إلى قيام يوم الدين

به عنوان یک طلبه مسلمان از باب موعظه و نصیحت

به همه کسانی که در این کنگره سهمی دارند تذکر می دهم که به ارشادات و راهنمایی های امناء الرسول که فقها هستند برگردید از افرادی همچون منصور حلاج و بایزید بسطامی که در اسلام و اعتقاداتشان شبهه است دست بکشید مؤید عرایض جمله ای را از فقیه بزرگ استاد المحققین و المحدثین زعیم المله و الدین شیخ حر عاملی نقل می کنم ( که بایزید در برخی سخنان خویش این جمله را دارد ((سبحانی سبحانی ما أعظم شأنی)): جز خدا کسی در لباس نیست. اکنون به فردی که سخن و ادعایش این است و اعتقادش بزرگترین کفر و الحاد است بنگرید که هیچ گونه راه تأویل برای سخن او وجود ندارد) این سخن این بزرگوار است دیگر خود می دانید و اگر کسی بخواهد گفته اش را توجیه کند آب در هاون کوبیدن است

و لا تقف ما لیس لك به علم ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئك کان عنه مسئولا

تعلیم کن اگر تو را دست رس است

دل من گفت مرا علم لدنی هوس است

در خانه اگر کس است یک حرف بس است

گفتم الف گفت دگر گفتم هیچ



والسلام علی من اتبع الهدی

سید حسن حسنی مازندرانی

مسجد جامع فریدونکنار - ۵ شوال ۱۴۳۳

بسم الله الرحمن الرحيم

« الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير خلقه واشرف بريته محمد وآله الطيبين الطاهرين  
ولعنه الله على اعدائهم اجمعين إلى قيام يوم الدين »

بخوان یک طلبه مسلمان از باب موعظه و نصیحت

به همه کسانی که در این کنگره سهمی دارند تذکر می دهم که به ارشادات و راهنمایی های امناء الرسول که فقها هستند برگردید از افرادی همچون منصور حلاج و بایزید بسطامی که در اسلام و اعتقاداتشان شبهه است دست بکشید مؤید عرایض جمله ای را از فقیه بزرگ استاد المحققین و المحدثین زعیم المله و الدین شیخ حر عاملی نقل می کنم ( که بایزید در برخی سخنان خویش این جمله را دارد «سبحانی سبحانی ما أعظم شأنی»: من منزه من ترمیم و چه جایگاه والایی دارم و عنوان کرده و نیز گفته ایس فی جبهی سوی لله: این خدا کسی در لباس نیست اکنون به فردی که سخن و ادعایش این است و اعتقادش بزرگترین کفر و الحاد است بنگرید که هیچ گونه راهی تأویل برای سخن او وجود ندارد) این سخن این بزرگوار است دیگر خود میدانید و اگر کسی بخواهد گفته اش را توجیه کند آب در هاون کوبیدن است.

« ولا تقف ما لیس لك به علم ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئك کان عنه مسئولا »

دل من گفت مرا علم لدنی هوس است  
تعلیم کن اگر تو را دست رس است

گفتم الف گفت دگر گفتم هیچ  
در خانه اگر کس است یک حرف بس است

والسلام علی من اتبع الهدی  
سید حسن حسنی مازندرانی  
مسجد جامع فریدونکنار - ۵ شوال ۱۴۳۳





## متفکر بزرگ شیعه حضرت آیت الله حاج شیخ مرتضی رضوی:

... بایزید در عوام فریبی و ابراز شطحیات، گستاخ ترین صوفی بود و با شعار «سبحانی ما اعظم شأنی»

راه را برای دیگر عربده های صوفیان باز کرد و دروازه خرافات را در جامعه امت پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) برگشود که سیل خرافات به راه افتاد و اصول و فروع دین را در خود فرو برد و امت اندیشمند را یک امت کاملاً خرافی، به بار آورد. (۱۷)

## بیانیه ی حضرت آیت الله حاج شیخ ماجد کاظمی (شخصیت برجسته ی استان خوزستان)



### در محکوم کردن همایش بایزید بسطامی

بسم الله الرحمن الرحيم

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ:

((مَنْ أَتَى ذَا بِدْعَةٍ فَعَظَّمَهُ فَإِنَّمَا يَسْعَى فِي هَدْمِ الْإِسْلَامِ)) (۱۸)

«کسی که نزد بدعتگزار آید و تعظیمش کند در خرابی اسلام کوشیده است»

مطلع شدیم در کشور مسلمان و شیعی و انقلابی جمهوری اسلامی ایران که ثمره خون هزاران جوان شیعه می باشد همایش بزرگداشت فردی ضد شیعی و صوفی مسلک به نام بایزید بسطامی برگزار شده است.

اینجانب ضمن ابراز انزجار شدید و محکومیت این اقدام ننگین که باعث آزردن خاطر شدن دل امام زمان و شیعیان و تمام دلبستگان نظام مقدس جمهوری اسلامی شده، از تمامی مسئولین دلسوز و انقلابی کشور خواستاریم تا هر چه سریعتر بساط چنین همایش هایی را که با هزینه هنگفت از بیت المال صرف می شود برچینند و از مردم و علمای بلاد عذر خواهی نمایند.

۱۵ شوال ۱۴۳۳ مطابق با ۹۱/۶/۱۲

شیخ ماجد کاظمی

## بیانیه ی جمعی از فضلا و علمای حوزه علمیه اهواز

بسم الله الرحمن الرحيم

انقلاب اسلامی ایران بی شک یکی از فرصت های بی مانند در طول تاریخ برای نشر معارف اهل بیت برای همه شیعیان و مسلمانان جهان بوجود آورده است، چرا که این انقلاب با نام اسلام و اهل بیت به پیروزی رسید. همچنان که تاکنون نیز ثمرات و برکات فراوانی در این جهت داشته است.

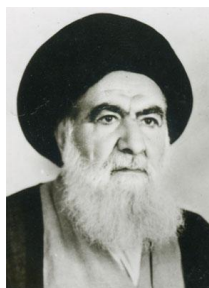
لذا ما به عنوان سربازان و دلسوزان این انقلاب عزیز، هرگز اجازه نخواهیم داد تا این کشور اسلامی از مسیر خود منحرف شود و اجازه نخواهیم داد تا ثمره خون هزاران شهیدی که برای پیروزی آن ریخته شده است با برپایی همایش هایی ضد شیعی و ضد اسلامی بزرگداشت افرادی همچون بایزید بسطامی صوفی، پایمال شود.

لذا ضمن محکومیت این حرکات قبیح قاطعانه از مسئولین خواستاریم تا هر چه سریع تر از برگزاری این همایش جلوگیری نماید.

((وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ)) (۱۹)

۱۸ شوال ۱۴۳۳ - مطابق با ۹۱/۶/۱۵

جمعی از فضلا و علمای حوزه علمیه اهواز



### نظر مرجع اعلای شیعه مرحوم آیت الله العظمی حاج سید ابوالقاسم خوئی

#### در مورد بایزید بسطامی

کسی که (مثل بایزید بسطامی) قائل به وحدت وجود و موجود است حقیقتاً و می گوید در واقع و حقیقت امر موجود بیشتر نیست و همین یک موجود دارای تطورات متکثره و اعتبارات مختلفه است یعنی در مرتبه ی خالقیت خالق است، در مرتبه ی مخلوق مخلوق است، در آسمان آسمان است و در زمین زمین است و... مانند بایزید بسطامی که گفت: «لیس فی جبتی سوی الله...» التزام به این گونه مطالب کفر و زندقه است زیرا این سخنان مستلزم انکار خدا و پیغمبر است زیرا در این صورت بین خدا و رسول هیچ تفاوتی نمی باشد و نیز مستلزم این است که پیغمبر و ابوجهل هر دو حقیقتاً یکی باشند. (۲۰)



## مقدس اردبیلی (ره):

بایزید بسطامی مکرر بی باکانه می گفت:

«لیس فی جبتی سوی الله و سبحانی و سبحانی ما أعظم شأنی و رأیت الله فی المنام و رأیت الله فی صورة شیخ هرم»

یعنی، خدا را در خواب دیدم به صورت پیر زمین گیر. و ابایزید در اصول به ظاهر حلولی و مشبهی بوده و در فروع به مذهب مالک عمل می نمود و در باطن ملحد و زندیق بود. (۲۱)

صوفیه می گویند: این مرد شقی را [بایزید را] می گویند سقای حضرت صادق (علیه السلام) بوده و این دروغ و افتراء سنیان است زیرا او معاصر حضرت عسگری بوده. (۲۲)

## سید مرتضی (ره):

ایشان [بایزید] از اهل سنت باشند و هر که سنی باشد ایشان را از اولیاء و اصحاب کرامت داند و این قوم ۶ فرقه اند اول حلاجیه، رئیس ایشان حسین حلاج ساحر که در سحر مهارتی داشته و در سحر شاگرد عبدالله بن هلالی کوفی بوده و ابویزید نیز از ایشان است و کتب ایشان همه کفر و زندقه است. (۲۳)

او از غلات ناصبی می باشد چون از ایشان سؤال کنی وحدت وجود چیست خدعه کنند و گویند در بیان ننگجد و به ریاضات و مجاهده و خدمت پیر مرشد درک خواهد شد و به همین، احمقان متحیر کرده اند و عمر سفیهان را ضایع نموده اند. (۲۴)

## ابن ابی عقیل (از علمای بزرگ شیعه):

بایزید گفت: دلم می خواهد زودتر قیامت برپا شود تا خیمه ی خود را بر طرف دوزخ زنم که چون دوزخ مرا ببند پست شود و به این وسیله راحتی مردم را فراهم کرده باشم. (۲۵)

مرحوم ابن ابی عقیل وقتی این سخن بایزید را می شنود می گوید:

کسی که این طور آتش دوزخ را پست شمرد، معلوم است اساساً به آن ایمان ندارد. (۲۶)

## حاج شیخ عباس قمی (ره):

بایزید می گفت آتش جهنم چیست؟ اگر ببینم آن را به یک طرف لباس خود آن را خاموش می کنم. (۲۷)

از کلمات کفر آمیز اوست «لیس فی جبتی سوی الله» یعنی در لباس من غیر خدا نیست. و هم چنین گفته حج کردم در سال اول خانه را دیدم و در حج دوم صاحب خانه را دیدم و خانه را ندیدم و در حج سوم نه خانه را دیدم و نه صاحب خانه را. (۲۸)

## علامه ی فقیه آیت الله حاج شیخ حسن صافی اصفهانی (ره):

آیت الله صافی اصفهانی در یادداشت های خود که اشتباهات فاحش و کفریات عده ای از سران اهل تصوف

را جمع آوری کرده و به آن ها شدیداً اعتراض نموده است پیرامون بایزید بسطامی و کفریاتش و این که او شاگرد امام صادق (علیه السلام) نبوده چنین می فرماید:

بایزید بسطامی نامش (طیفور) در سال ۱۶۰ در شهر بسطام از بلاد خراسان تولد یافت. (۲۹) در میان صوفیه به سلطان العارفين ملقب است و شیخ عطار او را با القاب برهان المحققین و خلیفه ی الهی و علامه ی نامتناهی و اکبر مشایخ و اعظم اولیاء یاد کرده است! (۳۰) شیخ عطار در تذکرة الأولیاء صفحه ی ۱۱۲ می گوید بایزید را گفتند روز قیامت که می شود مردم در زیر لوای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) خواهند بود گفت: به خدا قسم لواء من از لواء محمد بزرگتر است و در همان صفحه نقل می کند که می گفت سبحانی ما أعظم شأنی.

## آیت الله شیخ عباس شیخ الرئیس شخصیت برجسته ی استان کرمان

... یکی از سردمداران و بزرگان این فرقه ضاله [صوفیه]، بایزید بسطامی است. همان کسی که سال ها

قبل از حلاج ملعون، میان خویش و خالقش جل جلاله وحدت قائل شد و بر فراز منبر گفت: ((انی انا الله لا اله الا انا فاعبدونی)) (۳۱) و در جای دیگر گفت: ((سبحانی ما اعظم شأنی)) (۳۲). همانگونه که هم مسلکان و پیروانش به استناد این گفته، او را از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) افضل می دانند. شاهد این مطلب در گفتگوی بین شمس و مولوی است. آنجا که مولوی از شمس، افضلیت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) از بایزید را جویا می شود و چون او را از

پرسش خویش متحیر می بیند به او می گوید مگر نه این است که محمد(صلی الله علیه و آله و سلم) می گوید((ما عرفناک حق معرفتک)) و بایزید می گوید ((سبحانی ما اعظم شأنی)) و یا چنانکه بایزید را گفتند: فردای قیامت خلاق در تحت لوای محمد(صلی الله علیه و آله و سلم) باشند، گفت: به خدایی خدای که لوای من از لوای محمد عظیم تر است که پیغامبران و خلاق در تحت لوای من باشند.(۳۳)

اینها گوشه ای از توحید و نبوت این پیر و بزرگ صوفیان است که عطار در تذکرة الاولیاء او را خلیفه الهی، دعامه نامتناهی، سلطان العارفين و حجة الخلاق اجمعین نامیده است.(۳۴)

در صورتی که خداوند در قرآن فرموده است:

((مَا كَانَ لِإِنشِرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ)) (۳۵)؛

برای هیچ بشری سزاوار نیست که خداوند، کتاب آسمانی و حکم و نبوت به او دهد سپس او به مردم بگوید: «غیر از خدا، مرا پرستش کنید!»

و امام رضا(علیه السلام) فرموده اند:

((خَلَقَ اللَّهُ الْخَلْقَ حِجَابٌ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُمْ وَ مُبَايِنَةٌ إِيَّاهُمْ مُفَارَقَتُهُ إِيَّتِهِمْ)) (۳۶)؛

آنچه حجاب است بین خدا و مخلوقاتش همان خلق شدن ایشان است و جدایی و مباینیت خدا با مخلوقاتش جدایی او با حقیقت و انبیت آنهاست.

البته واضح است که دشمنان، با نیت تفرقه بین مسلمانان مسبب پیدایش و بقای چنین فرقه های انحرافی بوده و خود نیز به آن اعتراف کرده اند. همانگونه که مستر همفر جاسوس انگلیسی در کتاب خود به یکی از مسائلی که وزارت مستعمرات انگلیس هنگام اعزام به شرق به وی توصیه نموده اعتراف کرده و آن، گسترش همه جانبه مراکز درویش پروری همانند خانقاه ها و تکثیر و انتشار رساله ها و کتاب هایی که مردم عوام را به روی گرداندن از دنیا و مافیها، گوشه گیری و مردم گریزی سوق می دهد مانند کتاب احیاء العلوم غزالی، مثنوی و کتاب های محی الدین عربی است.(۳۷)



## علامه ی فیلسوف حاج شیخ محمد تقی جعفری (ره)

آنان که «أنا الحق» یا «لیس فی جبتی سوی الله» (نیست اندر جبه ام الا خدا) و یا «سبحانی ما اعظم شأنی»

(پاک است وجودم چه با عظمت است مقام من) سر دادند، [مثل بایزید] بدون تردید من آنان از به فعلیت رسیدن نوعی گسترش ذهنی بر هستی برخوردار گشته و در آن حالت غیر معمولی، به جای صعود بر قله های مرتفع در مسیر جاذبه ی کمال، با تعین دادن به هویت [من] خود که ضمناً محدودیت حق تعالی را هم نتیجه می داد از حرکت باز ایستادند و آینه ای پیش رو نهاده، آن من گسترده را که در آینه دیدند، حق و کمال مطلق انگاشته اند. اینان [حلاج و بایزید] یعنی در نیمه ی راه ماندگان (البته اگر راهی رفته بودند) نتوانستند ما بین آتش محض و آهن تفتیده فرق بگذارند. اگر گویندگان جملات فوق من خود را درست به جای می آوردند، اولی به جای «أنا الحق» می گفت: «انا من الحق و بالحق و الی الحق» و دومی به جای «لیس فی جبتی الا الله» می گفت: «ان ما فی جبتی من الله و لله و بالله و الی الله» و سومی به جای «سبحان ما اعظم شأنی» می گفت: «سبحانک ما اعظم شأنک و قد اکرمتنی و شرفتنی و جعلتنی منک و لک و بک و الیک». ریاضت ها هر چه باشد بعدی از تجرد روح را که گسترش آن بر هستی است تقویت می نماید. شخص مرتاض اشراف و احاطه ای بر خود احساس می کند و در نتیجه به جای دریافت عظمت بی نهایت الهی بر روی خویشتن خویش خم شده و خود را در صفت ربوبی می بیند و ناگهان و یا به تدریج دعوی خدایی می نماید. (۳۸)

### بایزید افضل است یا پیامبر اعظم!?!

اشاره: کتاب گرانسنگ «محی الدین در آینه ی فصوص» اثر گرانبار متفکر بزرگ شیعه حضرت آیت الله حاج شیخ مرتضی رضوی است، بخشی از این نوشتار که بی توجهی مولوی به انبیاء و اولیای معصومین (علیهم السلام) و توجه تام و کامل او به بایزید را بیان می کند تقدیم خوانندگان عزیز می شود تا بدانند معارف دینی را از چه کسانی باید اخذ کرد. آنگاه به علامه ی رضوی این بیدارگر کم نظیر عصر حاضر آفرین بگویند.

## متفکر بزرگ شیعه علامه حضرت آیت الله حاج شیخ مرتضی رضوی:

به آن داستان معروف مولوی و شمس توجه کنید:

شمس سوار بر اسب و مولوی افسار اسب او را گرفته و می کشد، روی به عقب برگردانیده و به شمس می گوید: ای پیر

آیا محمد [صلی الله علیه و آله و سلم] افضل است یا بایزید؟

شمس: این چه پرسشی است، محمد [صلی الله علیه و آله و سلم] کجا و بایزید کجا.

مولوی: پس چرا محمد [صلی الله علیه و آله و سلم] می گوید ((ما عرفناک حق معرفتک)) و بایزید می گوید ((سبحانی

ما اعظم شأنی))؟

در پایان داستان، حضرت صوفی (مثلاً) بی هوش می افتد.

ببینید: مولوی نمی پرسد «آیا سلمان افضل است یا بایزید» یا با مقداد، عمار، ابن مسعود، ابویوب، جابر انصاری، عمر،

ابوبکر، و... مقایسه نمی کند. یعنی در نظر او تکلیف اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در مقایسه با بایزید دقیقاً

روشن است که هیچ کدام به گرد پای بایزید نمی رسند.

و نیز نمی پرسد: «آیا علی (علیه السلام) افضل است یا بایزید» و همچنین امام حسن و حسین و... (علیهم السلام) (در مورد

امام زمان (عج) هم که اصل وجود و اصل چنین شخصی آمده یا در آینده خواهد آمد، بر خلاف اجماع مسلمین حتی

خوارج، را انکار کرده و مهدویت را تعمیمی کرده است) را اساساً (نعوذ بالله) قابل قیاس با بایزید نمی داند.

و همچنین مولوی نمی پرسد «آیا حضرت ابراهیم، نوح، موسی، عیسی افضل هستند یا بایزید» تا چه رسد دیگر انبیاء.

زیرا همه این مسائل برای او حل شده بود تنها مسئله ای که باقی مانده بود افضلیت بایزید بر خاتم المرسلین و اشرف

المرسلین بود که آیا بایزید افضل است یا محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)؟ تا بایزید دقیقاً شانه به شانه خدا بایستد.

آن هم بایزید که در عوام فریبی و ابراز شطحیات گستاخ ترین صوفی بود و با شعار «سبحانی ما اعظم شأنی» راه را برای

دیگر عربده های صوفیان باز کرد و دروازه خرافات را در جامعه امت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برگشود که سیل

خرافات به راه افتاد و اصول و فروع دین را در خود فرو برد و امت اندیشمند را یک امت کاملاً خرافی، به بار آورد.

این ماهیت تصوف است که فرد را به شدت دچار تکبر درونی بل دچار جنون خودپرستی می کند تا خود و امثال خود را افضل از همگان بداند و انبیاء و اولیای واقعی در نظرش خوار و حقیر شوند.

اینان فقط و فقط در مقابل پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) ترمز می کنند. زیرا بناست که به نام اسلام بگویند و به عنوان مسلمان بر مسلمانان سوار شوند. والا این ترمز کوچک را نیز می بریدند و این افسار گسیختگی را به «اطلاق محض» می رسانیدند.

گرفتن افسار اسب شمس برای به دست آوردن «جواز» از زبان شمس، است که افسار خود را ببرد. اما شمس این جواز را نداد.

در مجلد اول عرض کردم که شمس همه جا می گشت و خانقاه به خانقاه می رفت و از افراط کاری های صوفیان انتقاد می کرد در قونیه نیز همین روال را داشت که اخراج شد، سپس با اصرار برگردانیده شد و سپس کشته شد.

از متن پرسش مولوی روشن است که در نظرش بایزید با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کاملاً دوش به دوش، مساوی و برابر است تنها جای شک این است که آیا از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز افضل است یا نه.

من هیچ کاری با مولوی ندارم و در صدد نیستم که منفیات و اندیشه های ضداسلامی مولوی را بیان کنم. زیرا در این صورت باید سه جلد در تنها «مولوی شناسی» می نوشتم. من به برخی از آنان که خودشان را شیعه دوازده امامی می دانند و امامان را واجب التأسی می دانند، می گویم:

مرید ائمه (علیهم السلام) بودن و در عین حال مرید مولوی بودن، جز حماقت (یا عوام فریبی) معنی ای ندارد. پذیرش دین ائمه (علیهم السلام) در عین پذیرش دین مولوی، یا مصداق سفاهت است یا مصداق عوام فریبی.

طلبه جوان و دانشجوی جوان می خواهد دانشمند و عالم شود، نه خرافی یا فریفته شود، چرا به اینان ستم می شود؟ پاسخمان در تاریخ چه خواهد بود؟

کسی که مختصر اطلاعی از بینش و فرهنگ صوفیان، داشته باشد می داند که این «اصل» - اصل نگاه تحقیرآمیز به انبیاء (علیهم السلام)، ائمه (علیهم السلام) و اصحاب پیامبران و امامان (علیهم السلام) - تنها به مولوی منحصر نیست، اصل اساسی

اندیشه همه صوفیان است که اصطلاح زیبای «عرفان» را غصب کرده اند مانند غصب ولایت. (۳۹)



## جامی می گوید:

بایزید که لقب سلطان العارفين به او اختصاص یافته، اسلام اهل بیت را نداشته است و از اصحاب رأی بود. (۴۰)

## ملاصدرا نیز می نویسد:

... سخن حلاج که گفته «نالحق» یا کفر بایزید که گفت «سبحانی ما أعظم شأنی». چنین سخنانی ضررش در

میان عوام بیشتر از هر زهر کشنده است زیرا چنین کلماتی برای خودخواهان لذت دارد و هیچ کسودن پستی از

گفتن چنین کلماتی عاجز نیست و هرگاه عالم دانشمندی بر او انکار کند و نهی نماید می تواند بگوید نهی تو از علم و جدل

است و علمای ظاهری کلمات ما را نفهمیده اند و به چنین کلماتی مغالطه کند و مسلمین را در فساد و گمراهی اندازد و

کسی که چنین ادعا کند کشتن او افضل است از زنده کرده ده نفر. (۴۱)

## بایزید در یک نگاه:

### طیفور بن عیسی بن آدم بن عیسی بن سروشان

### معروف به ابویزید (بایزید) بسطامی

گفته شده که بایزید از اقطاب صوفیان قرن سوم است. ابن خلکان در کتاب تاریخ خود آورده که: جد او مجوسی (گبر)

بود که مسلمان شد. وی دو برادر به نام های آدم و علی داشته که آن دو نیز زاهد و عابد بوده اند. لیکن طیفور (بایزید) از

آن دو برادر افضل است. می گویند اول کسی است که صریحاً از فناء فی الله و بقاء بالله سخن گفته است. (۴۲) خود او نیز

بنا بر نقل عطار (( ۷۰ سال گبر بوده است)). (۴۳)

بایزید سخنانی دارد که موجب تکفیرش شده است. خود عرفا او را از اصحاب «سُکر» می نامند. یعنی در حال جذبه و

بیخودی آن سخنان را می گفته است.

جامی صوفی می گوید: «بویزید از اصحاب رأی بود» (۴۴) اصحاب رأی کسانی را گویند که بدون مراجعه به کتاب

و حدیث از خود رأی بدهند.

سقای امام جعفر صادق(علیه السلام) یا سقای جعفر کذاب؟

جمعی از علما و محققین از اهل فن این مطلب را انکار کرده اند که بایزید درک محضر امام صادق(علیه السلام) را نموده باشد چون تاریخ شهادت امام صادق(علیه السلام) در سال ۱۴۸ بوده و مرگ بایزید به قول ابن خلکان و شیخ نورالدین ابوالفتوح المحدث و جامی و دیگران در سال ۲۶۱ یا ۲۶۴ بوده است(۴۵) و هیچ یک از مورخین در این دو تاریخ اختلاف ندارند و اکثراً گفته اند: عمر بایزید بین ۷۰ تا ۸۰ سال بوده پس باید او ۳۳ یا ۳۶ سال بعد از شهادت حضرت صادق(علیه السلام) به دنیا آمده باشد.

مضافاً بر این که ۷۰ سال از ابتدای عمرش گبر بوده است بنابراین چگونه ممکن است ۳۰ سال یا ۱۸ و یا ۱۳ سال به امام صادق(علیه السلام) خدمت کرده و سقای خانه ی آن بزرگوار باشد! و این ادعا با تاریخ نمی سازد.

برخی از کسانی که شاگردی بایزید بسطامی در محضر امام صادق(علیه السلام) را انکار کرده اند عبارتند از:

۱- مرحوم آیت الله سید محمدباقر موسوی چهار سوقی (روضاتی) در کتاب روضات الجنات

۲- شهید مرتضی مطهری در کتاب آشنایی با علوم انسانی (کلام عرفان)

۳- دانشمند فرزانه حجت الاسلام و المسلمین حاج شیخ علی محدث زاده فرزند مرحوم حاج شیخ عباس قمی در کتاب اصحاب امام صادق(علیه السلام)

۴- مرحوم علامه ی محقق آیت الله حاج شیخ حسن صافی اصفهانی(ره) که ایشان در متفرقات خود با بیان تاریخ تولد بایزید شاگردی او را در محضر امام صادق(علیه السلام) انکار کرده اند.

۵- آقا محمد علی فرزند مرحوم آقا باقر بهبهانی در شرح مفاتیح فیض در ذیل ترجمه ی حضرت صادق(علیه السلام) احتمال داده جعفری که بایزید درک محضرش را نموده و از او استفاده کرده و سقای خانه اش بوده، جعفر کذاب برادر امام حسن عسگری(علیه السلام) می باشد.(۴۶)

اما صوفی ها و در رأس آنها عطار نیشابوری می گویند: بایزید مشافهتا محضر امام جعفر صادق(علیه السلام) را درک کرده است.(۴۷)

ولی پس از تفحص زیاد و مراجعه به منابع مختلف برای ما ثابت شد که بایزید بسطامی امام صادق(علیه السلام) را درک نکرده بلکه در زمان امام عسگری(علیه السلام) بوده و به خدمت جعفر کذاب برادر امام عسگری(علیه السلام) می رسیده است، زیرا اولاً تولد بایزید با دوران امامت امام صادق(علیه السلام) متفاوت است که توضیح آن گذشت.

و ثانیاً این که گویند سقای امام ششم(علیه السلام) بوده است، از شخصیت والایی مثل امام صادق(علیه السلام) بعید به نظر می رسد که شخصی را به طور خاص اجیر کرده باشند که سقایی ایشان را بکنند در صورتی که ائمه ی طاهرین ما شخصاً خودشان به کارهای خویش می پرداختند تا چه رسد به سقایی، این گونه روایات را غالباً صوفیه نقل کرده اند.

علاوه بر این عرفان امام صادق(علیه السلام) با صوفی گری فرق اساسی دارد و جای سؤال دارد از کسانی که می گویند بایزید به دست امام صادق(علیه السلام) هدایت شده و یا سقای آن حضرت بوده، پس چرا صوفیان آن همه تعرف از بایزید می کنند ولی نامی از مولای او نمی برند اگر چنین است پس چرا حتی یک حدیث هم از امام(علیه السلام) نقل نکردند و روایت آنان از امام صادق(علیه السلام) در هیچ کتابی دیده نشده است. پیداست که صوفیه این نوع روایات را برای فریب شیعیان ساختند.

## اشاره ای به مکتب فکری بایزید

نقل است که وی [بایزید] ۳۰ سال در شام و شامات که مرکز دشمنان آل محمد بود می گردید و ۱۳۰ پیر را خدمت کرده است. (۴۸)

این در حالی است که امام هادی و امام عسگری(علیهما السلام) در قید حیات بوده اند و بایزید یکبار هم به محضر این دو بزرگوار شرفیاب نشد تا از ایشان کسب فیض کند ولی حاضر شد به خدمت پیرانی در آید که تمام علوم آنها را اگر یکجا جمع کنند قطره ای از دریای بی پایان حضرت امام حسن عسگری و حضرت امام هادی(علیهما السلام) نخواهد شد. و با بودن امام معصوم حیّ و زنده خدمت پیر کردن چیزی جز ضلالت و گمراهی نیست.

جامی می گوید: بایزید که لقب سلطان العارفين به او اختصاص یافته، اسلام اهل بیت را نداشته است. (۴۹)

و می گوید: «بویزید از اصحاب رأی بود» اصحاب رأی کسانی را گویند که بدون مراجعه به کتاب و حدیث از خود رأی بدهد. (۵۰)

جاحظ می گوید (۵۱): در قرون اول اسلامی، بلخ و اطراف آن از مراکز بسیار مهم تصوف شده بود و صوفیان خراسان در تهور فکری و پیشرو سایر صوفیان به شمار می رفته اند و عقید ی «فناء فی الله» که تا اندازه ای مقتبس از افکار هندی است بیشتر به دست صوفی های خراسانی از قبیل بایزید بسطامی و ابوسعید ابوالخیر ترویج می شده است.

قشیری و شعرانی می گویند: او نخستین کسی است که محبت و فنا را صریحاً مطرح کرده و از مکاشفه دم زده و به همین دلیل مورد انکار مردم قرار گرفته است. (۵۲)

صاحب کتاب التصوف فی الاسلام/۶۳ می نویسد: بایزید برای تصوف اسلامی توجیه و تفسیر جدیدی پیش کشیده و آن را از صورت زهد دینی به صورت یک مکتب فکری در آورده است.

### بخشی از اعتقادات بایزید بسطامی

دین و مذهب: ابتدا [بنا به نقل تذکرة الأولیاء تا سن ۷۰ سالگی] گبر و آتش پرست بوده و بعد به ظاهر سنی مالکی با عقیده ی حلول و وحدت وجود و در باطن ملحد و زندیق بود. (۵۳)

۱- همیشه در جایی زندگی کنید که در آنجا امر به معروف و نهی از منکر نباشد تا دیگر کسی مزاحم کارتان نشود. (۵۴)

۲- انی انا الله لا اله الا انا فاعبدونی (۵۵)

۳- سبحانی ما أعظم شأنی (۵۶)

۴- والله لوای من از لوی محمد [صلی الله علیه و آله و سلم] در قیامت عظیم تر است که پیغمبران و خلائق در تحت لوای من باشند. (۵۷)

۵- لیس فی جبتی سوی الله (۵۸)

۶- به مردم سمرقند گفت: یا قوم، انا ربکم الاعلی (۵۹)

۷- عرش منم، لوح منم، قلم منم، عزرائیل منم، اسرافیل منم، میکائیل منم، جبرائیل، عیسی، موسی، ابراهیم، محمد من هستم. (۶۰)

۸- خدا را در خواب دیدم، به من گفت من تو هستم همان طور که تو من هستی. (۶۱)

۹- هر شب خداوند از آسمان به زیر می آید و با عاشقان خود سخن می گوید. (۶۲)

۱۰- در قیامت به سبب من آتش جهنم خاموش می گردد. (۶۳)

۱۱- در خواب خدا را به صورت پیر زمین گیری دیدم. (۶۴)

۱۲- در دل من هیچ بغضی نیست حتی بغض شیطان. (۶۵)

۱۳- کسی که علی (علیه السلام) را از عمر و ابوبکر و دیگران به خلافت شایسته تر بداند هیچ عمل صالحی از او سر نمی زند (۶۶)

۱۴- دوش اولین قدمی که رفتم به عرش خدا رسیدم و عرش خدا را مانند گری لب آلوده ی شکم تهی یافتم. (۶۷)

\*\*\*

## بیانیه ی آیت الله حاج شیخ علی صافی در مورد انحلال همایش ملی عرفان شرق و تقدیر و تشکر ایشان از مسؤولین امر بابت انحلال این همایش

بسم الله الرحمن الرحيم

((فَإِنْ تُبْتِغُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ)) (۶۸)

خبر انحلال همایش ملی عرفان شرق که در پی اعتراضات شدید علما و مراجع تقلید شیعه صورت گرفت موجب خوشنودی خدا و اولیاء خدا بخصوص قطب عالم حضرت بقية الله الاعظم ارواحنا فداه شده است.

این تصمیم قاطع و حرکت زیبایی الهی از ناحیه ی دست اندرکاران این همایش حکایت از این دارد که هنوز هم در جریان امور این مملکت، غیور مردانی پیدا خواهند شد که درد دین داشته و سر و جان تسلیم ائمه ی طاهرین می دارند و بر

اساس فرمایش آن بزرگواران از فقها و مراجع تقلید و مقام مقدس نیابت عامه پیروی نموده و همه ی امور خود را فرع بر این امر خطیر و حیاتی قرار داده اند و این نشانه ی بارز و روشنی است از محبت و ولایت و غیرت دینی این عزیزان که بسیار قابل تقدیر و ستایش است.

آری این همایش که به فرموده ی کارشناسان دین یعنی مراجع تقلید شیعه بر خلاف اصول و مسلمات مذهب است به مراتب از نمایش فیلم توهین آمیز نسبت به وجود مقدس رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) و کتاب سلمان رشدی و برنامه ی شاهین نجفی بدتر و سخیف تر بود که بحمدالله با هدایت های فقهاء که حصون اسلام و امناء الرسل و نجوم السماء اند توسط دوستان اهل بیت عصمت و طهارت که در مراکز و ارگان های مختلف چنین مسؤلیتی بر دوش آنها گذاشته شده بود لغو و منحل گردید.

این جانب و همه ی پرسنل و کارکنان مجموعه ی دارالصادق اصفهان دست همه کسانی که چنین خدمت بزرگی را به دین و ائمه ی طاهرین و پیروان راستین آنها نمودند به گرمی می فشاریم و از همه ی آنها کمال تشکر و قدر دانی را داریم و بدانند که این عمل صالح آنها موجب شد تا دعای خیر و همیشگی ما و همه ی دوستان اهل بیت(علیهم السلام) از آن عزیزان منقطع نشود و این امر ذخیره ای باشد برای قیامت آنها. انشاء الله

اصفهان - حوزه ی علمیه مدرسه ی صدر بازار

علی صافی اصفهانی

۴ ذیقعدہ ۱۴۳۳

\*\*\*

## مدافعین افراطی فلسفه و عرفان در تدارک اعاده ی حیثیت

یکی از صوفی های مشهد که از خاندان سازمان مجاهدین خلق است (۶۹) و اخیراً در لباس اسلام و مدافع فلسفه و عرفان مشغول ضربه زدن به حیثیت فلاسفه و عرفا و نیز به روحانیت و اصل اسلام و تشیع شده است، در تاریخ ۸۹/۸/۱۹ به دعوت دفتر تبلیغات اصفهان سخنانی علیه علمای شیعه مخصوصاً شیخ صدوق، علامه ی مجلسی، شیخ طوسی، شیخ مفید، شیخ بهایی، علامه ی حلّی، شهید ثانی و ... ایراد نمود که با اعتراضات بسیار وسیع علما و بزرگان دین و مراجع تقلید روبرو شد که بیانیه ها و فتاوی آنها در مجله ی نورالصادق شماره ی ۲۱ و ۲۲ و سایت دارالصادق موجود است.

به دنبال انتشار افکار الحادی این شیخک صوفی مشهدی (که همخوان با مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق است) و فتاوی مراجع تقلید شیعه علیه او و مکتب انحرافی اش، پی آمدهای بسیار بدی برای او و هم فکرائش داشت که موجب شد مدت ها در گِل بمانند و به فکر چاره جویی بروند.

تا بالاخره چندی پیش سخنانی گفته تا از این طریق حیثیت بر باد رفته ی خود را اعاده کند، لذا در این مصاحبه به تهمت ها و دروغ های بزرگ و انکار واقعیت ها حتی انکار مطالب مادر خود در کتاب «قدرت و دیگر هیچ» و بالاتر از همه به انکار صدای خودش تمسک کرده و با بودجه ی کلان در سطح بسیار وسیعی در انتشار این دروغ های بزرگ تلاش کرده است.

حقیقت این است که ارزش وقت ما بیش از آن است که در اینگونه مسائل صرف شود اما برای نمونه و رفع اتهام و اتمام حجت و شناساندن چهره ی واقعی این دروغگوی بزرگ و تحریفگر قهارِ واقعیات، با در دست داشتن فایل صوتی او (۷۰) و ارائه آن در سایت دارالصادق، فقط به چند مورد از دروغ ها و تهمت های این صوفی مشهدی اشاره می کنیم و به بینندگان عرض می کنیم که تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل:

## دروغ های این صوفی مشهدی فقط در یک جلسه

۱- در سخنرانی مورخ ۸/۸/۸۹ در اصفهان که فایل صوتی آن در سایت دارالصادق(علیه السلام) موجود است با لحن بسیار زننده ای (که به قلم نمی آید، باید فایل صوتی را گوش داد) گفته:  
شیخ صدوق که قومی بوده (یعنی ملی گرا و نژاد پرست) با همه بد بوده.

اما در گفتگوی اخیر خود حيله ای به کار زده تا شاید حیثیت بر باد رفته اش بازگردد (اگر سالبه بانتفاء موضوع نباشد) و لذا در این مصاحبه می گوید: من نگفتم قومی بوده، بلکه گفته ام قمی (از اهل قم) بوده و مکتب های دیگر را قبول نداشته. عبارت این صوفی مشهدی چنین است:

مثل اینکه گفته بودند که بنده به مرحوم شیخ صدوق(ره) توهین کرده ام. بعداً نوشتند که فلانی گفته شیخ صدوق نژاد پرست بوده چون گفته شیخ صدوق «قومی» بوده و هیچ کس را قبول نداشته است! چون که حقیر ضمن بحث های تاریخی گفته بودم شیخ صدوق قمی بوده؛ یعنی از مکتب قمیین بوده و غیر مکتب خود را قبول نداشته اند. اینها قمی را قومی فهمیده اند و قومی را ملی گرا و نژادپرست معنی کرده اند و تسلیت نامه به مراجع نوشته اند که در اصفهان در یک سخنرانی به شیخ صدوق اهانت شده است. اینها هم از فرط درس نخواندن است و گرنه طلبه رسائل خوان باید معنای این جمله را که شیخ قمی هستند بفهمد و هیچ نکته خلاف ادبی در آن نیست. (به فایل صوتی مراجعه نمایید).

### تذکر:

اولاً معلوم می شود که این دروغگوی بزرگ نه معنای قمی را می داند نه معنای قومی را و این ها را قاطی کرده و می خواسته کلمه ی قمی را یک جور ی جای کلمه ی قومی بگذارد!

ثانیاً ما در همین دروغ دومش (در جمله ی بعد) نیز بحث داریم که این جا فرصت آن نیست.



۲- در جلسه ی اصفهان هیچگونه مطلبی راجع به شیخ صدوق گفته نشده حتی یک کلمه هم گفته نشده، نه کلمه ی «قم» و «قمی» و نه کلمه ی شیخ صدوق هیچ کدام در این سخنرانی نبوده، و آن توهین مربوط به بعد از جلسه و بیرون از جلسه است. (به فایل صوتی مراجعه نمایید).

اما در گفتار اخیر خود می گوید: حقیر ضمن بحث های تاریخی گفته بودم شیخ صدوق قمی بوده؛ یعنی از مکتب قمیین بوده و غیر مکتب خود را قبول نداشته اند.

۳- در جلسه ی اصفهان گفته: خواجه نصیر جزو کسانی است که در رواج تصوف خیلی تأثیر داشته است.

اما در گفتار اخیر خود می گوید: من گفته ام خواجه نصیر و ... عارف بوده اند، بعد یکی از همین افراد یک تسلیت نامه به امام زمان و مراجع نوشت و...

۴- در اصفهان یک سخنرانی در تاریخ تصوف کرده (البته برای عده ی معدودی از طلاب افغانی) و گفته از قرن ۶ تا ۱۰ اوج شکوفایی تصوف در تاریخ اسلام است و سعی کرده همه ی علمای شیعه را صوفی یا طرفدار تصوف نشان دهد. مثلاً گفته کمال الدین میثم بحرانی شارح نهج البلاغه رفت صوفی شد و خودش اهل خرقه هست و معتقد است که خرقه ی صوفیه به ائمه بر می گردد و این کاملاً درست است.

و در جایی دیگر این سخنرانی می گوید: علمای ما از قرن ۷ تا اوائل نهضت اخباری گری کاملاً با اهل تصوف و علوم عقلی همکاری می کردند.

اما در گفتار اخیر خود می گوید: من یک سخنرانی درباره ی تاریخ عرفان کردم و توضیح دادم شهید اول و... عارف بوده اند، بعد یکی از این افراد تسلیت نامه به امام زمان و مراجع نوشت و...

۵- راجع به شهید اول می گوید: ... این نشان می دهد که شهید کاملاً نسبت به اصل تصوف حساسیت ندارد... این ها کاملاً نشان می دهد که تصوف در آن دوره کاملاً به عنوان یک مکتب رسمی بوده و ایشان (شهید) دفاع می کند (از تصوف).

اما در گفتار اخیر خود می گوید: من توضیح دادم شهید اول و ... عارف بوده اند بعداً یکی از همین افراد تسلیت نامه به امام زمان و مراجع نوشت و ...

۶- در جلسه ی اصفهان گفته: ابن فهد حلی جزو بزرگان صوفیه است.

اما در گفتار اخیر خود می گوید: من توضیح دادم ابن فهد حلی و .. عارف بوده اند بعداً یکی از این افراد یک تسلیت نامه به امام زمان و مراجع نوشت و ...

۷- در جلسه ی اصفهان می گوید: شهید ثانی وحدت وجودی بسیار غلیظی است و یک مطلبی هم به دروغ از کتاب منیة المرید نقل می کند (۷۱) (که فایل صوتی او با متن منیة المرید را در سایت دارالصادق کنار هم آورده ایم مقایسه کنید). بعد می گوید: مجلسی دوم هم که اهل تصوف را می شمارند می گویند شهید(ثانی) خودش از صوفیه بود.

اما در گفتار اخیر خود با دوستان خبرگزاری فارس می گوید: من توضیح دادم که شهید ثانی و ... عارف بوده اند، بعداً یکی از همین افراد یک تسلیت نامه به امام زمان و مراجع نوشت و ...

۸- در جلسه ی اصفهان گفته: شیخ بهایی تصوفش اظهر من الشمس است.

اما در گفتار اخیر خود می گوید: من توضیح دادم که شیخ بهایی و ... عارف بوده اند، بعداً یکی از همین افراد یک تسلیت نامه به امام زمان و مراجع نوشت و ...

۹- در جلسه ی اصفهان گفته: مجلسی اول در تمامی آثارش از تصوف دفاع می کند به شدت، و ایشان از صوفیه و عارفان خیلی قوی هستند (مراد و کیلی از کلمه ی عارف همان صوفیه است)

و از قول مجلسی اول می گوید: من در زمان طفولیتم اکثر اشتغالم نزد شیخ بهایی، تصوف بود.

و می گوید: مجلسی اول از جنید و شبلی و بایزید و مولوی و محی الدین به شدت دفاع می کند و می گوید باید ریاضت بکشی تا حرف محی الدین را بفهمی. و می گوید: مجلسی اول از وحدت وجود و از خرقة دفاع می کند.

اما در گفتار اخیر خود می گوید: من توضیح دادم که مجلسی اول و ... عارف بوده اند، بعداً یکی از همین افراد یک تسلیت نامه به امام زمان و مراجع نوشت و ...

۱۰- در جلسه ی اصفهان گفته: نورالصادقیها حرفهای آقای سبحانی را تقطیع کرده اند و قسمتی که به نفع خودشان بود گذاشته اند وقتی به آنها اعتراض شد گفتند: ما در اول مجله نوشته ایم که نورالصادق در ویرایش مطالب آزاد است.

اما وقتی به مجله ی نورالصادق مراجعه کنید کذب صریح این دروغگوی بزرگ صوفی روشن می شود زیرا:  
اولاً: ما سخنان آقای سبحانی را تقطیع نکردیم ایشان دو مطلب مستقل نوشته بودند که ما یکی را برای پشت جلد مجله انتخاب کردیم و این حق را هم شرعاً و هم قانوناً داشتیم و نیز آن را در مجله ثابت کرده ایم (مراجعه فرمایید).  
ثانیاً: دروغ بزرگتر این که ما هیچ کجا در جوابهایمان این مطلب را انحصاراً نیاورده ایم اما در ضمن چندین بند از پاسخنامه ی خود آن را ذکر کرده ایم و این ثابت می کند این صوفی مشهدی اولاً: خودش دروغگوی بزرگ است و ثانیاً: خودش اهل تقطیع و تحریف است. (۷۲)

**تذکره (۱):** این که مدافعین فلسفه و عرفان غالباً، با همین دروغ ها امورات خود را می گذرانند شکی در آن نیست، از باب نمونه:

دروغ ها و تناقض های محمد حسین طهرانی (به آثارش مخصوصاً به کتاب روح مجرد مراجعه کنید).  
دروغ های صمدی آملی درباره ی حسن زاده ی آملی و... (و به آثار صمدی آملی و به اعلامیه ی حسن زاده علیه صمدی مراجعه کنید).

دروغ های شیخ حسن رضانی به آیت الله سیستانی (به مجله ی شماره ۲۲ مراجعه کنید).  
دروغ های شیخ محسن غرویانی به آیت الله مکارم (به مجله ی شماره ۲۲ مراجعه کنید).  
دروغ های این دروغگوی بزرگ (که خود از خاندان سازمان مجاهدین خلق است) به همه ی علما و اساطین شیعه مخصوصاً به اندیشمند بزرگ معاصر حضرت علامه آیت الله حاج سید جعفر سیدان که با بحث ها و مناظرات علمی خود بزرگان اهل فلسفه و

عرفان را به خاک نشاند و ماهیت بسیاری از آنها را بر ملا ساخته. (به مجله های نورالصادق و به سخنرانی این دروغگوی بزرگ در اصفهان مراجعه کنید).

برای پیگیری موارد فوق می توانید به شماره های مختلف مجله ی نورالصادق قسمت نظرها و اعترافها مراجعه نمایید و اگر فرصتی شد در آینده ی نزدیک برای هر کدام یک نمونه خواهیم آورد.

**تذکر (۲):** علما و مراجع تقلیدی که به دروغگو بودن این دروغگوی بزرگ تصریح کرده اند عبارتند از: آیات عظام صافی کلپایگانی، مکارم شیرازی، نوری همدانی، دوزدوزانی، مجلسی، علوی گرگانی و هم چنین دفتر تبلیغات حوزه ی علمیه ی قم.

\*\*\*

## نظر کارشناسان دین در مورد سخنان دروغ و انحرافی یک صوفی مشهدی در اصفهان که به دعوت رسمی دفتر تبلیغات اصفهان صورت گرفته است

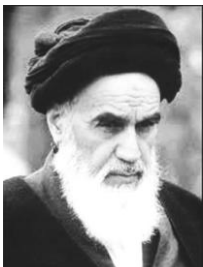
\*\*\*

محضر مبارک ... با سلام، احتراماً به عرض می رسد یکی از مبلغان و مروجان تصوف در ضمن سخنرانی خود گفته است:

(۷۳)

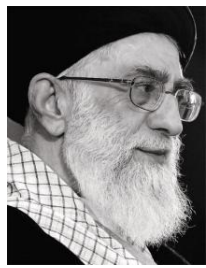
\*\*\*

### پاسخ علما و مراجع تقلید



### امام خمینی (قدس سرّه):

آن بیچاره ای که خود را مرشد و هادی خلاق می داند و در مسند دستگیری و تصوف قرار گرفته، حالش پست تر و غمزه اش بیشتر است. اصطلاحات را به سرقت برده و سر و صورتی به متاع و بازار خود داده، برای رواج بازار خود، فهمیده یا نفهمیده، پاره ای از اصطلاحات جاذب را به خورد عوام بیچاره داده و گمان کرده به لفظ (مجنوب علیشاه) یا (محبوب علیشاه) حال و جذبه و حبّ خدا دست می دهد. (۷۴)



## رهبر معظم انقلاب مدظله العالی:

سؤال: آیا شرکت کردن در مجالس و محافل صوفیه و انجام اعمال و گفتن اذکار آنان و حضور در خانقاه

آنها، چه صورت دارد؟

**جواب:** جائز نیست و کسانی که اوامر و نواهی قرآن کریم را قبول داشته و به امامت ائمه (علیهم السلام) معتقدند، چه بهتر است که اسم جداگانه و آداب و رفتار جداگانه ای را که لازم نیست بلکه مضر است، کنار گذاشته و در جماعت عظیم ملت بزرگ و مسلمان خود متسلک باشند.

و هم چنین فتاوی: آیات عظام، خوئی، مرعشی نجفی، سیستانی، لطف الله صافی، دوزدوزانی، فاضل لنکرانی، بهجت، مکارم، شیخ علی صافی گلپایگانی، محمد صادق روحانی، شاهرودی، بهبهانی، محمدرضا گلپایگانی، میلانی، مشکینی، کابلی، علوی گرگانی، نوری همدانی، شیخ حرّ عاملی و ... بر مخالفت با تصوف و خرّقه و خانقاه موجود است. (۷۵)



## پاسخ آیت الله العظمی صافی گلپایگانی:

**می خواهند با این اکاذیب برای صوفیه تأیید بسازند**

علیکم السلام و رحمة الله

**تعجب است که با وجود تصریحات علما و فقهای بزرگ و محدثین عالیقدر بر بطلان و فساد فرق صوفیه و با وجود دلالت اخبار معتبر بر تحذیر از گرایش به آنها، شخص بخواهد با این اکاذیب برای صوفیه تأیید بسازد.**

از همه این ها عجیب تر، نسبت تصریح به صحّت تصوّف علمایی مانند علامه مجلسی دوم علیه الرحمه است، که باید گفت: یک تهمت و اهانت به شخصی است که یکی از رشته های مهم مجاهدات علمی و دینی او برخورد با تصوف و هدایت مردم و شیعیان به تشیع خالص که منزّه و پیراسته از تصوف می باشد، بود. این مجلسی بود که بازار تصوف را که به واسطه بعضی عوامل رواج و رونقی یافته بود به کساد کشاند و در اثر افشاگریهایش خانقاه های بسیار که حتی در شهر اصفهان بود تعطیل و بسته شد و همان دوره، تشیع راستین عصر ائمه (علیهم السلام) را نوسازی و تجدید نمود؛ و اگر (زین العابدین شیروانی)، صاحب «ریاض الساحة و بستان السیاحة» که خود از صوفیان مشهور و سفر پیشه بوده این تهمت را به او زده باشد بعید نیست. و هر کس مختصری از حال مجلسی دوم مطلع باشد و کتاب هایش را خوانده باشد، می داند

که در بساط این مرد بزرگ و مؤلف موسوعه «بحارالانوار» و کتب ارزنده دیگر، ذره ای که وجود نداشته و از آن منزّه و مبرا بوده است. گرایش به تصوف می باشد.

به هر حال در بطلان این نسبت که به فقهای عظام و علمای والامقام مذکور در سؤال داده شده است، شکی نیست. شما اگر بخواهید تا حدی از حالات این فرقه مطلع شوید به کتاب هایی مثل از کوی صوفیان تا حضور عارفان سید تقی واحدی صالح علیشاه و کتاب صوفی و عارف چه می گوید و کتاب خیراتیه و کتاب فضایح الصوفیه و کتاب جستجو در عرفان اسلامی و عرفان تصوف و کتابهای کیوان قزوینی و غیرها مراجعه نمایید تا روشن شود که هیچ گاه امثال سید بن طاووس و شهید ثانی و ... طبق این مسلک های انحرافی رفتار نکرده اند. انشاءالله موفق باشید.



۱۸ رجب المرجب ۱۴۳۲

## پاسخ آیت الله العظمی مکارم شیرازی:

### این سخنان باطل و بی اساس است

سخنان بالا باطل و بی اساس است و ما نظرات خود را درباره ی صوفیه در کتاب جلوه ی حق به طور مشروح و

مستدل بیان کرده ایم.



همیشه موفق باشید - ۹۰/۳/۷

بعضی از «متصوفه» سعی دارند تاریخ خود را به آغاز برسانند و حتی به اصطلاح «خرقه را از علی (علیه السلام) بگیرند»!

و سلمان و ابوذر و مقداد را از مشایخ خویش بشمرند!

ولی همانگونه که قبلاً نیز اشاره شد در تاریخ اسلام هیچ شهادی بر وجود این ادعاها نیست؛ بلکه مدارک روشنی در دست

داریم که تصوف از قرن دوم هجری از خارج مرزهای اسلام، از اقوامی مانند هندوها و یونانیان و مسیحیان به مرزهای

اسلام نفوذ کرد و با معتقدات اسلامی آمیخته شد و به شکل یک فرقه التقاطی درآمد. (۷۶)

## پاسخ آیت الله العظمی سید محمد باقر شیرازی:

### تهمت صوفی گری به بزرگان دین و سکوت مسئولین و قوه ی قضائیه

بسم الله الرحمن الرحيم

... همان قسم که نسبت و افتراء و تهمت استاد دفّ نوازی داشتن به حضرت فاطمه سلام الله عليها از جهاتی از آتش زدن درب خانه ایشان بدتر است، همان طور نسبت صوفی گری به بزرگان دین مانند سید ابن طاووس و شهید و شیخ بهایی و امثال ایشان از جهاتی از دار زدن آیت الله شیخ فضل الله نوری بدتر است.

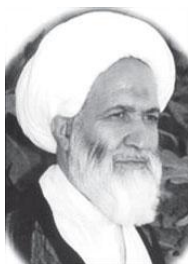
و خلاصه آنکه این طریق و این طور آزادی که این قسم تهمت و افتراء به بزرگان دین زده شود و هیچ محاکمه و واکنشی از احدی حاصل نشود، بسیار خطرناک است، و امید است که انشاء الله آقایان مسؤولین خاصه قوه قضائیه مقابله جدی و محاکمه شدیدی نسبت به آن بنمایند و مجلات رسمی کشور خاصه مجله نورالصادق اصفهان و امثال آن کاملاً آنها را رد نمایند. (۷۷)



والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

۱۳۹۰/۳/۸ مطابق با ۲۵ جمادی الثانیه ۱۴۳۲

مشهد مقدّس - سید محمد باقر شیرازی



## پاسخ آیت الله العظمی دوزدوزانی:

### مسلمانان به ویژه جوانان در دام افراد شیاد و خطرناک گرفتار نشوند

باسمه تعالی

در آغاز کلام باید دانست که هر مذهب انحرافی افراد مورد اعتمادی از جامعه را به خود نسبت می دهد و جزو معتقدین به مذهب خود می شمارد تا اعتماد مردم را جلب کند. در این راه گاه یک جمله از یک شخص پیدا می کنند و با تحریف آن و یا حذف اول و آخر جمله و ترفندهایی از این قبیل از آن بهره می جویند. مثلاً با دیدن کلمه ی «صوفیه» و امثال آن در کتب بزرگان که حکم ایشان را بیان کرده و یا پیرامون عقاید و ... ایشان بحث کرده باشد، می گویند: فلان آقا از ماست. در برخی موارد هم مخصوصاً در سخنان و نوشته های دوران های اولیه اسلامی که هنوز حد و مرز صوفیه و اشخاص زاهد مشخص نشده بود، بحث پیرامون ایشان خلط می شده و شاهد گفتار ما این است که در برخی نوشته ها صوفی را به دو قسم تقسیم کرده اند: صوفی که شریعت را ترک می کند و صوفی که طبق شریعت عمل کند.

ناگفته پیداست کسی که به شریعت عمل کند و به تمام آن معتقد باشد، صوفی به معنای مصطلح فعلی آن نیست، بلکه شیعه‌ی خالص است. امروزه گروهی از صوفیان ادعا می‌کنند که ما از گروه دوم هستیم و به شریعت عمل می‌کنیم و تقلید می‌نماییم و طبق رساله عملیه‌ی مراجع عظام عمل می‌کنیم، در حالی که این چنین نیست و صراحتاً در کتاب‌های خود از عشریه سخن می‌گویند و به آن اعتقاد دارند و عملشان همان است در حالی که خمس نمی‌پردازند. البته در دوره‌هایی گفته شده که برخی همانند شیخ بهایی خرقة پوشیده‌اند که بر فرض صحت چنین نقل‌هایی، قابل توجیه است و می‌توان گفت ممکن است برای مصلحت یا ارشاد و یا از روی تقیه بوده و در هر حال نسبت تصوف در حق بزرگان مذهب همانند شیخ که در کتاب‌های خویش آشکارا مقال و گفتار آن‌ها را رد می‌کند، قابل قبول نیست. باید دانست از این گونه حرف‌ها در زمان گذشته گفته و نوشته‌اند و به افرادی تصوف را بسته و حرف‌هایی نسبت داده‌اند که نباید به حرف آنان اعتنا کرد.

این که در قرن‌های مقارن و یا نزدیک به ائمه (علیهم السلام)، شیعیان خانقاه داشته‌اند مسلماً از دروغ‌های شاخدار است و ناگفته پیداست در حالی که حضرات ائمه (علیهم السلام) از سفیان ثوری و یا حسن بصری به شدت انتقاد نموده و منصور حلاج را لعن کرده‌اند و در روایاتی از دخول به حلقه صوفیه نهی فرموده‌اند، ممکن نیست شیعیان خانقاه داشته باشند و جالب این جاست که بر اساس اعتراف خود صوفیه تاریخ تأسیس نخستین خانقاه حداکثر به قرن پنجم می‌رسد و در هیچ منبعی نیامده که پیش از آن خانقاهی وجود داشته باشد تا چه رسد به این که شیعیان برای خود خانقاه بسازند!!!

با مطالعه‌ی در تاریخ اسلام می‌بینیم که تا این اواخر تقریباً نزدیک به دوره صفویه، صوفی شیعه نداشته‌ایم و بزرگان و مرشدهای ایشان به این مطلب اقرار و تصریح کرده‌اند.

این که ادعا کرده‌اند این بطوطه در سفرنامه‌ی خویش گفته در مقابل حرم حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نجف اشرف تعدادی خانقاه بوده معلوم است دروغ است چون با مراجعه به آن کتاب خواهید دید اولاً ذکری از شهر نجف در آن نیامده و در ثانی در فصلی که از شهر کوفه سخن می‌گوید هیچ سخنی از وجود خانقاه به میان نیاورده است، همچنین این که به شهید رضوان الله علیه نسبت می‌دهند که در کتاب منیه تشویق به استفاده از تفسیر عبدالرزاق نموده با رجوع به این کتاب می‌بینیم که ایشان می‌فرماید هر مفسری بر اساس علمی که بر آن تسلط دارد به تفسیر قرآن کریم پرداخته و سپس به معرفی انواع این تفاسیر می‌پردازد و از چهار گونه تفسیر نام می‌برد، اول: تفاسیر لغوی است که عربیت بر آن‌ها غلبه



دارد، دوم: تفاسیر حکمی و برهانی کلامی، سوم: تفاسیر داستانی و بر مبنای قصص و چهارم: تفاسیر عرفانی که هدفشان تأویل حقایق است. جالب است که ایشان برای این چهار گونه تفسیر مثال هایی می آورد یعنی تفسیر کشف، زمخشری، مفاتیح الغیب رازی تفسیر ثعلبی در این جاست که برای گونه ی آخر از تفاسیر، تفسیر عبدالرزاق کاشانی را مثال زده، بر این اساس هر منصفی می بیند که هرگز شهید تشویق به مراجعه به هیچ یک از این کتاب ها نکرده و این نسبت هم دروغ محض است.

در خاتمه از علماء اعلام و دانشمندان کرام انتظار داریم که مسلمانان به ویژه جوانان را آگاهی دهند تا در دام افراد شیاد و خطرناک گرفتار نشوند. از خداوند متعال توفیق همگان را خواستارم.

۹۰/۳/۲

یدالله دوزدوزانی



## پاسخ آیت الله العظمی نوری همدانی:

### به افتراء آتی که علیه علماء دین درست کرده اند توجه نکنید

بسمه تعالی؛ سلام علیکم:

فرقه های صوفیه منحرفند و بر باطل می باشند و علماء ما منزّه اند از اینکه این گروه مورد تأیید آنها باشند و هیچ کدام از بزرگان دین تمایل به این فرقه ضالّه و گمراه کننده نداشته اند به افتراء آتی که علیه علماء دین درست کرده اند توجه نکنید و

دائماً در هر زمان فرق صوفیه مورد تنفر علماء دین و بزرگان بوده اند.

جواب  
جمعه ۱۳۲۷/۳/۲۷  
فرقه های صوفیه منحرفند و بر باطل می باشند و علماء ما منزّه اند از اینکه این گروه مورد تأیید آنها باشند و هیچ کدام از بزرگان دین تمایل به این فرقه ضالّه و گمراه کننده نداشته اند به افتراء آتی که علیه علماء دین درست کرده اند توجه نکنید و دائماً در هر زمان فرق صوفیه مورد تنفر علماء دین و بزرگان بوده اند

۹۰/۳/۲۷



## پاسخ آیت الله العظمی حاج شیخ محمد تقی مجلسی:

این حقیر چندان وقوف بر مدارک سخنان فوق ندارم ولی حال بعضی مانند میرلوحی سبزواری با معاصر

خود علامه مجلسی (قدس سره) معلوم است با آنکه ایشان در بحارالانوار روایاتی در مذمت از تصوف و تفلسف نقل کرده و هم خود دفاع از نسبت تصوف به پدر بزرگوارش نموده است گویا این نسبت های ناروا به بزرگان شرع انور از آن جهت نشأت گرفته که آنها گذشته از تحمل مشاق در تحصیل علوم و معارف حقه الهیه بریاضات مشروعه و مأثوره روی آورده و در نتیجه به مقامات عالیه علم و عمل واصل گشته اند آنگاه توهم آن رفته که آنها صوفی مسلک بوده اند چه آنکه آنها شبیهی مانند زهد و انزال از دنیا به اهل تصوف داشته با این که آنها از ریاضات باطله و خرقة پوشی و اعمال غیر معقول و غیر مشروع روی گردانده و بریاضات مأثوره و مشروعه از قبیل اعمال صالحه و مکارم اخلاق و کف نفس از اهویه و اذکار مأثوره و ریاضیات مشروعه عملیه گراییده اند.

خاطر شریف را معطوف می دارد به سخنان مرحوم جدّ اعلی (اعلی الله مقامه) در روضة المتقین باب النوادر ج ۱۳

ص ۱۲۷ و ص ۱۲۸.

توفیقات و تأییدات شما را از حضرت منان مسئلت دارم

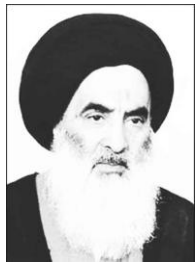
والسلام علیکم و رحمة الله؛ محمد تقی مجلسی



### پاسخ آیت الله العظمی علوی گرگانی:

بسمه تعالی؛ این گونه سخنان برای همراه کردن مردم با صوفیه و انحراف آنان است و علمای گذشته و حال هیچ نسبتی با صوفیه نداشتند و این معضل از زمان اهل بیت (علیهم السلام) در اسلام وجود داشته است و مورد نکوهش حضرات اهل بیت (علیهم السلام) واقع شده است. البته از آنجایی که بسیاری از علما از مظاهر دنیا دوری داشتند و دل به دنیا نبستند و به سادگی زندگی می کردند برخی از صوفیه تصور می کردند که اینها از خودشان هستند که این خیال باطل است و علما با صوفیه میانه خوبی نداشتند و افکار آنها در جایی که مخالفت شیوه اهل بیت (علیهم السلام) بود مورد نکوهش علما واقع می شد.





## پاسخ بسیار مهم آیت الله العظمی سیستانی:

**بر همگان است که در احوالات پیشینان تأمل نمایند تا به دام این گونه**

### **افراد جاهل و نادان نیفتند**

بدون شک بر مؤمنین واجب است که به امر تزکیه و تهذیب نفس از رذایل اخلاقی و صفات مذموم و تحلیه آن به مکارم اخلاق و صفات حمیده برای اطاعت خداوند تبارک و تعالی و دوری از معصیت اقدام نمایند و تنها راه آن دستوراتی است که در قرآن کریم و سنت شریفه آمده است از جمله:

یاد مرگ و فنای دنیا و مراحل آخرت مانند برزخ و خروج از قبر و حشر و حساب و کتاب و عرضه شدن اعمال انسان بر خداوند تبارک و تعالی و همچنین تفکر به زیباییهای بهشت و نعمتهای آن و عذابهای جهنم و آثار و اعمال انسان در آخرت است.

این امور انسان را در راه تقوای الهی و اطاعت خداوند تبارک و تعالی و دوری از گناهان و غضب الهی مساعدت می نماید همانطور که انبیا و اوصیای الهی (علیهم السلام) به این مسائل تذکر داده و علمای ربانی نسل اندر نسل به این امور عمل نموده اند و این راه واضح و روشنی است که هیچ نقطه پنهانی در آن نیست.

مقدار و اندازه تدین و تقرب فرد به خداوند تبارک و تعالی از هماهنگی و تطابق اعمال و رفتار او با این دستورات سنجیده می شود.

معیار شناخت افراد حق و حقیقت است و هرکس معیار شناخت حق و حقیقت را افراد بدانند دچار فتنه گشته و از راه راست منحرف خواهد شد.

حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) مومنان را از گرفتاری در دام جاهلان و نادانان و پیروان هوای نفس که خویش را از علما می پندارند و گروهی از افراد را دور خود جمع می نمایند بر حذر داشته و می فرمایند:

همانا آغاز پدید آمدن فتنه ها، پیروی خواهش های نفسانی است و نوآوری در حکم های آسمانی. نوآوریهایی که کتاب خدا آن را نمی پذیرد و گروهی از گروه دیگر یاری خواهد تا برخلاف دین خدا، اجرای آن را به عهده گیرد. پس اگر باطل با حق درنیامیزد، حقیقت جو آن را شناسد و داند، و اگر حق به باطل پوشیده نگردد، دشمنان را مجال طعنه زدن

نماند. لیکن اندکی از این و آن گیرند، تابه هم درآمیزد و شیطان فرصت یابد و حیلت برانگیزد تا بر دوستان خود چیره شود و از راهشان به دربرد. اما آن را که لطف حق دریافته باشد، نجات یابد و راه حق را به سر برد.

از نشانه های اهل ادعاهای باطل مبالغه آنان در تزکیه نفس بر خلاف دستورات الهی و تشویق دیگران برای غلو در آنان و ادعای عدم احتیاج به راهای متداول فقها در استنباط احکام شرعی و ادعای احاطه به احکام و ملاکات آنها از طریق امور باطنی و تصدی آفتا بدون حصول اهلیت لازم و سواستفاده از مبتدئین در تحصیل علوم دینی است.

آنان هرکس را که بر طریقت خودشان باشد تعظیم نموده ولی نهایت تهمت و افترا و بدگویی را در مورد افراد جدا شده از جمع خویش ابراز می دارند.

اعتماد بر خوابها و ادعای مکاشفات و مشاهدات در حالات معنوی خاص و پوشیدن لباسهای غیر متعارف از دیگر نشانه های آنان است. این افراد با تمسک به بعضی روایات اقدام به چنین اعمالی می کنند در حالی که از ملاحظه جوانب ثانوی مورد عنایت فقها در مانند این امور غفلت دارند.

از دیگر علامات اینان بدعت در دین و توصیه به انجام ریاضات خاصی است که هیچ مدرک معتبری از اقوال و افعال انبیا و اولیا ندارد. این افراد در ادعاهای خویش به اموری استناد می کنند که در هیچ یک از منابع معتبره وجود ندارد و قاعده تسامح در ادله سنن را دست مایه خویش قرار می دهند.

تأثیر پذیری آنان از ادیان و ملل دیگر و تساهل در احکام موسیقی و غنا و اختلاط زن و مرد و اعتماد بر منابع مالی نامعلوم و ارتباطات پنهانی مشکوک آنان با دیگران نیز از دیگر نشانه های این افراد است و فی الجمله احوال این افراد بر مؤمنین هوشیار مخفی نیست. توصیه ما به عامه مومنین (وقفهم الله تعالی لمراضیه) عدم تأثیر پذیری زود هنگام از این گونه ادعاها است.

به درستی که هرکس امام هادی خویش را تبعیت کند به سوی بهشت برین رهنمون گشته و هرکس از گمراهان تبعیت کند به سوی عذاب جهنم خواهد رفت. پس بر همگان است که در احوالات پیشینیان که افراد زیادی از آنان به علت پیروی از افراد مذکور به انحراف کشیده شدند تأمل نمایند تا به دام این گونه افراد جاهل و نادان نیفتند.

از خداوند تبارک و تعالی خواستارم که همگان را از تبعیت اهل بدعت و هواهای نفسانی حفظ نماید و آنان را به عمل به احکام شرع حنیف از راه تبعیت سیره علمای ربانی موفق گرداند. انه ولی التوفیق

والسلام علیکم وعلی جمیع اخواننا المومنین ورحمت الله وبرکاته

علی الحسینی السیستانی (۷۸)



## پاسخ و اعتراض شدید دفتر تبلیغات اسلامی حوزه ی قم

شماره: ۳۳۳۲

تاریخ: ۱۳۹۱/۶/۱۹

پیوست: دعا خیر

پرسشگر محترم

با سلام و آرزوی قبولی طاعات و عبادات شما؛ و تشکر به خاطر ارتباطتان با این مرکز

ماجرای تهمت تصوف به عالمان بزرگوار شیعه توسط برخی ایراد شده بود (۷۹) که نقد آن در سایت سمات تحت عنوان مقاله پاسخی به اتهام تصوف و صوفی گری به تشیع و علمای شیعه ارائه گردیده که ما برخی از مطالب آن را خدمت تان بیان می کنیم و شما را به مطالعه ی آن توصیه می نمایم. (۸۰)

قرن ششم تا دهم، این فاصله، اوج شکوفایی تصوف در جهان اسلام است و در این دوره، حکمت و عرفان وارد جهان اسلام شده است و به شکل وسیعی علمای ما را تحت تأثیر قرار داده است.

شما اگر کتاب های سید طاووس را به وسیله رایانه جستجو کنید، شاید به ندرت برخورد کنید که مرحوم سید از تصوف مدحی کرده باشد یا اسمی از صوفیه آورده باشد.

بلکه یک مورد هم پیدا نمی شود، و مطلب (بدعت گذاری و انحرافات صوفیه و طرفداران ایشان) هم برای همه اهل علم واضح است تا چه رسد به امثال سید بزرگوار! و هیچ سړی در کار نیست!

صوفیه برای رواج کالای فاسد خویش خود را به امامان معصوم (علیهم السلام) می بندند و گاهی علمای ما مانند علامه حلی در شرح تجرید، و سید بن طاووس در طرائف، بدون این که ایشان را کم ترین تأییدی کنند، از باب احتجاج، کلمات آنان را بر ضد خودشان می آورند تا ایشان را از زبان خودشان محکوم کنند.

ولی برخی به امثال همین کتاب استشهاد کرده و خیال می کنند که علمای ما واقعاً صوفیه را به امامان معصوم مستند می دانند، و چنان که بیان خواهیم کرد مرحوم سید بن طاووس هم در کتاب طرائف از قول امام سنّیان فخر رازی نقل می کند که تمام علوم و معارف به علی بن ابیطالب می رسد، و در این میان صوفیه را نیز نام می برد، ولی ایشان خیال می کنند که این مطالب عقیده خود سید بن طاووس است!! و اصلاً توجه ندارند که ذکر این مطالب از باب احتجاج و استدلال بر ضد خصم، به کلماتی است که خودش قبول دارد.

مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی می نویسد که رحمت علیشاه نعمت اللهی شیرازی (از اقطاب صوفیه)، در کتاب «طرائف الحقائق» که آن را در احوال مشایخ صوفیه، و احیای رسوم ایشان نوشته است، سید ابن طاووس و بردارش احمد و فرزندش عبدالکریم و ابن فهد و شهید و مجلسی اول و دوم و غیر ایشان را از صوفیه شمرده است!

سپس مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی، در مورد کسانی که این بزرگان را به تصوف نسبت داده اند می فرماید: این مطلب امر بسیار عجیب و شگفتی است که از ایشان سر زده است! زیرا تصوفی که به این بزرگان مثل ابن فهد و ابن طاووس و خواجه نصیر الدین و شهید ثانی و بهائی و غیر هم نسبت داده می شود جز انقطاع به سوی خالق جل شأنه، و زهد در دنیا، و استغراق در حب خداوند تعالی و أشباه آن چیز دیگری نیست، و آن تصوفی نیست که به بعضی از صوفیه نسبت داده می شود که به فساد اعتقاد مانند قول به حلول و وحدت وجود و شبه آن معتقدند، و یا اعمال مخالف شرع فاسدی دارند که بسیاری از ایشان در مقام ریاضت یا عبادت و غیر آن مرتکب آنها می شوند! (۸۱)

تکمله امل الأمل می نویسد: «ما با تأخری که از عصر صفویه داریم می دانیم که همین مشایخ رضی الله تعالی عنهم توانستند احکام شرعیه را نشر دهند و دولت صفویه را که شعار سلطنتشان تصوف بود و ایشان و همه وزرا و لشکرشان صوفی بودند و جز طریقت صوفیان چیزی نمی دانستند، شیخ بهایی و امثال ایشان با روش و جدال و مماشاة أحسن و حضور در مجالس ذکر ایشان، آنان را به سوی تشریح و أخذ به شریعت و تقلید و تعبد به احکام بکشاند... تا جایی که از ایشان دولتی متشرع و پرورش دهند فقهاء و محدثین، و مروج طریقه اهل البیت (علیهم السلام) ساختند.» (۸۲)

۱۳۹۱/۶/۱۹

## تذکر:

مراجع تقلید به دروغگو بودن این شیخک صوفی تصریح کرده اند. (۸۳)

\*\*\*

## سؤال از مراجع تقلید راجع به صوفیه

**سؤال:** رفتن به خانقاه درویش، جهت استماع مرثیه و سوگواری ائمه(علیهم السلام) و اقامه‌ی فاتحه‌ی مردانه و زنانه با وجود مساجد و شرکت نمودن در اجتماع آنان به عنوان اعیاد و غیره و منبر رفتن در آنجا، جهت ختم فواتح و کمک به ساختمان خانقاه، جایز است یا نه؟.



### پاسخ آیت الله العظمی صافی گلپایگانی:

امور مذکوره، ترویج باطل است و جایز نیست. اعاذنا الله من فتن آخر الزمان.

**سؤال:** در برخی از جلسات و هیئات عزاداری برخی افراد از فرقه‌های انحرافی علی‌اللهی و حسین‌اللهی و صوفیه نفوذ کرده و به طور ضمنی از صوفیه و آراء و آداب آنان ترویج می‌نمایند و گاهی در ضمن عزاداری یا مداحی با حالت خاصی که از آداب صوفیان است سر و گردن را به حرکت در می‌آورند و ندای (هو) می‌کشند. لطفاً وظیفه مؤمنین و حکم شرکت در جلسات مذکور را بیان فرمایید.



### پاسخ آیت الله العظمی حاج سید صادق روحانی:

**امام صادق(علیه السلام): صوفیه از دشمنان ما می‌باشند.**

بسمه جلت اسمائه

غلاة چند طایفه می‌باشند عده‌ای معتقدند که حضرت امیرالمؤمنین یا یکی از ائمه(علیهم السلام) خدا و رب جلیل و اینکه آن حضرت خدای مجسم می‌باشند و این دسته شکی نیست در کفرشان و نجاستشان.

عده‌ای دیگر، نسبت الوهیت به آنها نمی‌دهند ولی معتقدند که امور راجعه به تشریح و تکوین همه به دست امیرالمؤمنین یا یکی از ائمه(علیهم السلام) می‌باشد. و معتقدند او ممیت و محی و خالق و رازق است. و انبیاء گذشته را سرّاً و بیغمبر اسلام(صلی الله علیه و آله و سلم) را جهراً تایید می‌نمایند. این هم مطلبی است خلاف ضروری چون امور تکوینی و تشریحی همه به دست خدای تعالی است.

و اما صوفیه: مشایخ آنها معتقدند که دانش خود را مستقیماً از خدا دریافت می‌کنند و محی‌الدین عربی راجع به بایزید بسطامی در مقدمه فتوحات مکیه صفحه ۳۱ چاپ دارالصادر بیروت و نیز مشایخ آنان مدعیند وحی از جانب خدا مستقیماً

به آنان می‌شود. همان گونه که مولوی درباره بایزید می‌گوید که خداوند

به او وحی نمود که تو قطب العارفین هستی و محی‌الدین درباره بایزید معجزه قائل است و غیر از اینها از کلمات کفرآمیز و لذا در روایت صحیحیه از امام صادق(علیه السلام) نقل شده صوفیه از دشمنان ما می‌باشند و کسی که میل به آنها کند از آنها است و با آنها محشور می‌شود. و کسی که آنها را رد کند مانند کسی است که جهاد با کفار نموده بین یدی رسول الله(صلی الله علیه و آله و سلم).

بایزید  
عقله حریفان لغت حریفانستند حدیث مستند بود که حضرت امیرالمؤمنین با یک از اصحاب  
علیه السلام خدا را رب جلیلی و استیگان حضرت خدا می‌فرمودند  
و این راست است که حضرت در کتب معتبره ان و کما استند ان -  
حدیث دیگر در سیرت الوصی با بنی‌ها حدیث اولی است که حضرت مستوفی استند بود  
که خود را حق تعالی و در کتب معتبره ان و کما استند ان و کما استند ان -  
عربی استند بود - و حضرت امیرالمؤمنین و امیرالمؤمنین با یک از اصحاب  
سمران استند بود - و حضرت امیرالمؤمنین و امیرالمؤمنین با یک از اصحاب  
مستوفی استند بود - و حضرت امیرالمؤمنین و امیرالمؤمنین با یک از اصحاب  
- و اما حضرت - مستوفی استند بود - و حضرت امیرالمؤمنین و امیرالمؤمنین با یک از اصحاب  
و محی‌الدین عربی را با حضرت امیرالمؤمنین و امیرالمؤمنین با یک از اصحاب  
و حضرت امیرالمؤمنین و امیرالمؤمنین با یک از اصحاب  
در باره بایزید حدیثی که در کتب معتبره ان و کما استند ان و کما استند ان -  
و محی‌الدین عربی را با حضرت امیرالمؤمنین و امیرالمؤمنین با یک از اصحاب  
و حضرت امیرالمؤمنین و امیرالمؤمنین با یک از اصحاب  
و محی‌الدین عربی را با حضرت امیرالمؤمنین و امیرالمؤمنین با یک از اصحاب

۸ شهر رمضان ۱۴۳۱

الروحانی



۸۹/۶/۲

### پاسخ آیت الله العظمی دوزدوزانی:

بسمه تعالی؛ حاضر شدن در همچو مجالسی جایز نیست و باید جلوی اینها گرفته شود.

بایزید  
ح: حاضر شدن در همچو مجالسی جایز نیست  
و باید جلوی اینها گرفته شود  
۸۹/۶/۲  
دفتر حضرت آیه العظمی  
خان میرزا اید... دوزدوزانی

### پاسخ آیت الله العظمی سید کاظم حسینی حائری:

بسمه تعالی؛ فرقه صوفیه از فرق ضاله می‌باشد و همکاری با آنان جایز نیست.

۱۲ رمضان ۱۴۳۱

بسمه تعالی  
فرقه صوفیه از فرق ضاله می‌باشد  
و همکاری با آنان جایز نیست  
۱۲ رمضان ۱۴۳۱

\*\*\*





## جشن و شادی در روز عاشورا

### سید هاشم حداد و حجت الاسلام محمد حسین طهرانی:

روز عاشورا روز شادی و مسرت است، کسانی که برای امام حسین (علیه السلام)

مجلس ماتم و اندوه به پا می دارند اهل غفلتند. (۸۴)

**مولوی:** او عزاداری اهل حلب را در مثنوی مطرح کرد و از آن به عنوان غفلت یاد نمود. (۸۵)

شاید مولوی، در این مطلب از مراد خود شمس تبریزی (۸۶) تقلید کرده است.

**شمس تبریزی:** شمس خجندی را که به ذکر مصایب اهل بیت (علیهم السلام) می پرداخت و بر آنان گریه می نمود،

مسخره کرده و می گوید: «شمس خجندی بر خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می گریست، ما بر وی گریستیم،

یکی به خدا پیوست، بر وی می گرید!» (۸۷)

شاید نظر مولوی درباره ی گریه و عزاداری بر میت، ریشه در تسنن او داشته باشد، استاد مطهری و علامه ملا محمد طاهر

قمی، مولوی را سنی اشعری مذهب، صوفی، جزء فرقه ی حلاجیه و معتقد به وحدت وجود دانسته اند. (۸۸)



### نقد علامه ی جعفری بر مسئله ی عزاداری در مثنوی (۸۹)

... نباید فراموش کنیم که گریه و ناله بر حسین (علیه السلام) جنبه ی عاطفی و معمولی ندارد که مورد تحقیر

ما فوق عاطفه و احساسات قرار بگیرد، زیرا روشن است که خاک تیره ی گور، آن هم با گذشت سیزده قرن و اندی، عاطفه

طبیعی و گریه هایی را که از احساسات طبیعی فوران می کند، خاموش می کند، چنان که در مرگ پدران و فرزندان خود

می بینیم. بلکه این گریه ایست به حال حق و عدالت، که دستخوش هوای نفس یزید نابکار و پیروانش گشته است. بگذارید

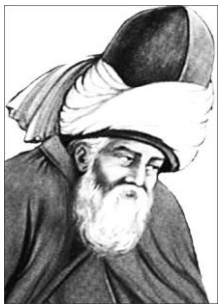
دفاع انسان ها از حق و عدالت در صورت اشک تحول آور از اعماق جانشان برآید، تا آشکار شود که حق و عدالت از

اعماق جان ها سرچشمه می گیرد. نه از رسوم و قراردادهای اعتباری و صوری و زودگذر...

اگر گذشتن و انقراض حادثه ی کربلا، بتواند دلیلی به عدم لزوم یاد بود آن داستان باشد، حتی جلال الدین هم نمی تواند بگوید: تنها به حال خود گریه کنید، زیرا چنان که داستان خونین کربلا گذشته و به سلسله ی ابدیت پیوسته است. هم چنین تبهکاری ها و گنهکاری های ما نیز به حکم:

هر نفس، نو می شود دنیا و ما      عمر همچون جوی نو، نو می رسد  
بی خبر، از نو شدن اندر بقا      مستمری می نماید در جسد

گذشته و به پشت پرده طبیعت خزیده است، دیگر جایی برای گریه نمی ماند. (۹۰)



### نظر مولوی درباره ی قیام امام حسین (علیه السلام):

مولوی در اشعارش قیام امام حسین (علیه السلام) را کورکورانه قلمداد کرده است و می گوید:

کورکورانه مرو در کربلا      تا نیفتی چون حسین اندر بلا

### این شعر در مثنوی های جدید به صورت زیر تحریف شده:

هین مدو گستاخ در دشت بلا      هین مران کورانه اندر کربلا (۹۱)

### پرده برداری از یک راز که عرفا آن را پنهان می کنند

### وصیت مولوی و صلاح الدین زرکوب و بت بزرگ هندوها:

مولوی می گوید: در سالروز مرگ من جشن بگیرید. (۹۲)

مولوی جنازه ی صلاح الدین زرکوب را با رقص و سماع تشییع کرد و به خاک سپرد. (۹۳)

### وصیت الهه جشن روشنایی (نام بت بزرگی است در معابد هندوها):

در سالروز مرگ من همگان جشن بگیرند، شاد باشند و دست افشانی کنند.



به داستان زنده ی زیر در این موضوع توجه کنید:

## متفکر بزرگ شیعه علامه حضرت آیت الله حاج شیخ مرتضی رضوی می فرماید:

در سال ۶۷ سفری به ترکیه داشتم در سالروز وفات مولوی به قونیه رفتم، به محض ورود به شهر، صدها خودرو آرایش و آذین بندی شده را مشاهده کردم. از شهرهای مختلف عروس ها را آورده بودند که در ساعت مرگ مولوی از مبدأ خانقاه مولوی به خانه بخت ببرند. شهر پر از هلله و شادی بود. زنان و مردان زیادی از اروپا و امریکا برای تماشا آمده بودند. زیرا مولوی وصیت کرده است که در سالروز مرگ من جشن بگیرد.

با خود میاندیشیدم: این چه وصیتی است که با سنت و فرهنگ هیچ پیامبری سازگار نیست.

سال دیگر مسافرتی به هند و سنگاپور داشتم راز و رمز این وصیت مولوی برایم روشن شد. در معابد هندویان مجسمه ها (بتها)ی گوناگون و رنگارنگ قرار دارند که هر کدام سمبل یک بخش از باورهای آنان است. در آن میان چشم مسافر به یک مجسمه می افتد رنگین و زیبا اما از فرق سر تا وسط بدن با برش دقیق دو نیمه شده است.

از متولیان معبد پرسیدم: این چیست و کیست، پیامش چیست؟؟؟

گفت: الهه «جشن روشنائی» است.

- لطفاً کمی درباره جشن روشنائی توضیح دهید.

- او وصیت کرده است که در سالروز مرگش همگان جشن بگیرند، شاد باشند و دست افشانی کنند.

مولوی که متولد حوالی بلخ و نزدیک بزرگترین و بلندترین مجسمه های هندی (بودائی) است و از نزدیک با فرهنگ بودائی و هندوئی آشنا بود اصول زیادی از جوکیات را برداشت کرده حتی این وصیت هندوئی را، عملاً به اجرا گذاشته است. سنتی در برابر سنیان و شیعیان و همه فرق مسلمین حتی صوفیان، و بدعتی در سنت همه انبیاء به ویژه در سنت پیامبر اسلام(صلی

الله علیه و آله و سلم) و امت مسلمان.

### یزید، شمر، عمر سعد و ... اینها بهشتی و از درخت محمدی می باشند

\* مقام خلود در جهنم فقط برای چهار نفر باقی می ماند که در زیارت عاشورا فرمود اللهم العین اولاً ثم الثانی و الثالث و الرابع، ما بقى همه در می روند یعنی فرعون ها در می روند نمرودها در می روند شدادها در می روند هارون الرشیدها در می روند مأمون ها در می روند... جهنم نظام هستی همین چندتايند و بقیه همه از درخت محمدی اند.(۹۴)

«یعنی افراد مذکور و هم چنین یزید، عبیدالله، عمر سعد، شمر و ... اصلاً جهنم نمی روند و بلکه بهشتی و از درخت محمدی

هستند و بلکه زودتر از همه بهشت می روند.»



### آیت الله العظمی اراکی(ره):

من حاضرم با فلاسفه مباحله کنم.(۹۵)



### قاضی:

در فلسفه از دین خیری نیست.(۹۶)



### ملاصدرا:

### در بیان عشق به پسر بچه های با نمک و زیباروی:

بدان که نظرات فلاسفه در این عشق، و پسندیده و ناپسند بودن آن متفاوت است... آنچه که با نظر دقیق ... میتوان گفت این است که... چون که این عشق در وجود بیشتر ملّت ها به نحو طبیعی موجود است... پس ناگزیر باید نیکو و پسندیده باشد... به جان خودم قسم، این عشق نفس انسان را از دردسرها و سختیها نجات می دهد و همّت انسان را به یک چیز مشغول و معطوف می کند آن هم عشق زیبایی انسان که در آن مظهر خیلی از زیبایی های خداوند است... و برای همین دلیل برخی از مشایخ و بزرگان عرفان پیروان خود را امر می کردند که اول این راه باید عاشق شوند... زمانی نهایت آرزوی عاشق برآورده می شود که به او نزدیک شود و با او هم صحبت گردد و با حصول این مطلب چیز بالاتری را

می‌خواهد و آن این است که آرزو می‌کند ای کاش با معشوق خلوت کرده و بدون حضور شخص دیگری با او هم صحبت گردد، و باز با برآورده شدن این حاجت می‌خواهد که با او هم آغوش گشته و او را بوسه‌باران کند تا می‌رسد به جایی که آرزو می‌کند که ای کاش با معشوق در لحاف و رختخواب قرار گیرد و تمام اعضای خود را تا جایی که راه دارد به او بچسباند و با این حال آن شوق اولیه و سوز و گداز نفس بر جای خود باقی است، بلکه به مرور زمان اضافه نیز می‌گردد کما این که شاعر نیز بر این مطلب اشاره کرده است: با او معانقه - در آغوش گرفتن - کردم باز نفسم به او مشتاق است و آیا نزدیک‌تر از معانقه و در آغوش گرفتن چیزی تصور دارد؟! و لب‌های او را مکیدم شاید حرارت درونی من از بین برود اما با این کار فقط هیجان درونیم افزایش یافت. گویا تشنگی من پایان‌پذیر نیست مگر که روح من و معشوقم یکی شود. (۹۷)



### آقای جوادی آملی:

جا دارد که ملاصدرا با آوردن حکمت متعالیه بگوید الیوم اکملت لکم عقلکم و اتممت علیکم نعمتی. (۹۸)

### علامه محمد تقی جعفری:

#### روح تقلید نباید ما را دنبال شبستری و ملاصدرا بکشانند

نه مُنل افلاطونی، صورت تحقق به خود خواهد گرفت، و نه بحث از مفهوم و حقیقت وجود خاتمه خواهد پذیرفت،

بهرتر و بلکه ضروری‌تر این است که ما اولاد شرق تشخیص بدهیم که فکر یعنی چه؟ و چگونه باید به کار بست؟ و چه

نتیجه‌ای را باید از فکر توقع داشته باشیم؟ روح تقلید نباید ما را دنبال شبستری و ملاصدرا بکشانند. (۹۹)

### مستر همفر:

باید حلقه‌های صوفیه را گسترش داد کتاب‌هایی را که به زهد فرا می‌خواند ترویج نمود همچون کتاب احیاء العلوم

غزالی، مثنوی مولانا و کتاب‌های ابن عربی. (۱۰۰)

**محمد حسین طهرانی:**

### **اگر حداد بگوید این لیوان خون را بخور می خورم**

وقتی من در خدمت مرحوم انصاری بودم، با وجود این که ایشان را مثل پیغمبر خودم می دانستم در عین حال در مسائلی که احساس می کردم با ایشان اختلاف دارم - اختلاف فقهی - چه کار می کردم؟ احتیاط را رعایت می کردم ولی وقتی که با مرحوم حداد بودم اگر می گفتند این لیوان خون است دیگر احتیاط نمی کردم می خوردم. (۱۰۱)

**صمدی آملی:**

حسن زاده ولی الله است، قرآن است، پاکند و مطهرند، لا یمسه الا المطهرون و امام سجاد پشت سر او نماز می خواند. (۱۰۲)

**حسن زاده ی آملی:** (صمدی آملی مطالب مرا نمی فهمیده)

برخی از کسانی که (صمدی آملی) در درس و بحث های حقیر حضور پیدا کرده اند بر اثر عدم تلقی صحیح مطالب و خلط مباحث برداشت های ناصحیح خود را که مخالف با حقایق دین مبین اسلام و اقتضائات تولی و تبری است من جمله در تعریف بهشتیان به من نسبت داده اند. از این روی صریحا اعلام می کنم این گونه نسبت ها به حقیر ربطی نداشته و ندارد. (۱۰۳)

### **نظر رهبر معظم انقلاب در مورد وحدت وجود و عقاید انحرافی صمدی آملی و شرکت در مجالس او**

بسمه تعالی

#### **حضور محترم حضرت آیت الله خامنه ای دامت برکاته**

مدتی است در برخی از شهرها فرزندان ما در جلساتی شرکت می کنند که مبانی درس های آن ها مطالبی است که در ذیل می آید. لطفا بیان فرمایید که شرکت در این جلسات جایز است یا خیر؟

مطالب مورد اشاره از این قرار است:

(وجود حق متعال متن وجود جمادات و نباتات و حیوانات و انسانها است، یعنی ما دو وجود نداریم، بلکه هر چه هست یک وجود است که در قوالب و اندازه های گوناگون ظهور کرده است، نه این که وجود زمین غیر از وجود آسمان و وجود آسمان غیر از وجود حق متعال بوده باشد).

(از آنجا که حقایق هستی بی منتها است پس فهم حقایق اشیاء نیز بی منتها بوده و همچنان ادامه دارد. یا نباید الف را به زبان آورد همچون سوفسطائیها که اصلاً قائل به موجود بودن خود نیستند، و یا این که به محض اقرار نمودن بدان باید آن را ادامه داد. و چه راحت است که از همان ابتدا سوفسطی بشویم و بگوییم اصلاً الفی نداریم. و چه عجیب است که بالاخره همه ما در این مسیر باید سوفسطی شویم و بگوییم نه ما هستیم و نه دیگران هستند. فقط خداست و خدا. حرف اول و آخر خدا است، و خدا است دارد خدایی می کند. از آن به بعد دیگر انسان هیچ نگرانی ندارد و راحت می شود).  
(نه تنها نمی خواهیم از معلول به علت برسیم بلکه قصد نداریم از علت به معلول هم راه یابیم به دلیل این که ما اصلاً معتقد به علت و معلول جدا نیستیم).

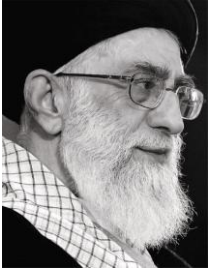
(مراد ما از وحدت وجود، عینیت وجود زمین و وجود آسمان با وجود حق متعال است).

(فیلسوف و عارف هر دو قائل به وحدت وجود هستند... تمام انبیاء و ائمه و همه حجج و رسولان الهی فیلسوفند و اینان فلاسفه اصلی اند).

(انسان قابلیت رسیدن تا مقام ذات را دارد، و چون می بیند که نمی تواند آن ذات را پایین بیاورد و ذات را خودش کند لذا خودش بالا می رود و او می شود).

(جنات درجات دارد تا آن جا که می فرماید ((وادخلی جنتی))، که این جنت، جنت ذات است). (۱۰۴)

با تشکر جعفر، حسینی پور، اهواز



# پاسخ رهبر معظم انقلاب:

بسمه تعالی

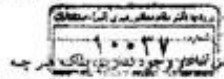
شرکت در جلسات مذکور که با عقاید انحرافی آمیخته و موجب ترویج باطل است، جایز نیست مگر برای کسانی که قدرت پاسخگویی به شبهات و ارشاد و راهنمایی و امر به معروف و نهی از منکر متصدیان جلسات مذکور را دارند.

دفتتر  
حضرت آية الله العظمى آية الله العظمى  
بخش استفتائات  
۱۴۲۸۴۲

باسمه تبار  
حضور محترم حضرت آية الله العظمى دامت برکاته

مدتی است در برخی از شهرها فرزندان ما در جنبشای شرکت می کنند که میانی درسی های آنها مطابق است که در فیل می آید. برخی از اصناف شهر شرکت در مجالس ایشان را جایز ندانسته و می گویند که مطالب مورد اشاره خلاف میانی و عقاید و ضروریات دین می باشد. اتفاقاً بیان فرمایید که شرکت در این جلسات جایز است یا غیراً؟

۶۳۴۸ ۱۴۲۸۴۲



مطالب مورد اشاره از این قرآن است  
وجود حق متعال متن وجود جمادات و نباتات و حیوانات و انسانها است. پس از آنکه وجود حق متعال در هر چه هست یک وجود است که در قولش و اندازه های گوناگون ظهور کرده است. نه این که وجود زمین غیر از وجود آسمان و وجود آسمان غیر از وجود حق متعال بوده باشد.

از آنجا که حقایق هستی بی منتها است پس فهم حقایق اشیا نیز بی منتها بوده و همچنان ادامه دارد. بنا نباید الف را به زبان آورد همچون سلفی ها که اصلاً قائل به موجود بودن خود نیستند، و یا این که به محض آذین نمودن بدان باید آن را ادامه داد. چه راحت است که از همان ابتدا سلفی شویم و بگوییم اصلاً نمی نایم. و چه عجیب است که بالاخره همه ما در این مسیر باید سلفی شویم و بگوییم نه ما هستیم و نه دیگران هستیم. فقط خداست و شنا. حرف اول و آخر خدا است. و خدا است دارد خدایی می کشد از آن به بعد دیگر انسان هیچ تگرانی ندارد و راحت می شود.

(نه تنها نمی خواهیم از معلول به علت برسیم بلکه قصد نداریم از علت به معلول هم راه پانیم به دلیل این که ما اصلاً معتقد به علت و معلول چندان نیستیم.)

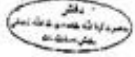
۱۴۲۸۴۲  
امر ما از وحدت وجود، غیبت وجود زمین و وجود آسمان با وجود حق متعال است.  
فیلسوف و شارف هر دو قائل به وحدت وجود هستند. تمام انبیا و ائمه و همه صحیح و رسولان الهی فیلسوفند و اینان فلاسفه اصلی اند.

انسان قابلیت رسیدن تا مقام ذات را دارد و چون می بیند که نمی تواند آن ذات را پایین بیاورد و ذات را خودش کند لذا خودش بالا می رود و او می شود. ۱۴۲۸۴۲  
اجبات درجات دارد تا آن جا که می فرماید اولی الامر جنت است. که این جنت، جنت ذات است.

با تشکر، جعفر حبیبی پوره امواز

۶۳۴۸

شرکت در جلسات مذکور که با عقاید انحرافی آمیخته و موجب ترویج باطل است، جایز نیست مگر برای کسانی که قدرت پاسخگویی به شبهات و ارشاد و راهنمایی و امر به معروف و نهی از منکر متصدیان جلسات مذکور را دارند.



۱۴۲۸۴۲



## پی نوشت ها:

- ۱- دوشنبه ۱۶ مرداد ۱۳۹۱ در حضور نخبه‌های دانشجو
- ۲- بیانات رهبر معظم انقلاب در تاریخ ۷۵/۳/۲۰ (در جمع فرماندهان لشکر ۲۷ محمد رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم))
- ۳- الکافی ۲۸/۵
- ۴- [ir.ac.um.erfaneshargh.www](http://ir.ac.um.erfaneshargh.www)
- ۵- آل عمران: ۶۴.
- ۶- حجرات: ۱۳.
- ۷- برای دیدن متن کامل به سایت [net.daralsadegh](http://net.daralsadegh) مراجعه نمایید.
- ۸- معارف دین ۳۵۵/۱
- ۹- جلوه‌ی حق / ۲۱
- ۱۰- اثبات الهداة ۴/۴۱۰، باب ۲۷
- ۱۱- سوره ی حج: ۱
- ۱۲- الکنی و الالقاب ۴۸/۱
- ۱۳- الکنی و الالقاب ۱/۱۸۱ و ریحانة الادب ۵/۲۰۱
- ۱۴- نهج الفصاحة ۷۴۷/
- ۱۵- بحار الانوار ۴۷/۲۱۷
- ۱۶- اعتقادات الامامیه شیخ صدوق ۲/ ۷۳
- ۱۷- محی الدین در آئینه فصوص. جلد دوم - فصل اول: مقالات مقدماتی (بخش دوم)

۱۸- الکافی ۱/ ۵۴

۱۹- الشعراء: ۲۲۷

۲۰- التنقیح ۳/ ۸۱

۲۱- حدیقه الشیعه / ۵۶۱

۲۲- حدیقه الشیعه / ۵۶۱، فحاحات الانس / ۵۶

۲۳- تبصرة العوام / ۱۲۲ و ۱۲۶ و ۱۲۷

۲۴- حدیقه الشیعه / ۵۶۰

۲۵- جلوه‌ی حق، آیت الله مکارم به نقل از تذکرة الأولیاء

۲۶- همان

۲۷- سفینه البحار، لغت صوف / ۲۰۷

۲۸- همان / ۲۰۸

۲۹- ایشان با نقل این تاریخ تصریح می‌کنند که بایزید در زمان‌های بعد از امام صادق (علیه السلام) متولد شده است. و هرگز امام صادق (علیه السلام) را درک نکرده است.

۳۰- آیت الله صافی این مطلب را به عنوان تعجب و تمسخر ذکر کرده‌اند. ضمن اینکه باید توجه نمود که سند این سخنان، صوفیه و کتاب تذکرة الاولیاء است، نه شیعه و کتب معتبر و مرجع اساطین شیعه و پیروان اهل بیت (علیهم السلام).

۳۱- تذکرة الاولیاء، عطار / ۶۸

۳۲- همان / ۶۹

۳۳- همان / ۶۹

۳۴- همان / ۶۷

۳۵- آل عمران: ۷۹

۳۶- توحید، صدوق / ۳۷

۳۷- دستهای ناپیدا (خاطرات مستر همفر) / ۶۴

۳۸- مجله‌ی نورالصادق ۱۰ / ۴۸

۳۹- محی‌الدین در آئینه فصوص. جلد دوم - فصل اول: مقالات مقدماتی (بخش دوم)

۴۰- نفحات الأنس / ۵۶

۴۱- اقتباس از کتاب کسرالاصنام الجاهلیه، ملاصدرا به نقل از آیت الله صافی اصفهانی

۴۲- تاریخ ابن خلکان ۱/۲۶۱

۴۳- تذکرة الأولیاء، عطار / ۱۲۹

۴۴- نفحات الأنس / ۵۶

۴۵- اصحاب امام صادق (علیه السلام) (علی محدث زاده) / ۷۶ - نفحات الأنس / ۵۶

۴۶- روضات الجنات ۴/۱۵۷

۴۷- تذکرة الأولیاء / ۱۳۶

۴۸- تذکرة الأولیاء / ۱۲۹ و ۱۳۶

۴۹- نفحات الأنس / ۵۶

۵۰- همان

۵۱- الحيوان ۴/۲۴۶

۵۲- شعرانی ۱ / ۸۵، قشیری / ۱۷ و ۱۸ به نقل از عرفان نظری سید یحیی یتربی / ۱۲۸

۵۳- حدیقة الشیعه / ۵۶۱

۵۴- تذکرة الأولیای عطار / ۱۱۱

۵۵- تذکرة الأولیای عطار / ۶۸

۵۶- تذکرة الأولیای عطار / ۶۹

۵۷- تذکرة الأولیای عطار / ۱۱۶ یا ۶۹ یا ۱۱۶ یا به نقل از آیت الله صافی / ۱۷۶

۵۸- مثنوی، دفتر چهارم / ۷۳۰ بیت ۲۱۲۵

۵۹- شرح شطحیات روزبهان بقلی / ۹۹

۶۰- تحفة الأخیار / ۲۲۳

۶۱- تحفة الأخیار / ۲۲۳

۶۲- تحفة الأخیار / ۵۰

۶۳- تحفة الأخیار / ۲۲۲

۶۴- حدیقة الشیعه / ۵۶۱

۶۵- تحفة الأخیار / ۱۴۵

۶۶- روضات الجنات ۱۷۹/۴ از صواعق ابن حجر

۶۷- تحفة الأخیار / ۲۲۲

۶۸- سوره ی توبه: ۳

۶۹- به مجله‌ی نورالصادق ۲۶۴/۲۱ مراجعه نمایید.

۷۰- این فایل صوتی توسط یکی از دوستان دارالصادق اصفهان ضبط شده که بعداً منتشر شد، دفتر تبلیغات اصفهان نیز که میزبان این دروغگوی بزرگ بود و با بودجه‌های هنگفت او را دعوت و از مرام و مسلک او ترویج می‌کند فیلم این جلسه را بایگانی کرده اما از بس افتضاح بوده برای حفظ آبروی خود آن را به کسی نمی‌دهد.

۷۱- مرحوم شهید فقط انواع تفاسیر قرآن کریم را ذکر کرده که ما آن را در متن زیر برای آگاهی عزیزان می‌آوریم:

تنوع تفاسیر قرآن کریم :

به همین جهت است که تفسیرهای قرآنی - بر حسب اختلاف مفسرین از دیدگاه مذکور در فوق - بصورت‌های متفاوتی تدوین شده است و به میزان کارآئی و تخصص علمی آنان، تفسیرهای گوناگونی از قرآن کریم به چشم می‌خورد:

۱. برخی از تفاسیر قرآنی به گونه‌ای تدوین شده است که جنبه عربیت و مسائل مربوط به ادب عربی، بر جهات و جنبه‌های دیگر آن رجحان دارد، همانند تفسیر «الکشاف» زمخشری. (که ضمناً همین جهات ادبی ناظر به هدف کلامی است و آن عبارت از اثبات مذهب معتزله می‌باشد).

۲. بعضی از تفسیرهای قرآن به کیفیتی ساخته و پرداخته شده است که مطالب جالب و چشمگیر آن عبارت از مسائل حکمی و براهین کلامی است از قبیل تفسیر «مفاتیح الغیب» امام فخر رازی.

۳. برخی از تفاسیر دیگر، جنبه قصص و داستان‌ها در آنها نظرها را به خود معطوف می‌سازد مانند تفسیر «الکشف و البیان» ثعلبی.

۴. و در دسته‌ای دیگر از تفاسیر قرآن، آنچه بیش از هر جنبه‌ای جلب نظر می‌نماید، تأویل حقایق و توجیهاط باطنی است، یعنی به گونه‌ای که تفسیر ظاهری در آنها تحت الشعاع تأویلات عرفانی آنها می‌باشد، مانند کتاب «التأویلات» ملا عبدالرزاق کاشانی.

و بالاخره تفسیرهای دیگری در چهره‌های گوناگون و تحت تأثیر تخصص مؤلفان آنها با دیدگاه‌های متفاوتی تدوین شده (که سرانجام، مکاتب مختلفی را در تفسیر قرآن کریم به وجود آورده است).

بر حسب برخی از روایات مشهور، قرآن کریم دارای تفسیر و تأویل و حقایق و دقایق و ظهر و بطن و حد و مطلعی است، و می‌توان همه آنها را فضل و مرحمت

الهی برشمرد که طبق مشیت به حق خویش، آنها را در اختیار عده‌ای قرار می‌دهد؛ و خدای را فضلی عظیم و لطفی عمیم است.

آنگاه که از مطالعه و تحقیق در تفسیر قرآن کریم فارغ گشت (و در شناخت قرآن کریم و محتوای آن به مایه‌های پرارزشی دست یافت) و خواست به پیشرفتهای فزونتری نائل آید و جان و روحش را به اوج کمال، ترقی و تعالی بخشد باید به تحصیل کتب:

- حکمت:

اعم از حکمت طبیعی و ریاضی - بپردازد. و:

- حکمت عملی:

را - که مسائل مربوط به تهذیب نفس در آن مطرح می‌باشد - مورد تحقیق و بررسی قرار دهد. و باید دانست که آنچه از این علوم بیرون است از نیازهای مربوط به دنیای فانی است.

- علم حقیقی :

پس از طی این مراحل، نوبت به علوم حقیقی و فنون حقه الهی می‌رسد؛ زیرا این علوم و فنون حقه الهی، لب و عصاره همه علوم و معارف سابق الذکر و نتیجه و عصاره هرگونه شناختی را تشکیل می‌دهد. به وسیله همین علوم حقیقی است که انسان به مراتب و مقامات مقربان درگاه الهی ارتقاء یافته و بر مقاصد و اهداف واصلین به حق دست می‌یابد. امیدواریم که خداوند متعال، ما و شما را از چنین قرب و منزلتی برخوردار سازد؛ چون اعطاء و بخشش الهی، فزونتر از حد انتظار می‌باشد. (منیة المرید، فصل اول / مطلب سوم)

بنابر این می‌بینید که مرحوم شهید فقط انواع تفاسیر قرآن کریم را ذکر کرده و بس.

۷۲- پاسخ‌های ما را به آیت الله سبحانی از مجله‌ی شماره‌ی ۱۳ تا آخرین شماره مجله‌ی حاضر به دقت مطالعه فرمایید و قضاوت کنید.

۷۳- ۱) ما در قرن دوم، سوم، چهارم، پنجم، خانقاه‌های رسمی در شیعه داشته‌ایم.

۲) سید بن طاووس در کتب تراجم جزو صوفیه یا متهمین به تصوف شناخته می‌شود. دفاعهایی که مرحوم سید از عقاید صوفیه کرده اند، سبب شده است که سید را به عنوان یک شخصیت صوفی در کتب تراجم معرفی کنند.

۳) علاوه بر این‌ها ایشان اساتیدی داشتند که جزو صوفیه رسمی بودند و خرقة می‌دادند. و اسناد صوفیه را به ائمه: در طرائف مطرح می‌کند و می‌گوید؛ همه صوفیه به امیرالمؤمنین می‌رسند.

۴) در فهرست اساتید مرحوم سید، برجسته‌ترین استاد ایشان که بیش از همه از او تعریف می‌کند، جناب کمال‌الدین حیدرین محمد حسینی است که از سادات است... این بزرگوار که از علمای شیعه است و جزو روات نهج‌البلاغه است، جزو صوفیه رسمی است و در زمان خودش، عده‌ای از ایشان خرقة گرفته‌اند.

۵) یکی دیگر از بزرگان؛ کمال‌الدین میثم بحرانی شارح نهج‌البلاغه است. در احوالات او گفته‌اند که ایشان ابتدا مشغول به تحصیل علوم رسمی بود و فلسفه می‌خواند و بعد از مدتی دید که این‌ها فائده ندارد رها کرد و صوفی شد و خودش اهل خرقة است و معتقد است که خرقة صوفیه به ائمه برمی‌گردد.

۶) بزرگترین شخصیت در قرن هشتم، علامه حلی است... مطلقاً در برابر صوفیه جبهه‌گیری نمی‌کند و با صوفیه همکاری می‌کردند.

۷) ابن بطوطه در جلد اول صفحه ۴۲۱ رحله ابن بطوطه می‌گوید، من وارد نجف که شدم، در مقابل حرم امیرالمؤمنین خانقاه‌های بسیار زیادی بود.

۸) در همین دوره در گزارشی که از مدرسه سلطانیه اولجایتو به دست ما رسیده است ... در این مدرسه بیست نفر مرشد صوفی می آورند که مخصوص تدریس تصوف بودند.

۹) شما تا قرن هفتم و هشتم کسی را پیدا نمی‌کنید که اعتقاد داشته باشد که امام (علیه السلام) عالم به ما کان و ما یکون و ما هو کائن الی یوم القیمة است. مطلقاً علم امام را منکرند و می‌گویند که اصلاً معنا ندارد که انسانی به همه هستی علم داشته باشد.

۱۰) شهید اول در سلسله اساتیدشان، از سید تاج الدین ابن معیه به عنوان بزرگترین استاد نام می‌برند. اگر به عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب نگاه کنید که کتابی است تألیف شاگرد سید تاج الدین می‌گوید، سید تاج الدین بزرگ صوفیه عراق و بزرگ فقیهان عراق بود. کسی خرقة تصوف یا لباس فتوت در عراق نمی‌پوشید مگر به اذن تاج الدین. این نشان می‌دهد که ما در این دوره یک نهضت بسیار وسیع در تصوف در عراق داشتیم که یک شخصیتی که شهید اول این قدر به او معجب است. خودش بزرگ صوفیه عراق بود و خرقة رسمی می‌پوشید. بر خلاف این که ... می‌گویند خرقة در بین شیعه نبوده است و سلسله و خانقاه نبوده است، آنقدر در آن دوران این مسائل رسمی بوده است که می‌گویند هیچ کسی خرقة صوفیه یا لباس فتوت بدون اذن ایشان در کل عراق نمی‌پوشید مگر کسانی که از ایشان اذن داشته باشند.

به برخی اذن می‌داد که خرقة تصوف بر تن دیگران کند.

۱۱) شهید ثانی است که جزو فقهای خمسه ماست ... ایشان در منیة المرید که کتابی مفید و مستفید در آداب متعلمین است ... می‌گوید، اگر خواستی باطن قرآن را بفهمی و به نهایت هدف علوم بررسی، به سراغ کتاب تأویلات ملا عبدالرزاق کاشانی برو... این کتاب آنقدر شبیه آرای محی الدین است که به اسم تفسیر محی الدین اشتباهاً چاپ شده است... ایشان (شهید ثانی) می‌گوید، نهایت سیر یک طلبه، فهمیدن کتاب ملا عبدالرزاق است که غایت ادبیات و فقه و اصول و کلام و ... است.

۱۲) مجلسی دوم با شهید قریب العهد است و می‌گوید، شهید از صوفیه بود و اهل معرفت و عرفان بود.

۱۳) شیخ بهایی که تصوفش اظهر من الشمس است و احتیاج به توضیح ندارد.

۱۴) میرلوحی در کتاب‌هایش ... می‌گوید، گول نخورید که مجلسی ثانی با تصوف مخالف است. او هم مثل پدرش صوفی است و فعلاً برای این که زمانه اقتضا نمی‌کند. تظاهر به مخالفت با تصوف می‌کند و به خاطر همین، به شدت به ایشان اهانت می‌کند. لطفاً بیان کنید اولاً مدرک سخنان فوق چیست؟ ثانیاً اگر تصوف بر حق است چرا مراجع تقلید با صوفیه مخالفند.

۷۴- کتاب چهل حدیث، حدیث چهارم، تألیف امام خمینی (ره)

۷۵- مدرک تمامی فتاویٰ مذکور در کتاب تحقیقی در تصوف و عرفان تألیف آقای خیرالله مردانی از ص ۲۲۷ تا ص ۳۲۴ و هم‌چنین در کتاب مسائل جدید از دیدگاه علما و مراجع تقلید تألیف سید محسن محمودی می‌باشد.

۷۶- جلوه ی حق / ۲۳

۷۷- برای ملاحظه‌ی اطلاعیه‌ی کامل ایشان به مجله‌ی نورالصادق ۱۹ و ۲۰ / ۲۳۴ مراجعه فرمایید.

۷۸- هفته نامه افق حوزه ، ۱۳۹۱/۱/۳۱، ص ۹

۷۹- به نام محمد حسن وکیلی که یک صوفی مشهدی از خاندان سازمان مجاهدین خلق است.

۸۰- لینک

[http://www.sematmag.com/index.php?option=com\\_content&view=article&id=۲۰۱۱-۲۱۲-۱۰-۰۳-۱۱](http://www.sematmag.com/index.php?option=com_content&view=article&id=۲۰۱۱-۲۱۲-۱۰-۰۳-۱۱)

[۵۳=Itemid&۵-no:۴۵=catid&۲۱-۵۷](http://www.sematmag.com/index.php?option=com_content&view=article&id=۲۰۱۱-۲۱۲-۱۰-۰۳-۱۱)

۸۱- آقا بزرگ تهرانی، الذریعه الی تصانیف الشیعه، ناشر بیروت ۱۴۰۳ چاپ ۲۱، ج ۱۵، ص ۵۷.

۸۲- صدر، حسن، تکمله امل الآمل، ناشر مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی / ۱۸۴

۸۳- به صفحه ۲۱۵ همین مجله مراجعه کنید.

۸۴- نورالصادق ۹۳/۷، روح مجرد/ ۸۴

۸۵- مثنوی دفتر ششم، شماره ی ۷۷۷

۸۶- شمس اهل تبریز و از خاندان معروف «بزرگ امیر» بود که همگی اسماعیلی مذهب بودند (شناخت مولوی، ناصر نجفی/ ۲۱)

سلسله تصوف او به استادش، ابوبکر سلّه باف می‌رسد که سنی مذهب بود (نفحات الانس، جامی / ۴۶۴)

۸۷- مقالات شمس به نقل از نقدی بر مثنوی مصلاهی / ۹۷

۸۸- مقالات شمس / ۲۷۱.

۸۹- علامه سید جعفر سیدان فرمودند: علامه ی جعفری منزل ما آمده بودند و نوشته ای را از بنده خواستند که یکی از مناظرات من در آن آمده بود، از جمله صحبت مثنوی شد وقتی من اشکالاتی را مطرح کردم ایشان به من اینطور گفتند: عده ای از متجددان عصر حاضر مولوی را فوق اسلام دانسته، من خواستم با این تفسیر و نقد و تحلیل، این را برسانم که مولوی جزء ذریّه ی مسلمین بوده ولی



اشتباهاتی هم دارد و خواستم آنها را از آن موضعی که دارند پایین بیاورم. بعد آیت الله سیدان فرمودند کما این که استاد مطهری در مورد نظریه ی گروهی از متجددان عصر حاضر درباب عرفان می فرمایند: این گروه که با اسلام میانه ی خوبی ندارند و از هر چیزی که بوی اباحت بدهد و بتوان آن را به عنوان نهضت و قیامی در گذشته علیه اسلام قلمداد کرد به شدت استقبال می کنند ... و معتقدند که عرفا در عمل ایمان به اسلام ندارند، بلکه عرفان و تصوف نهضتی بوده از ناحیه ی ملل غیر عرب بر ضد اسلام در زیر پوششی از معنویت... این گروه با تکیه به شخصیت عرفا که بعضی از آنها جهانی است می خواهند وسیله ای برای تبلیغ علیه اسلام بیابند و اسلام را «هو» کنند که اندیشه های ظریف و بلند عرفانی در فرهنگ اسلامی با اسلام بیگانه است و این عناصر از خارج، وارد این فرهنگ گشته است. اسلام و اندیشه های اسلامی در سطحی پایین تر از اینگونه اندیشه ها است. این گروه مدعی هستند که استناد عرفا به کتاب و سنت فقط تقیّه و از ترس عوام بوده است، می خواسته اند به این وسیله جام خود را حفظ کنند.

۹۰- تفسیر و نقل و تجلیل مثنوی ۲۸۹/۱۳ به بعد (با تلخیص).

۹۱- مثنوی معنوی دفتر سوم.

۹۲- نورالصادق ۱۹ و ۲۰ / ۴۹.

۹۳- نقدی بر مثنوی، آیت الله سید جواد مدرسی.

۹۴- فایل صوتی در سایت دارالصادق موجود است.

۹۵- شناخت اجمالی کلام، فلسفه، عرفان / ۴۵

۹۶- عرفان متعالی / ۱۹۳

۹۷- اسفار، ۱۷۱/۷

۹۸- شرح حکمت متعالیه اسفار اربعه / ۱۰۲

۹۹- مبدأ اعلی / ۸ به بعد

۱۰۰- خاطرات مستر همفر جاسوس انگلیس در ایران

۱۰۱- شرح حدیث عنوان بصری / ۱۱۸ محمد محسن طهرانی

۱۰۲- فایل صوتی در سایت دارالصادق موجود است.

۱۰۳- بیانیہ ی حسن زادہ ی آملی ۱۳۹۱/۲/۲۲

۱۰۴- (۱ تا ۶)- مدارک مطالب مورد سؤال بہ ترتیب: شرح نہایۃ الحکمۃ، داوود صمدی آملی، صفحات: ۱۲۴؛ ۱۵؛ ۱۱۰ - ۱۱۱؛

۱۱۵؛ ۴۷؛ ۸۶. ۷) آداب سالک الی اللہ، داوود صمدی آملی، ۷۹

## **فصل پنجم: با خوانندگان نورالصادق (علیه السلام)**

نامه ی آیت الله ملک حسینی به نورالصادق

پیام تسلیت آیت الله حاج شیخ علی صافی اصفهانی به مناسبت ارتحال آیت الله ملک حسینی



## نامه ی آیت الله سید کرامت الله ملک حسینی شخصیت برجسته ی استان فارس و یاسوج به مجله ی نورالصادق

بسمه تعالی شأنه

بعد الحمد و الصلوة

جناب حجت الاسلام و المسلمین آقای صافی اصفهانی زید عزة

با اهداء سلام و ابلاغ تحیّت و اکرام، مجلداتی از فصلنامه تخصصی نورالصادق (علیه السلام) ، واصل و مورد مطالعه اینجانب قرار گرفت.

در دوران و زمان ما که فراعنه بشری و مخالفین شریعت مقدسه با قدرت طاغوتی خود در مقابل مکتب نورانی اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) صف آرای کرده و اراجیف و اباطیل و خزعبلات ساخته و پرداخته ی ذهن خود را بر قرآن و احادیث تحمیل و به عنوان عرفان ترویج می کنند، بر شما حتم و فرض است تقویت بنیه ی علمی فصلنامه ی نورالصادق (علیه السلام).

امید آن که در دفاع از حریم دین مبین و تکبیت مخاصمین مکتب امیر مؤمنین (علیه السلام) ، مشمول عنایات خاصه ی قیّم زمان و امام عالم عجل الله تعالی فرجه الشریف، باشید.

حوزه علمیه شیراز

سید کرامت الله ملک حسینی - ۱۳۹۰/۴/۲۸





## پیام تسلیت آیت الله حاج شیخ علی صافی به مناسبت

### ارتحال آیت الله ملک حسینی

بسمه تعالی - انا لله و انا الیه راجعون

با کمال تأسف و تأثر باخبر شدیم که روح بلند و ملکوتی حضرت آیت الله حاج سید کرامت الله ملک حسینی قدس سره الشریف به ملکوت اعلی پیوست.

چهره تابناک و با اخلاصی که در راه احیاء امر اهل بیت (علیهم السلام) با سلاح قلم و بیان لحظه‌ای از پای ننشست و با شهامت و شجاعت کم‌نظیر و بدون هیچ واژه‌ای از جو غالب اطراف به مبارزه با فرهنگ بیگانه و بیگانه‌پرستی می پرداخت و معارف یونان باستان را که در فلسفه و عرفان‌های فعلی و مصطلح تبلور یافته و در و دیوار این مرز و بوم را پر کرده بود با خنجر همت برانداخت و معارف مقدس و مصفای وحیانی را که بدخواهان در لباس‌های فریبنده و به ظاهر اسلامی در صدد به حاشیه کشاندن آن بودند، در این جنگ نابرابر فرهنگی، با اقتداری اعجاب انگیز و با اخلاصی فراتر از درک و فهم صدرائیان و ارسطوئیان و محی الدینیان که زمین و زمان را در قبضه قدرت خود می‌دانند!! به ایتم آل محمد ارائه می‌داد و موجب عزت و سربلندی اسلام و مسلمین و آبروی حوزه‌های علمیه شیعه در سرتاسر جهان شد.

ما این مصیبت بزرگ را به جان جهان و قطب کون و مکان حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه و به همه پیروان راستین مکتب نورانی امام صادق (علیه السلام) و مخالفان یونانیات، از علما و مراجع تقلید، حوزه‌های علمیه، دانشگاهیان و بازاریان، مخصوصاً در خطه استان فارس و یاسوج و بالاخص به بیت آن عزیز مکرم تسلیت عرض نموده بقای همه‌ی بازماندگان را از خداوند متعال خواستاریم.

امید است فرزند شایسته‌ی این شاگرد صادق مکتب امام صادق (علیه السلام)، جناب حجت الاسلام و المسلمین سید شرف الدین ملک حسینی راه نورانی و روشن و مستقیم آن مرحوم را با همتی به بلندای افق پی بگیرند و در این راه از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای نهراسند و برای زنده نگه‌داشتن معارف اهل بیت (علیهم السلام)، مامی برخوردارها و تهدیدها و فشارهای دشمن را همچون پدر مهربان و بزرگوار خود به جان بخرند.

مطمئن باشید که ساختار مدرسه‌ی یونان باستان اوهن من بیت العنکبوت است که توان استقامت با بیت نبوت و رسالت را نخواهد داشت، اگر چه به ظاهر آتش به خانه‌ی وحی هم زده باشند.

(( يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ )) (۱)

عاش سعیدا و مات سعیدا و السلام علیه یوم ولد و یوم مات و یوم بیعت حیا

۱۷ ذیحجه ۱۴۳۳

مرکز حوزه علمیه اصفهان - مدرسه صدر بازار

علی صافی اصفهانی

## آه و ناله‌های یک شاعر دل‌سوخته از مهجوریت

### قرآن و عترت و مرجعیت

روزگاری شهر ما ویران نبود	دین فروشی اینقدر ارزان نبود
صحبت از موسیقی و عرفان نبود	هیچ صوتی بهتر از قرآن نبود
دختران را بی‌حجابی تنگ بود	رنگ چادر بهتر از هر رنگ بود
دختر حجب و حیا قرتی نبود	خانه فرهنگ کنسرتی نبود
مرجعیت مظهر تکریم بود	حکم او را عالمی تسلیم بود
یک سخن بود و هزاران مشتری	آن هم از لوث قرائت‌ها تهی
هدیه بر رقاصه‌ها واجب نبود	قدر عالم کمتر از مطرب نبود
آه که در سال سیاه دو هزار	کار فرهنگی شده پخش نوار
ذهن صاف نوجوانان محل	پرشده از فیلم‌های مبتذل
آدمیت کو؟ دگر آدم کی است	آدم قرن تمدن برفی است
پشت پا بر دین زدن آزادگی است	حرف حق گفتن عقب افتادگی است
آخر ای پرده نشین مصطفی	تو برس بر داد دین مصطفی
بی تو منکرها همه معروف شد	کینه‌ها در سینه‌ها محبوس شد
در به روی فتنه جویان باز شد	دشمنی با دین تو آغاز شد
بی تو دلها مان به جان آمد بیا	کاردها بر استخوان آمد بیا

پی نوشت‌ها:

۱- صف: ۸

## فصل ششم: معرفی کتاب



### بحثی پیرامون مسئله ای از معاد

گردآورنده: آیت الله شیخ مهدی مروارید

مرکز پخش: مجموعه دارالصادق اصفهان

تلفن: ۳۲۳۱۷۹۸۱

وب سایت: [www.daralsadegh.ir](http://www.daralsadegh.ir) و [www.Nooralsadegh.ir](http://www.Nooralsadegh.ir)

ایمیل: [daralsadegh@gmail.com](mailto:daralsadegh@gmail.com)

شماره پیامک: ۳۰۰۰۸۴۴۳۰۰۰۸۴۴



### مناظره‌ی اندیشمند بزرگ معاصر

حضرت علامه آیت الله سید جعفر سیدان با استاد جوادی آملی

پیرامون معاد جسمانی در حکمت متعالیه